

اصول فعالیت کمونیستی*

یک بحث آموزشی

فهرست

۴۳۴ پیشگفتار
۴۳۴ مقدمه
۴۳۵ فصل ۱ - اصول فعالیت کمونیستی در باره چیست؟
۴۴۳ فصل ۲ - فعالیت کمونیستی و قدرت سیاسی
۴۴۶ فصل ۳ - شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی
۴۴۷ فصل ۴ - وحدت و گسل های دو پدیده
۴۵۱ فصل ۵ - فعالیت کمونیستی نیازمند چه سازمانی است؟
۴۵۴ فصل ۶ - قابلیت های بورژوازی
۴۵۹ فصل ۷ - امکانات طبقه کارگر
۴۶۶ فصل ۸ - مشخصات سازمانی فعالیت کمونیستی
۴۷۵ فصل ۹ - اصول فعالیت کمونیستی
۴۸۰ فصل ۱۰ - کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی
۴۹۶ فصل ۱۱ - فعالیت کمونیستی: روشنگری یا مبارزه؟
۵۰۱ فصل ۱۲ - چشم اسفندیار سرمایه دار - نقطه قدرت کمونیسم
۵۰۳ فصل ۱۳ - کمیته های کمونیستی و حوزه های حزبی
۵۰۶ فصل ۱۴ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در جنبش ها و طبقات دیگر
۵۱۰ فصل ۱۵ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در شرایط ویژه

* این نوشته بر اساس سلسله بحث هائی است که تحت همین عنوان در چارچوب برنامه های آموزشی حزب در سال ۱۳۰۹ ارائه شد، از تلویزیون پرتو پخش شده، سی دی و دی وی آن، در ایران و خارج کشور، منتشر شده است. فایل های تصویری از سایت کورش مدرسی قابل دسترس هستند. این بحث، مانند هر بحث آموزشی دیگر، با یک نوشته تئوریک تفاوت دارد. تکرار و بازگشت به یک موضوع از زوایای مختلف و غیره بخشی از کار آموزش است و مهمتر اینکه مخاطب خود را کارگر و فعال کمونیستی در ایران گرفته است. این بحث ها به همت رفیق فرزاد نازاری پیاده شده و توسط سخنران برای انتشار کتبی ادیت گردیده است.

پیشگفتار

وقتی در حال ادیت این بخش بودم انقلابات و اعتراضات در کشور های عربی در جریان بود.

این رویداد ها بیش از هر چیز کارگر و فعال کمونیست در ایران را با این سوال روبرو میکند که اگر فردا انقلابی در ایران شکل گرفت چه بر سر طبقه کارگر خواهد آمد؟

آیا طبقه کارگر ایران با همان سازمان و آگاهی در انقلاب شرکت خواهد کرد که طبقه کارگر مصر، تونس، لیبی یا یمن و سوریه شرکت کردند؟ آیا طبقه کارگر از قبل میداند که چه پرچم های سیاسی و چه آلترناتیو هائی را بورژوازی در آستین دارد؟ آیا طبقه کارگر قدرت آن را دارد که به عنوان یک طبقه در سیاست ایران و در انقلاب آتی ایران اعمال قدرت کند و این انقلاب را در یک پروسه انقلاب مداوم بسوی انقلاب سوسیالیستی سوق دهد؟ آیا بورژوازی نخواهد توانست یکی از آلترناتیو های رنگارنگ و متنوع خود را به جامعه و به طبقه کارگر به قبولاند؟ مثل انقلاب ۵۷ ایران یا انقلاب مصر؟ آیا انقلاب ایران همچون لیبی به لجن کشیده خواهد شد؟ آیا ...

واقعیت این است که کسی نمیتواند جواب تضمینی به این سوالات بدهد. اما یک حکم قطعی وجود دارد. طبقه کارگر به هر اندازه که پرچم کمونیستی در آن نیرو جمع کرده باشد، به هر اندازه که فعالیت کمونیستی محمل اتحاد و مبارزه پرولتاریای ایران شده باشد، به همان اندازه شانس طبقه کارگر بیشتر است. ما نمیتوانیم انقلاب را بوجود بیاوریم. انقلاب پدیده پیچیده تری از آن است که وقوع آن در اراده کسی باشد. اما ما میتوانیم تضمین کنیم که هر وقت انقلابی به وقوع پیوست طبقه کارگر آماده به دست گرفتن ابتکار، آماده است تا طیف وسیع کارگر و زحمتکش جامعه را با خواست انقلاب کارگری بسیج کند و قیام پیروزمند علیه حاکمیت بورژوازی را سازمان دهد. فعال کمونیستی که امروز مشغول این کار نباشد در رویا زندگی میکند، به کار کمونیستی مشغول نیست.

انقلابات کشور های عربی بیش از هر چیز مبرمیت سازمان یابی کمونیستی طبقه کارگر را در مقابل ما قرار میدهد. امری که تاکنون کل چپ ایران از آن ناتوان مانده است.

کورس مدرسی

۸ آوریل ۲۰۱۱

مقدمه

موضوع این سلسله جلسات با بحث در مورد اصول سازمانی یا بحث درباره اساسنامه متفاوت است. بحث اساسنامه و اصول سازمانی به معرفی ارگانها، حقوق، وظایف، اختیارات نهاد های حزبی مربوط است. که البته بحث های مهمی هستند؛ اما موضوع این جلسات به جنبه دیگری، جنبه پایه ای تری، از فعالیت

کمونیستی معطوف است. موضوعی که بیشتر تحت عنوان "سبک کار" کمونیستی شناخته شده است. این موضوع در ادبیات مارکسیستی به کرات مورد جدل و بحث بوده است. به عنوان نمونه و به عنوان مراجع از شما دعوت میکنم که به نوشته های زیر مراجعه کنید:

- لنین: "چه باید کرد"
- لنین: "یک گام به پیش دو گام به پس"
- لنین: "بیماری چپ روی"
- منصور حکمت: "کمونیستها و پراوتیک پوپولیستی"
- منصور حکمت: سمینار های اول و دوم کمونیسم کارگری
- منصور حکمت: سازماندهی ما در میان کارگران
- منصور حکمت: آژیتاتور پرولتار
- کورش مدرسی: کمیته های کمونیستی
- کورش مدرسی: در باره کار قانونی و غیر قانونی
- کورش مدرسی: باز خوانی مانیفست کمونیست
- کورش مدرسی: حزب کمونیستی و قدرت سیاسی

اینجا باید توضیح دهم که حزب در نظر دارد که جزوه کاملی در باره اصول فعالیت کمونیستی را منتشر کند. امیدوارم بزودی این کار انجام شود. به هر حال، در فرصت کوتاهی که اینجا داریم نمی توانیم به همه نکاتی که در چنین جزوه و سندی خواهد آمد بپردازیم. در نتیجه این سلسله بحث ها را باید بیشتر به عنوان یک ابزار کمک آموزشی در ترویج اصول فعالیت کمونیستی گرفت تا توضیح کامل و تفصیلی آن. بعلاوه، مطالعه نوشته های لنین و منصور حکمت، که در بالا لیست شده اند برای هر فعال کمونیستی طبقه کارگر امری واجب است. بدون آگاهی و تسلط بر این مباحث فعال کمونیست به ناچار دید روشن و شفافیتی نسبت به تئوری های سازمانی و سبک کاری کمونیستی نخواهد داشت، ابزار شناختن جنبش خود و جنبش بورژوائی از دسترس او دور خواهند ماند و مجبور به تکرار همه شکست های گذشته خواهد بود.

فصل ۱ - اصول فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

۱ - بحث فعالیت کمونیستی در باره چه چیز نیست

ما در شرایط خاصی فعالیت میکنیم. از منظر بحث فعلی مان مهمترین ویژگی شرایط کنونی ضعف مطلق فعالیت کمونیستی در پایه های ترین شکل آن است. به جرات میتوان گفت که کمونیسم بورژوائی و سبک کار آن سنت غالب در جریاناتی که خود را، چه در ایران و چه در دیگر کشور ها، کمونیست میخوانند است.

در نتیجه بسیاری از کسانی که بالقوه مخاطب این بحث هستند غالباً درگیر فعالیت کمونیستی نیستند. مشغول فعالیت در چارچوب سازمان یابی های ویژه اند. مثلاً درگیر فعالیت در میان دانشجویان، معلمان، زنان، فعالیت فکری و فرهنگی، سازمان نظامی، فعالیت در خارج کشور و حتی فعالیت در چارچوب تشکل های توده‌ای کارگری مثل سندیکا ها و غیره هستند و از سر پاسخ دادن به سؤالات مربوط به فعالیت در این عرصه ها وارد بحث فعالیت کمونیستی میشوند. فعالیت کمونیستی را جمع جبری چنین فعالیت هائی میدانند. فکر میکنند که اگر کمونیست هائی که در چنین فعالیت هائی درگیرند را کنار هم بگذارید میرسید به فعالیت کمونیستی. این نقطه‌ی شروعی تماماً نادرست است. فعالیت کمونیستی فعالیت دیگری است و باید روی پای خود مورد بحث قرار گیرد.

جدائی تاریخی و جهانی چپ از طبقه کارگر معضلات فعالیت‌های دیگری، به جز فعالیت کمونیستی به معنی پایه‌ای آن، را به معضل و مشغله چپ در دنیا تبدیل کرده است. از فعالیت در میان تحت ستم ها بطور کلی، تا فعالیت علیه مذهب، از فعالیت برای دفاع از محیط زیست، تا مبارزه علیه امپریالیسم، از مبارزه برای فرم تا مبارزه علیه اختناق و غیره و غیره.

این عرصه ها البته عرصه های مهمی در فعالیت کمونیست هستند، اما به هیچ وجه هویت و مضمون فعالیت کمونیستی را تعریف نمی کنند. جایگزینی این فعالیت‌ها با فعالیت کمونیستی مانند جایگزینی یک استراتژی کمونیستی با مجموعه‌ای از تاکتیک های بطور کلی انقلابی یا بشر دوستانه است. برای یک حزب کمونیستی این‌ها عرصه های ویژه هستند اما فعالیت کمونیستی را تعریف نمی کنند.

بعلاوه باید توجه کرد که احزاب کمونیستی همیشه با سازمان دهی در شرایط غیر متعارف یا "خود ویژه" رو به رو می‌شوند و باید به آنها پاسخگو باشند. شرایط متعارف، مانند هر تعریف دیگری یک مفهوم آستره است که هیچ‌گاه در دنیای واقعی بدون خود ویژگی ها وجود ندارد. در نتیجه اگر پایه و چارچوب اساسی فعالیت کمونیستی را شناسیم و آن‌ها را از اشکال متعین فعالیت هر دوره یا هر جا تمیز ندهیم عملاً به یک کار حاشیه‌ای. گروه فشاری و عملاً در چارچوب چپ سنتی و پوپولیست میرسیم.

در نتیجه با توجه به برداشت عمومی ای که در چپ، در میان کمونیست‌ها در اروپا و ایران و سایر نقاط دنیا هست، قبل هر چیز باید با این موضوع تعیین تکلیف کنیم که فعالیت کمونیستی راجع به چه چیز نیست.

برای توضیح روشن تر، اجازه بدهید استعاره‌ای را بکار بگیرم. اگر بخواهید علم ساختمان را بیاموزید، از توضیح نحوه ساختن و طرح در و پنجره ساختمان شروع نمی کنید. هر چه راجع به در و پنجره توضیح بدهید و مسائل آن را حل کنید، هنوز بحث ساختمان را نمی پوشانید. کسی که می‌خواهد ساختمان بسازد باید از بحث خود ساختمان، از فونداسیون آن، از اسکلت آن و از این قبیل شروع کند. آن مهندس ساختمانی که تنها متخصص ساختن در و پنجره باشد، هرچه که هست مهندس ساختمان نیست. ساختمان حتماً در و پنجره، ایوان و بالکن دارد. اما ساختمان عبارت از در و پنجره نیست اینها اجزا مکمل ساختمان هستند و هنوز چیزی درباره خود ساختمان به ما نمی گویند.

در مورد فعالیت کمونیستی هم همین رابطه برقرار است. کمونیستها حتما در میان دانشجویان و دانش آموزان، دهقانان، زنان و غیره فعالیت میکنند، ولی فعالیت کمونیستی راجع به فعالیت در بین دانشجویان و دانش آموزان، دهقانان، زنان و غیره نیست. جمع جبری این فعالیت‌ها هم نیست. کیفیت یا پدیده دیگر و متفاوتی است. این فعالیت‌ها، اگر بخواهم از استعاره مان استفاده کنیم، جزو در و پنجره ساختمان فعالیت کمونیستی هستند و نه تئوری یا خود فعالیت کمونیستی.

در جدل هائی که در میان کمونیستها در باره فعالیت کمونیستی و سبک کار کمونیستی وجود داشته است، در واقع اختلاف بر سر همین تفاوت در تعریف از فعالیت کمونیستی بوده است. جریاناتی که این اشکال ویژه و ثانوی فعالیت کمونیست‌ها را هویت و مشغله خود تعریف میکنند، ناچار نیازمند آن می‌شوند که مارکسیسم، علم فعالیت کمونیستی، را "چکش کاری" کنند تا بر اهداف و مشغله های طبقاتی و سیاسی خود منطبق نمایند. از جمله به این دلیل، در کنار دلایل دیگر، میرسند به مثلاً چپ نو، سوسیال-فمینیسم، گواریسم، کاستریسم و غیره. از اینجا است که فعالیت کمونیستی به نحوه فعالیت در میان "مردم"، علم سازمان دهی خلق یا ستمدیدگان، تئوری مبارزه ضد امپریالیستی و غیره تبدیل می‌شود. نیاز به تئوری های پوپولیستی، خلق گرایی، و انواع جنبش های بورژوائی با، حسن نظر به طبقه کارگر، پیدا میشوند. میگویند نیاز مادر اختراع است. نیاز به تعریف خود به عنوان یک سازمانده، دمکراتیک، مادر اختراع انواع کمونیست های غیر کارگری و دمکراتیک است.

۲ - فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

بحث فعالیت کمونیستی، بحث سازمان دادن یک طبقه معین، طبقه کارگر در محیط کار و زندگی برای انقلاب پرولتری است.

طبقه کارگر، محیط کار، محیط زیست و انقلاب پرولتری مفاهیم پایه‌ای هستند که فعالیت کمونیستی را تعریف میکنند. هرکدام از این ها را نادیده بگیرید و یا چیز دیگری را جای آن بنشانید به یک نوع از کمونیسم بورژوائی میرسید. در نتیجه باید به نکات زیر توجه کرد:

الف - بحث فعالیت کمونیستی بحث سازمان دادن یک طبقه معین است

بحث سازماندهی طبقه کارگر در محیط کار و در محیط زیست او است. فعالیت کمونیستی بحثی در مورد سازمان دادن مردم علی العموم، خلق، زنان، کودکان، فقرا، بیماران و ستمدیدگان جامعه نیست. همه این ها اجزای مکمل فعالیت کمونیستی هستند اما خود این فعالیت نیستند. در و پنجره ی عمارت حزب کمونیستی هستند و نه خود عمارت. جریان و حزبی که کانون فعالیتش در عمق طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی ایران، که الزاما فقیرترین و محرومترین بخش جامعه هم نیست، نباشد هرچه که هست نه کمونیستی است و نه کارگری.

ب - تأکید بر محل کار و محل زیست

تأکید بر محل کار و محل زیست، تأکید بر این واقعیت است که کارگر تنها یک کارکن در کارخانه یا کارگاه نیست. بحث بر سر طبقه ای است که خانواده کارگری جز مهم آن محسوب میشود. طبقه کارگر تنها شامل کارگر شاغل و یا

فرد کارگر نیست. کل این طبقه از شاغل و بیکار از همسر و فرزند تا خانواده وسیع تر را شامل میشود. کارگر در محیط کار ارزش اضافه تولید میکند. اما در محل زندگی کارگر است که او این نیروی کار را باز تولید میکند. محله کارگری و آنچه در آن میگذرد جزئی از جغرافیا و فعل و انفعالی است که پروسه تولید و باز تولید سرمایه داری را تضمین میکند. کارگر در محل زیست اش غذا میخورد، استراحت میکند و نسل آینده کارگران را متولد و بزرگ میکند تا ارتش همیشه آماده به کار برای استثمار سرمایه تضمین شود.

این واقعیت نتهها توسط جریانات بورژوائی بلکه توسط گرایش اکونومیستی و صنفی گرای درون خود طبقه کارگر نادیده گرفته میشود. از نظر هر دو این سنتها کارگر صنف است، مثل بقال. تفاوت در این است که بقال مثلاً نخود میفروشد اما کارگر نیروی کارش را. در نتیجه از نظر همه این جریانات محل کار، مثل دکان، تنها محل تحقق کارگر بودن یا صنف بودن کارگر است.

پ - هدف فعالیت کمونیستی

هدف فعالیت کمونیستی سازمان دادن انقلاب پرولتری است نه جنبش ملی، جنبش زنان، جنبش ارتقا فرهنگی، و هر جنبش دیگری.

هدف فعالیت کمونیستی بالا بردن فرهنگ یا مثلاً عقل و شعور طبقه کارگر نیست. فعالیت فرهنگی و مبارزه با خرافات جای بسیار حیاتی مبارزه کمونیستی دارد اما هدفی در خود نیست. نهادها و تشکل های بسیاری در خدمت ارتقا فرهنگی طبقه کارگر میتوانند بوجود بیایند و حتی احزاب کمونیستی آنها را ایجاد کنند. اما فعالیت کمونیستی بحثی در مورد ارتقا فرهنگی طبقه کارگر نیست، درباره سازمان دادن انقلاب پرولتری است. جایگزین کردن تلاش دائم برای سازمان دادن طبقه کارگر برای انقلاب پرولتری با هر تلاش دیگری آن تلاش را تبدیل به یک سنت بورژوائی میکند که در نهایت سبک کار و هدفش را، فعلاً و تا آیندهای قابل پیشبینی، روی ادامه استثمار سرمایه داری قرار میدهد.

۳ - فعالیت کمونیستی بخشی از هویت کمونیستی ما است.

معضل دیگر این است که غالباً، حتی در جریانات کمونیستی، وقتی از فعالیت کمونیستی صحبت می شود بحث بر آرایش و یا سازمان متمرکز می گردد. فعالیت کمونیستی به مجموعه ای از نکات یا طرح ها و نقشه عمل های فنی - سازمانی تقلیل می یابد.

در این برداشت فعالیت، سازمان و تئوری سازمان بعنوان یک امر فنی تبیین میشوند. بورژوازی جامعه را در دست دارد، و این موقعیت ویژه ای است که بر متن وجود رابطه سرمایه داری روش های عملی را در دستور قرار میدهد. اگر کتاب های علم مدیریت را بخوانید متوجه می شوید که در آنها سازمان بیشتر از هر چیز به عنوان یک تکنیک مورد بحث قرار میگیرد. انگیزه و هدف سازمان، محرکه انسان ها، چارچوب و حدود و ثغور فعالیت سازمانی همه داده شده و مفروض اند.

فلسفه فعالیت کمونیستی از پایه علیه داده های موجود اجتماعی است و فراتر از آن فلسفه فعالیت کمونیستی از طریق فرهنگ، سنت، داده های، "طبیعی"، جامعه، و

جنبش‌ها و باورهای بورژوائی بطور دائم زیر فشار طبقاتی و عملی بورژوازی قرار دارد. در این رابطه از جمله میتوان به نکات زیر اشاره کرد:

الف - هدف و وسیله

آنچه که فعالیت کمونیستی را از همه اشکال دیگر فعالیت اجتماعی و سیاسی متمایز میکند در هدف آن است. این هدف وسیله، شیوه فعالیت و موضوع فعالیت متفاوتی را لازم میکند. شیوه و ابزار فعالیت کمونیستی همانقدر با شیوه و ابزار فعالیت بورژوائی متفاوت است که اهداف این دو جنبش.

با شیوه فعالیت احزاب و جریانات بورژوائی نمیتوان به اهداف یک فعالیت کمونیستی دست یافت. عدم توجه به این حکم بدیهی یک از مشخصات بارز اپورتونیزم و کمونیزم بورژوائی است. هدف و وسیله پدیده واحدی هستند، به هم چفت اند. اگر عده‌ای را برای "انقلاب بطور کلی" یا "سرنگونی" بطور کلی جمع کنید، آنوقت هدف آن‌ها با دست به دست شدن قدرت در بالا، با کودتا، با محاصره شهرها از طریق روستا، با تحت فشار قرار دادن سیستم حاکم، با زندگی در شکاف میان دولت‌ها، یا با مبارزه مسلحانه* قابل تحقق است. این روش‌ها برای جنبش‌های بورژوائی غلط نیستند. این جنبش‌ها مکررا با استفاده از این شیوه‌های فعالیت به قدرت میرسند. در این چارچوب، آنوقت موضوع کار شما، مخاطب شما، نحوه فعالیت شما، افق و برنامه و اولویت‌های تان بر این دیدگاه و بر این افق منطبق میشود. در نتیجه سؤال پایه‌ای این است که سازمان و فعالیت سازمانی را برای چه امری میخواهید؟ و بحث سبک کار کمونیستی و در نقد سبک کار پوپولیستی یا بورژوائی دقیقا از اینجا شروع شد.

ب - از سوسیالیسم عرفانی تا تز پوپولیستی "رهبری توده‌ها در انقلاب"

جدل در مورد شیوه فعالیت کمونیستی در مقابل شیوه فعالیت غیر کمونیستی منظم، در تاریخ مبارزه کمونیستی، در میان کمونیست‌ها بالا گرفته است و پاسخ‌های متنوعی را با خود به همراه آورده است. ناتوانی کمونیست‌ها در سوق دادن شرایط انقلابی و یا تحولات گسترده اجتماعی به سمت یک انقلاب سوسیالیستی و یا عقب زدن دولت‌های بورژوا یک پدیده داده در ۶۰ - ۷۰ سال اخیر است. کمونیست‌ها چه در ایران و چه در هیچ‌جای دنیا، نتوانسته‌اند این نقش را بازی کنند. سؤالی که بعد از هر شکست پیش می‌آید این است که چرا؟ چرا کمونیزم به وضع کنونی دچار شده‌اند. و گفتم، پاسخ‌های متعدد و متنوعی به این سؤال داده میشود.

بخش مهمی از چپ خود را با این پاسخ راضی میکند که "شیطان" رویونیزم و بورژوازی در کالبد کمونیست‌ها نفوذ میکند و در نتیجه این چپ، مثل فرقه‌های مذهبی، دائما در حال کشف اجنه رویونیزم، افشای عناصر نفوذی بورژوازی در صف پرولتاریا، تذکیر نفس، خود زنی، سینه زنی و قه زنی ایدئولوژیک - روانی و به اصطلاح انتقاد و انتقاد از خود می‌شوند و نهایتا به یک فرقه نیمه مذهبی تبدیل می‌شوند.

* منظوم اینجا این نیست که در فعالیت کمونیستی از مبارزه مسلحانه استفاده نمیشود. بخصوص در دنیای ما قدرت دفاع از خود و قدرت سرکوب بورژوازی، قبل از سرنگونی دولت حاکم، حیاتی است. اینجا بحث بر سر این است که مبارزه مسلحانه و یا نیروی مسلح برای پرولتاریا تنها در رابطه با سازمان و فعالیت پایه‌ای تر آن معنی دارد. درست به همین دلیل در بحث گارد آزادی ما آن را نه یک نیروی نظامی به معنی متداول آن، بلکه بخشی از فعالیت پایه‌ای و محلی کمیته‌های کمونیستی تعریف کرده ایم.

بخش رادیکال تر و اجتماعی تر اما، چه در ایران و چه در سایر کشورها، غالباً این ناتوانی را تحت عنوان "ناتوانی در رهبری توده ها در انقلاب" توضیح میدهد. تزی که قطعاً از جمعبندی های چپ مالیخولیا اجتماعی تر، زمینی تر و عاقلانه تر است. اما به همان اندازه بورژوائی و غیر کمونیستی است.

این جدل در میان کمونیست های ایران در بحث های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۱ شروع شد و در بحث های کمونیسم کارگری منصور حکمت جمعبندی شده است که در نوشته "کمونیست ها و سبک کار پوپولیستی" * تلخیص شده است.

در آن مباحثات جدال بر سر شیوه فعالیت کمونیست ها حول همین تزی "رهبری توده ها در انقلاب" متمرکز شد. تئوریسین این خط و مدافع آن، حمید تقوائی، پیگیر ترین نماینده پوپولیسم در چپ ایران، است. خطی که امروز حزب کمونیست کارگری ایران را واقعاً در مسیر "رهبری توده ها در انقلاب" قرار داده است. تلاشی که به ناچار بجای رهبری توده ها به دنباله رو آن ها تبدیل میشود. سرانجامی که در همان کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست منصور حکمت پیش بینی میکند.

برای نشان دادن مضمون فعالیت کمونیستی و تفاوت آن با سبک کار و یا فعالیت پوپولیست ها، ناسیونالیسم چپ و کمونیسم بورژوائی بطور کلی بد نیست که خلاصه وار به "گیر" های تزی "رهبری مردم یا توده ها در انقلاب" به پردازیم.

ببینید، گفته می شود که کمونیست ها باید "رهبر توده ها در انقلاب باشند". و این باور اکثریت قریب به اتفاق کسانی است که امروز خود را کمونیست میخوانند. این باور ساده حول دو کلمه فرموله شده است: "توده ها یا مردم" و "انقلاب". اما هر دو این مفاهیم، به عنوان مفاهیم سیاسی، نه تنها غیر مارکسیستی بلکه ضد مارکسیستی هستند.

مارکسیسم و کمونیسم قبل از هر چیز بر اساس به رسمیت شناختن جامعه طبقاتی استوار است. این البته نقطه شروعی است که مختص به مارکسیسم نیست. کشف جامعه طبقاتی همانطور که مارکس در نامه اش به آرنکوف تأکید میکند متعلق به مارکس نیست. آنچه مارکسیسم را از بورژوازی جدا میکند فراتر رفتن از این حکم است. مارکس تأکید میکند که آنچه کشف اوست این است که مکانیسم حرکت جامعه معاصر در پایه ای ترین سطح آن بر اساس مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی استوار است و پایان این بردگی مزدی تنها با سرنگونی بورژوازی توسط طبقه کارگر، از میان برداشتن نظام سرمایه داری و کل جامعه طبقاتی ممکن است.

در مقابل این کشف مارکس، کمونیسم بورژوائی و پوپولیسم درست از نفی نظری و یا عملی این احکام شروع میکنند. در جنبش های بورژوائی نه تنها هسته محرک تعارضات جامعه از تعارض میان پرولتاریا و بورژوازی جدا می شود بلکه اساساً نفس طبقاتی بودن جامعه علناً یا عملاً انکار میشود. جای صف بندی پرولتاریا با بورژوازی را جدال مردم با رژیم، خلق با ضد خلق، توده ها با رژیم و جای انقلاب سوسیالیستی را انقلاب ملی، انقلاب بطور کلی، انقلاب مذهبی، انقلاب ضد امپریالیستی، انقلاب دمکراتیک، سرنگونی رژیم و غیره میگیرد.

ایده، رهبر توده ها در انقلاب "یا" رهبری مردم در انقلاب" همه این مختصات را دارد. هر مارکسیست و هر فعال کمونیست طبقه کارگری باید از این کمونیست های بورژوا و از این پوپولیست ها به پرسد که کدام توده ها؟ در کدام انقلاب؟

واقعیت این است که در این تز "توده ها" یک آمورف یا آمالگام غیر طبقاتی فرض میشود که منفعت و محرکه واحدی دارند و "انقلاب" پدیده ای داده و غیر طبقاتی است که منفعت این "توده ها" را منعکس میکند. وقتی جدال در جامعه غیر طبقاتی باشد، انقلاب لازم هم غیر طبقاتی، مردمی، انسانی و غیره خواهد بود. این تز، ایده یا افق، نه تنها قادر نیست که منشاء ناتوانی مضمّن کمونیسم واقعاً موجود در دنیای معاصر ما را نشان دهد، بلکه به عکس، پایه فکری وجود و ادامه آن است.

جنبش یا حرکتی که هدف خود را تضمین "رهبری توده ها در انقلاب" گذاشته باشد، شیوه فعالیت متناسب با آن را اتخاذ میکند. شیوه ای که طبقه کارگر و انقلاب کارگری در توده ای در هم جوش "مردم" یا "توده ها" و انقلاب پرولتری را در انقلاب ملی، همگانی، ضد رژیم، خلقی و غیره منحل میکند. چنین جنبشی بنا به تعریف نیازمند شیوه فعالیت کمونیستی نیست. جای نیاز به فعالیت کمونیستی را نیاز به فعالیت دمکراتیک، خلقی، ملی و غیره میگیرد که در آن یا طبقه کارگر جای ویژه ای ندارد و یا در بهترین حالت عنصر پیگیر و انقلابی تر (انقلابی تر در چه؟) همان توده مردم است. این شیوه فعالیت بنا به تعریف ناتوان از به میدان کشیدن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی است. این افق، شیوه فعالیت شامل اشکال فعالیت، مخاطب، زبان تبلیغاتی و مشغله های خود را به همراه دارد. دلیل نا مفهوم بودن، به خال نزدن تبلیغات و شیوه فعالیت کمونیسم بورژوائی در این نهفته است و نه در ضعف سواد یا ایرادات سازمانی و معرفتی آنها.

گفتیم بحث فعالیت کمونیستی بحث رابطه هدف و وسیله است. هدف فعالیت کمونیستی وسیله این فعالیت، شیوه فعالیت کمونیستی را ایجاد میکند. با توجه به این واقعیت است که میگوئیم شیوه فعالیت همانقدر برای یک کمونیست هویتی است که اصول اعتقادی او. اگر شیوه فعالیت چنین کمونیستی با نیازهای مبارزاتی و طبقاتی طبقه کارگر چفت نمیشود معضل از ایرادت فنی، تکنیکی، پُر بها دادن ها و کم بها دادن ها نیست. باید به منشاء جنبشی و آرمانی این کمونیسم توجه کرد. همانطور که کمونیسم مجموعه ای از اصول اعتقادی نیست فعالیت کمونیستی هم مجموعه ای از آرایش ها و اشکال سازمانی نیست.

کمونیسم پرولتری مایه و ریشه اش را از اعتراض پایه ای طبقه کارگر به بردگی مزدی میگیرد. اعتراضی که به جز زحمتکشان و بخش های بسیار پائینی خرده بورژوازی کل طبقات دیگر را در مقابل خود بسیج میکند. در نتیجه فعالیت کمونیستی هم از همین اعتراض شروع میکند و نه از نارضایتی عمومی، نارضایتی دهقانان و حتی فقر یا اختناق. البته اعتراض به فقر یا برای نارضایتی های دمکراتیک هم بعداً وارد تصویر می شود، اما تنها براساس یک فونداسیون محکم اعتراض کمونیستی طبقه کارگر، به موجودیت خود و لذا موجودیت بورژوازی، میتوان تازه تاکتیک های لازم در این اعتراضات را تعریف کرد.

اعتراض به فقر، اعتراض به ظلم، اعتراض به ستم نه تنها نقطه شروع و پایه کمونیسم و فعالیت کمونیستی نیست بلکه نقطه اشتراک کمونیسم با بسیاری از جنبش های ضد ظلم، بشر دوستانه، انسانی سایر طبقات و جنبش ها است.

هنگامی که این تفکیک انجام نشده باشد است که فعالیت کمونیستی به یک فعالیت علی العموم پرپولیستی و یا "کم بها دادن" به طبقه کارگر و پُر بها دادن به مثلاً دهقان یا دانشجوی و یا فقرا تبدیل میشود.

اما علاوه بر این کمونیسم پرولتاری و فعالیت ناشی از آن حتی در درون طبقه کارگر یک گرایش معین را نمایندگی میکند. تفاوت گرایش یا جنبش کمونیستی با گرایشات دیگر را مانیفست این گونه معرفی میکند:

"از طرفی، کمونیست ها در مبارزات پرولتار های ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری پی برده اند. نزدیک ترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

صفت ممیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت بطور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

کمونیستها برای رسیدن به نزدیکترین هدفها و منافع طبقه کارگر مبارزه میکنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه مینمایند."

درست با توجه به همین تعاریف دقیق مانیفست است که ما منظمآ تأکید کرده ایم که کمونیسم جنبش حق طلبانه علی العموم نیست، کمونیسم جنبش آدم های خوب نیست، کمونیسم جنبش آدم های خوش اخلاق نیست. کمونیسم جنبش اعتراض طبقه ای خاص به موقعیت طبقاتی خود است. و این تعریف است که مبنای فعالیت کمونیستی را تشکیل میدهد. تازه بر این اساس است که طبقه کارگر آگاه میتواند رابطه اش را با جنبش ها و اعتراضات دیگر تعریف کند.

هدف فعالیت کمونیستی انقلاب بطور کلی نیست. هدف یک انقلاب معین است. هدف این است طبقه کارگر را علیه کل بورژوازی برای این انقلاب آماده کند. بر این اساس اگر در مسیر با انقلابات دیگری روبرو شد میتواند تاکتیک مناسب را

از زاویه منفعت انقلاب پرولتری تعریف و اتخاذ کند.

میخواهم تأکید کنم که فعالیت کمونیستی و نقد سبک کار کمونیسم بورژوائی یک نقد فنی نیست. به ریشه این جنبش‌ها در جامعه گره می‌خورد. با هیچ دستور العمل سازمانی و با هیچ آرایش تشکیلاتی نه میتوان فعالیت کمونیستی را به فعالیت پوپولیستی تقلیل داد و نه فعالیت پوپولیستی را می‌شود به فعالیت کمونیستی تبدیل کرد. سبک کار کمونیستی و یا اصول فعالیت کمونیستی همانقدر هویتی است که برنامه و یا اصول هویتی یک جریان. راستش، در دنیای امروز ما اینکه یک حزب یا یک سازمان چگونه فعالیت میکند و باز تاب آن در طبقه کارگر چیست از همه اسناد سیاسی و ایدئولوژیک هویتی آن حزب و یا سازمان گویا تر و هویتی تر است.

سبک کار همان قدر هویتی است که برنامه حزب، سبک کار همان قدر پایه ای است که اصول هویتی یک حزب، سبک کار همان قدر به کمونیسم شما مربوط میشود که تبلیغات شما. سبک کار یک حزب موضوع کار و هدف فعالیت آن حزب را تعیین میکند. دیکته میکند که برای چه کسی مینویسید، مخاطب او کیست و چه فعالیتی را سازمان میدهد.

فصل ۲ - فعالیت کمونیستی و قدرت سیاسی

همانطوری که مانیفست اعلام میکند کمونیست‌ها و فعالیت کمونیستی منفعت کل طبقه کارگر را نمایندگی میکند. در نتیجه روشن است که کمونیسم و فعالیت کمونیستی آنتی تز سرمایه داری و کل بورژوازی است.

اما نکته‌ای که مارکس و انگلس، بخصوص، بعد از تجربه کمون اضافه میکنند ضرورت سرنگونی بورژوازی، استقرار حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا)، به عنوان پیش شرط دست بردن به مالکیت بورژوائی و استقرار روابط تولیدی سوسیالیستی و یا کمونیسم است. سوسیالیسم و قدرت کارگری نمی تواند مانند شیوه های تولیدی پیشین در بطن شیوه تولیدی فعلی شکل بگیرد.

با قدرتی که بورژوازی دارد، حتی پیش شرط جذب و به میدان کشیدن توده وسیع طبقه کارگر علیه بورژوازی تصرف قدرت سیاسی است.

وقتی مثلاً تحول جامعه از برده داری به فئودالیسم را نگاه میکنید، پروسه شکل گیری فئودالیسم یک پروسه تدریجی و گام به گام است. فئودال‌ها و فئودالیسم به تدریج در طی یک پروسه نزدیک به صد ساله، در بطن جامعه برده داری رشد میکنند تا جایی که کلاً برده داری بر می‌افتد و فئودالیسم حاکم میشود. مثلاً در رم، و حتی در ایران، پروسه واگذار کردن زمین از جانب برده داران و یا دولت برده دار تدریجی است. به تدریج زمین‌ها فروخته یا واگذار میشوند، کسانی که روی زمین کار میکنند دیگر نه برده هستند و نه برده دار. توده دهقان و طبقه فئودال شکل میگیرد. تا به جایی میرسد که دیگر سیستم برده داری قادر به حفظ خود نیست. رم سقوط میکند، بدون اینکه کسی آن را آشغال کرده باشد.

مورد شکل‌گیری سرمایه داری هم همین است. در متن جامعه فئودالی، با پیشرفت

تکنیک، با کشف راه های تجارت دریایی و غیره، کم کم تجار قدرتمند بوجود می آیند، کارگاه ها درست میشوند، طبقه کارگر مدرن متولد میشود، بورژوازی روز به روز از نظر مالی و لذا سیاسی قدرتمند تر می شود، شهرها رشد میکنند، و وقتی که انقلابی شبیه انقلاب فرانسه روی میدهد، فی الحال بورژوازی بخش وسیعی از قدرت تولیدی و ثروت جامعه را در دست دارد. حتی در کشورهای شبیه انگلیس بعضا در قدرت سیاسی شریک شده است.

این پروسه برای پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی قابل تحقق نیست. پرولتاریا نمی تواند در متن جامعه سرمایه داری کالا و تولید کالائی را از میان بردارد، مکانیسم تولید برای سود را بر اندازد و یا استثمار را از میان بردارد. عدهای چنین تصویری را داشتن (سوسیالیست های تخیلی مانند فوریه و یا اوئن) که شکست خوردند، جزیره های سوسیالیستی شان ورشکست شدند. اینها رفتند در مناطقی کمون هائی را درست کردند که کارگران در آن ها با هم و اشتراکی تولید را راه انداختند. ورشکست شدند. حتی نمی توانستند به لحاظ اقتصادی خود را روی پا نگاه دارند. ثابت شد که مارکس حق دارد: شما نمی توانید تولید را برای سود از بین ببرید بدون اینکه کنترل جامعه را از دست بورژوازی خارج کنید. این یعنی ضرورت انقلاب پرولتاری، ضرورت قیام علیه حکومت بورژوائی، یعنی دست بردن به قدرت سیاسی.

انقلاب پرولتاریائی اولین انقلاب در تاریخ است که باید آگاهانه و از قبل نقشه ریزی و انجام شود. انقلاب اکتبر بهترین نمونه است. بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ حزب بلشویک، به ابتکار و اصرار لنین، با دست بردن به قدرت چنین انقلابی را برنامه ریزی و اجرا میکند.

میخواهم بگویم که فعالیت کمونیستی بعلاوه به آماده کردن صف پیشروان طبقه کارگر برای انجام این انقلاب است. فعالیت کمونیستی، همانطور که مانیفست میگوید، برای سرنگون ساختن دولت بورژوائی و تبدیل پرولتاریا به دولت حاکم است. انقلاب پرولتاری را با سوار شدن بر انقلاب طبقات دیگر نمیتوان متحقق کرد. طبقات دیگر (بورژوازی) آگاه تر، قدرتمند تر و بخصوص بعد از تجربه انقلاب اکتبر، از نظر سیاسی، فکری و عملی، آماده تر از آن است که بشود به اصطلاح سرش کلاه گذاشت. البته بورژوازی و سنت های بورژوائی میتوانند سوار موج خود بخودی شوند. پرولتاریا تنها با نقد این جنبش ها می تواند جنبش دیگری، جنبش خود، را خودآگاهی به بخشد و شکل دهد. بحث من اینجا تبلیغ عدم دخالت در تحولات جامعه نیست. بحث بر سر سجده کردن به محدوده این تحولات و آماده نکردن طبقه کارگر برای نبرد قطعی و نهائی با همه بخش های طبقه بورژوا است.

هدف فعالیت کمونیستی تصرف قدرت سیاسی است. و برای این کار باید پرولتاریا را از نظر آگاهی، اتحاد و تشکل برای آن آماده کند. تا ننهد این قدرت را بگیرند بلکه بتوانند از آن دفاع کنند. مارکس، انگلس و لنین بارها تأکید میکنند که مقاومت بورژوازی بعد از سرنگونی قدرت سیاسی اش صد چندان میشود. در دنیای امروز ما باید این صد چندان را چند میلیون برابر دید. دولت پرولتاری با مقاومت تا پای جان همه بخش های بورژوازی روبرو می شود. چون دارید مایه زندگی یعنی سود شان را می زنید. از بورژوازی کوچک تا بورژوازی بزرگ مقاومت میکنند. هر جایی که دست به مالکیت ببرید علیه شما جهاد راه میاندازند. و طبقه کارگری

که آماده نباشد و از همین امروز خود را آماده رودروئی با چنین شرایطی نکند، شکست میخورد

این تفاوت مارکس است با آنارشیست ها و این تفاوت مارکس و کمونیسم طبقه کارگر است با بقیه کمونیست های بورژوائی. در نتیجه هدف فعالیت کمونیستی آماده کردن طبقه کارگر برای این کارزار و آگاهی بخش پیشرو آن به این واقعیت است که انقلاب پرولتری توسط اقلیت طبقه کارگر انجام می شود که در بحث های مربوط به "حزب و قدرت سیاسی" * به تفصیل به آن پرداخته ام.

به این ترتیب آیا حکومت کارگری با کودتا میتواند قدرت را بگیرد؟ مگر نمیگویم که اقلیتی قدرت را میگیرد؟ پاسخ منفی است. انقلاب پرولتری بدون حمایت بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی قابل دفاع، قابل انجام نیست.

در مقابل بورژوازی ای که با تمام قوا علیه کسی که دست به مالکیت اش بزند می جنگد و قدرت طبقه اش را بسیج میکند، تنها شانسان انقلاب و حکومت کارگری داشتن پشتوانه قدرت متشکل طبقه کارگر است.

کودتا بنا به تعریف، توطئه یک عده ای است که مستقل از رابطه شان با جامعه و طبقه در یک فرصت مناسب میریزند فلان کاخ و پادگان و رادیو تلویزیون را تصرف میکنند. این تفاوت بحث حزب و قدرت سیاسی کمونیست ها با آنارشیست ها و سایر جریاناتی است که کیسه برای یک تصرف قدرت سیاسی در فقدان پشتوانه کارگری دوخته اند. برای یک انقلاب پرولتری، یعنی تصرف قدرت سیاسی، احتیاج دارید که بخش مهمی از طبقه را بسیج کرده باشید. و البته اگر طبقه کارگر نخواهد دست به قدرت ببرد و یا نخواهد انقلاب کند، ابزارش تحزب سیاسی است. حزب سیاسی ابزار این کار است و نه هیچ تشکل و سازمان توده ای دیگر.

گفتیم انقلاب پرولتری انقلاب برنامه ریزی شده و نقشه مند علیه کل نظام موجود است. طبقه کارگر و جریان کمونیستی آن نمیتوانند قدرت را بگیرند یا نگاه دارند بدون اینکه حزبی داشته باشند و بدون اینکه از نظر سیاسی آگاه و متشکل باشند. فعالیت کمونیستی باید این مسئله را بپوشاند.

در نتیجه باز هم باید تأکید کنم که این بحث فراتر از یک بحث سازمانی، بحثی در باره تئوری سازمانی احزاب کمونیست است. بحث رابطه این احزاب با طبقه کارگر و با پیشروان آن است.

حزب "خوب"، حزب انقلابی، حزب "آدم های خوب"، حزب آدم های مترقی، حزب آدم های برابری طلب و غیره جواب این معضل نیست. فعالیت کمونیستی نقطه رجوع اش به یک طبقه خاص و یک جنبش خاص در این طبقه است.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷-را حزب بلشویک وقتی انجام داد، وقتی قیام را سازمان داد، که فی الحال بخش مهم و کلیدی طبقه کارگر صنعتی را با خود داشت. لنین بارها و بارها علیه سازمان دادن قیام زودرس یا تصرف قدرت سیاسی قبل از جلب بخش مهم پرولتاریای صنعتی هشدار داد و مبارزه کرد. بلشویک ها، در روز قیام، قطعاً اکثریت طبقه کارگر را با خود داشتند و یکی از اولین عکس العمل های منفی به

* "حزب کمونیستی و قدرت سیاسی"، همین مجموعه، جلد ۲، صفحه ۷۱

تصرف قدرت سیاسی از جانب حزب بلشویک را کارگران راه آهن از خود نشان دادند. اما حزب بلشویک بخش کلیدی طبقه کارگر را با خود داشت.

تأکید بر این واقعیت و اصل مهم در فعالیت کمونیستی به این دلیل لازم است که مسأله تصرف قدرت سیاسی از جانب کمونیست‌ها از دو جانب تماماً غیر کمونیستی کش داده میشود. یکی از طرف کسانی که فکر میکنند قیام کارگری وقتی مجاز است که اکثریت طبقه کارگر با آن همراه باشند. در این دیدگاه چون در دوره حکومت بورژوازی چنین اتفاقی محال است، تصرف قدرت سیاسی موکول به محال می‌شود. از جانب دیگر، کمونیست‌هائی هستند که ضرورت آگاهی، سازمان‌یابی و حمایت بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی مورد بی‌توجهی قرار میدهند. در این دیدگاه تصرف قدرت سیاسی عملاً از جانب یک حزب (اجتماعی یا غیر اجتماعی و چریکی) تصور میشود، لذا اساساً این فعالیت نیازی به تعریف فعالیت کمونیستی به عنوان یک فعالیت طبقاتی و اجتماعی طبقه کارگر را نمی‌بیند و سیاست و پراتیک پوپولیستی را در پیش می‌گیرد.

فصل ۳ - شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی

حلقه بعدی در روشن کردن فعالیت کمونیستی این است که از خود بپرسیم که شرایط انقلاب سوسیالیستی چیست؟ چرا امروز انجام نمیشود و موانع آن کدام اند. این بحث هم یکی از نقاط انشقاق در کمونیسم است.

یکی از پایه‌های پوپولیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم چپ این است که انجام انقلاب سوسیالیستی منوط به رشد نیروهای مولده و رشد سرمایه داری میکند. در نتیجه انجام امروز انقلاب سوسیالیستی برای این‌ها در دستور نیست، تدارک آن در دستور است، انجام انقلاب موکول به رشد بیشتر سرمایه داری است.

در فلسفه مارکس تحقق هر تحول اجتماعی نیازمند دو سلسله شرایط است. اول شرایط عینی یا ابژکتیو است. این شرایط اشاره به وجود امکان مادی، تکنیکی و تولیدی جامعه جدید دارد، شرایطی که مستقل از ذهن افراد در جامعه وجود دارد. دوم شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. این شرایط اشاره به ذهن فاعل چنین این تحول یا انقلابی دارد. در جامعه ممکن است مدت‌ها شرایط عینی یک تحول تولیدی و اجتماعی وجود داشته باشد اما این تحول به دلیل ناآمادگی فاعل آن به تأخیر بیفتد. مثال بارز این اتفاق انقلابات بورژوائی است. این انقلابات معمولاً وقتی انجام می‌شود که مدت‌ها است جامعه و نظام تولیدی جامعه آن را امکان‌پذیر کرده‌اند.

در دوره برده داری یا فئودالی شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی وجود نداشت. حتی اگر عده‌ای میخواستند جامعه‌ای سوسیالیستی را سازمان دهند امکانات عملی آن موجود نبود. برای مارکس شرایط ابژکتیو انقلاب سوسیالیستی وجود جامعه سرمایه داری است. از نظر مارکس و مانیفست کمونیست با سلطه سرمایه داری بر جامعه شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم گردیده است، انقلاب سوسیالیستی میتواند و باید انجام شود. مانیفست کمونیست، در اساس، اعلام این واقعیت و فراخوان به انجام انقلاب سوسیالیستی از جانب طبقه کارگر است. مانیفست شرط

انقلاب سوسیالیستی را انکشاف و گسترش بیشتر نیروهای مولده و یا تولید سرمایه داری در جوامع سرمایه داری نمیداند. این یکی از تفاوت های اساسی مارکس با فرمیست های بورژوا و یکی از تفاوت های اساسی لنین با منشویک ها است.

گفتیم در کنار شرایط ابژکتیو برای هر تحول اجتماعی (و از جمله انقلاب پرولتاری)، مارکس قائل به شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. از نظر مارکس هر تحول اجتماعی یک فاعل دارد و شرط سوژکتیو و یا ذهنی انجام این تحول آگاهی و خواست فاعل یا تغییر در "ذهن" انجام دهنده تحول یا انقلاب است.

در نتیجه، از نظر مارکس، تنها مانع انقلاب سوسیالیستی عدم تحقق شرایط ذهنی این انقلاب یعنی نا آمادگی فاعل آن، طبقه کارگر است. تنها مانع انقلاب سوسیالیستی پراکندگی، نا آگاهی و وجود خرافات بورژوائی در میان طبقه کارگر است. کل سیاست های بورژوازی در قبال طبقه کارگر، از جمله اختناق، مذهب، جنبش ها و فرهنگ بورژوائی و غیره، در خدمت متفرق نگاه داشتن و تحمیق طبقه کارگر برای ممانعت از انجام انقلاب سوسیالیستی است.

در نتیجه فعالیت کمونیستی فعالیتی است مستقیماً برای فایق آمدن بر این نا آمادگی. نباید تردید کرد که کل دستگاه سرکوب دولت، کل صنعت مذهب، کل آکادمیسم بورژوائی و فلاسفه و فرهنگ بورژوائی و ارتجاعی علیه این فعالیت کمونیستی بکار گرفته خواهد شد. این فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست، یک فعالیت سیاسی است که در مقابل خود کل دستگاه سرکوب و تحمیق بورژوازی را دارد. تمام تاکتیک ها و تمام اشکال سازمانی کمونیست ها فلسفه خود را از هدف این فعالیت میگیرند. برای آن است که طبقه کارگر متشکل تر، متحد تر، آگاه تر و قدرتمند تر شود. این فلسفه کل تاکتیک ها در فعالیت کمونیستی است.

فصل ۴ - وحدت و گسل های دو پدیده: طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست

جنبش کمونیستی طبقه کارگر دو پایه دارد. یک پایه عینی و مادی که از موقعیت عینی طبقه کارگر در تولید ناشی میشود. و یک پایه فکری علمی و تئوریک که خارج از طبقه کارگر شکل میگیرد.

اعتراض خودبخودی طبقه کارگر بطور خودبخودی به تئوری کمونیسم نمی رسد. تئوری کمونیسم محصول مدرنترین و پیش رفته ترین نقد به جامعه سرمایه داری و همه تئوری های بورژوائی است. طبقه کارگر روی پای خود و تنها از طریق تعمیم تجربه روزمره اش امکان دستیابی به این تئوری را ندارد. تئوری مارکس تعمیم تجربه جنبش اتحادیه ای نیست. همانطور که لنین در سه منبع و سه جز مارکسیسم توضیح میدهد تئوری مارکس نقد پیشرفته ترین تئوری های بورژوائی است. در آن دوره نقد فلسفه هگل و ماتریالیسم مکانیکی فونرباخ، نقد سوسیالیسم تخیلی، نقد اقتصاد دانان بورژوازی مانند آدام اسمیت و ریکاردو بود. امروز فلسفه علم اقتصاد، سوسیالیسم بورژوائی و کل سیستم تولید خرافه آن بشدت از دوره مارکس پیشرفته تر و پیچیده تر شده است.

کسی نمیتواند با اتکا به پایه طبقاتی و یا غریزه طبقاتی و یا تجربه روزمره در

کارخانه و محله پاسخ این تئوری ها. جنبش ها و خرافات بورژوائی را بدهد و یا با اتکا به تجربه روزمره طبقه کارگر، کاپیتالیسم، مانیفست، ایدئولوژی آلمانی، دو تاکتیک، امپریالیسم و غیره را بنویسد. از این ساده‌تر حتی شارلاتانیسم بورژوائی از احمدی نژاد تا بوش و اوباما و یا جنبش‌های بورژوائی را برای طبقه کارگر روشن کند و به جنگ آن‌ها برود.

آگاهی کمونیستی طبقه کارگر تنها با تئوری کمونیستی مارکس ممکن است. این تئوری گرچه خود محصول وجود جامعه سرمایه داری است و پایه مادی اش را از وجود جنبش یا غریزه کمونیستی در طبقه کارگر میگیرد اما در خارج از این طبقه متولد میشود. تئوری کمونیسم برای جدال با جنبش‌ها و تئوری‌های بورژوائی، که یک بخش پایه‌ای فعالیت کمونیستی و فایق آمدن بر تفرقه در صفوف طبقه کارگر لازم است. تئوری - علم و دانش کمونیستی قابلیت و انسجام خود را از پشت دادن به پیشرفته‌ترین دست‌آورد‌های فکری و عملی بشر میگیرد. کمونیسم علم است و همچون همه علوم، تسلط به آن و به کارگیری آن در چالش‌های روزمره از دسترس طبقه کارگر خارج است. بورژوازی تنها آن بخش و آن مقدار از علم و دست‌آورد‌های فکری و مادی بشریت را برای طبقه کارگر قابل دسترس میکند که کار با ابزار تولید ضروری میکند. اما مهم‌تر از آن دور نگاه داشتن طبقه کارگر از دسترسی به دست‌آورد‌های فکری بشری کارائی خرافه‌های بورژوائی از مذهب تا ناسیونالیسم و از کمونیسم بورژوائی تا لیبرالیسم را تضمین میکند. بدون تئوری کمونیستی مارکس تشخیص درست و غلط در سیاست و در مقابله با تاکتیک‌های بورژوازی نا ممکن است. مانند این است که بخواهید بدون تسلط به علم پرواز هواپیما بسازید. یا بدون دانش پزشکی بیماری را درمان کنید. مارکسیسم علم رهائی طبقه کارگر است.

گفتم که تئوری کمونیسم در بیرون از طبقه کارگر و در میان آن بخش از جامعه شکل میگیرد که موقعیت طبقاتی اش امکان دسترسی و تسلط به این تئوری را برایش فراهم میکند. و این بخش از جامعه، بخشی از تحصیل‌کردگان برخاسته از بورژوازی است که دست‌شان به دهانشان میرسد. بخشی از تحصیل‌کردگان بورژوازی در پروسه رادیکالیزه شدن‌شان در متن جدال‌های فکری و اجتماعی جامعه به کمونیسم طبقه کارگر میرسند. مارکس، نگلس، لنین، تروتسکی، حکمت و اکثریت قریب به اتفاق تئوریسین‌ها، تاکتیسین‌ها و مروجین جنبش کمونیستی به این بخش از جامعه تعلق دارند. این وضع انعکاس موقعیت اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر است. اما در کنار روشنفکران مارکسیست بخش وسیع‌تری از این تحصیل‌کردگان در مقطعی از زندگی خود از سر بی‌قراری و انقلابی‌گری یا از سر اوضاع و احوال دنیا خود را متعلق به کمونیسم و یا جنبش طبقه کارگر اعلام میکنند و یا میدانند. کسی که تاریخ جنبش ناسیونالیستی در جهان را تعقیب کرده باشد میدانند که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی بخش اعظم ناسیونالیست‌ها خود را سوسیالیست یا حتی کمونیست اعلام میکردند.

اما به هر حال فعالیت کمونیستی تاریخاً تنها از انتگره شدن این دو عنصر، یعنی بخش پیشرو عملی طبقه کارگر و روشنفکران مارکسیست، شکل گرفته است و تنها از طریق این امتزاج یا انتگره شدن امکان شکل‌گیری دارد. امتزاج جنبش یا غریزه طبقاتی و کمونیستی در طبقه کارگر و تئوری‌ای که بیرون از آن شکل

میگیرد. فعالیت کمونیستی، به معنی مارکسیستی آن، همیشه وحدت این دو پدیده بوده است.

در نتیجه فعالیت کمونیستی با امتزاج دو پدیده روبرو است: طبقه ای که موقعیت اش در تولید کمونیسم را برایش ضروری میکند و غریزاً به آن میگرود و روشنفکرانی که در بیرون از این طبقه، از کانال فکری و منطقی تنوری آن را انکشاف میدهند و بکار میگیرند. یکی نیاز طبقاتی اش آن را اجاب میکند دیگری سیر منطبق فکری اش. این دو با هم گره میخورند و یک هویت، یک جنبش، یک افق، یک حرکت و یک فعالیت واحد را تشکیل میدهند.

این امتزاج در عین حال گسل های خود را نیز دارد و این جنبش از سر همین گسل ها به کرات و غالباً میشکند، به کج راه می رود و از کار می افتد. یک سر این گسل در طبقه کارگر قرار دارد. مینای این گسل این توهم است که کمونیسم، به عنوان یک علم، به عنوان قابلیت مبارزه با خرافات بورژوائی میتواند بطور خودبخودی از درون طبقه کارگر و فعالین عملی آن سبز شود. این گرایش عقب مانده است و عملاً کمونیسم را برای طبقه کارگر غیر قابل دسترس میکند.

اما سر مهمتر و غالباً مهلک تر این گسل در صف روشنفکران قرار دارد.

برای توضیح این گسل که بنا به خصلت روشنفکری آن پیچیده تر هم هست قبل از هر چیز باید به تفاوت میان برداشت خود به خودی کارگر و روشن فکر از نظر مبارزه دقت کنید.

برای کارگر مبارزه کردن امری اختیاری نیست. برای روشن فکر هست. کارگر صبح که سر کار می رود، و مجبور است هر روز این کار را بکند، با سیستم سرمایه داری روبرو است. یکی می خواهد از حقوقش را بزند، یکی می خواهد اخراج اش کند، یکی می خواهد بیمه اش را بزند یا بالا بکشد، یکی ریتم و ساعت کارش را بالا می برد، یکی دستمزد اش را نمی دهد و غیره. هر روز برای کارگر با جدال و مبارزه و مقاومت شروع میشود. زندگی روزمره کارگر با مبارزه ممزوج و غیر قابل جدا کردن است. کارگر هر روز مجبور است برای بهبود شرایط زندگی اش، برای دفاع از موجودیتش مبارزه کند. و همین مبارزه طبقاتی است. مارکس میگوید مبارزه طبقاتی فقط آن نیست که اعتصاب میکند و یا به خیابان می آید و شعار میدهد. مارکس میگوید مبارزه گاه پنهان گاه آشکار پرولتاریا، حتی غرو لندی که کارگر به سرمایه دار و سرمایه داری میکند و میگوید این حق من نیست بخشی از مبارزه طبقاتی است. کارگر مانند برده ای است که هر روز با برده دار روبرو است و هر روز باید زندگیش را از طریق کار برای برده دار از نو شروع کند.

میخواهم بگویم طبقه کارگر روزمره زندگی اش همین است. مثل دهقان نیست که بایستد ببیند باران می آید یا نمی آید، ارباب و کدخدا سر و کله شان پیدا می شود یا نه و مثلاً کارش فصلی باشد یک فصل مبارزه کند و یک وقت هائی استراحت کند. کارگر حتی وقتی به خانه بر میگردد زندگی تولیدی اش ادامه می باید و مبارزه ادامه دارد. طبقه کارگر تنها فرد کارگر نیست. خانواده کارگری محل باز تولید نیروی کار و بخشی از محدوده ای است که پروسه استثمار سرمایه داری را ممکن میکند. برای فرزند طبقه کارگر، یعنی نسل آینده کارگران، از همان ابتدای کودکی بیکاری، ساعت کار، اخراج، دستمزد های پرداخت نشده، اضافه کاری، سرمایه دار و کارگر و بالاخره اعتراض، اعتصاب و بچه های کارخانه مفاهیم

آشنائی هستند. با آنها بزرگ میشود. زن خانه دار در خانوار کارگری میبندد که کار و رسالتش این است که مرد خانواده را برای فردا آماده به کار کند، فرزندان را برای کارگر شدن در آینده آماده کند و دستمزدی نگیرد که هیچ همیشه مورد تحقیر و سرکوب باشد. حتی توسط مرد کارگر از زندگی بیزار شده ناآگاه، آلوده به خرافاتی که بورژوازی تولید میکند تحت ستم قرار گیرد. و البته علی‌رغم همه این‌ها غالباً مجبور است که خود نیز کار کند. میخوام بگویم برای طبقه کارگر، اعم از خود کارگر یا خانواده کارگری، مبارزه نکردن یک انتخاب نیست. طبقه کارگر با مبارزه علیه سرمایه دار زندگی میکند.

برای روشن فکر، که غالباً منشاء بورژوازی دارد یا میتواند به عنوان بورژوا در جامعه کار کند اصلاً چنین نیست. روشن فکر میتواند تصمیم بگیرد حوصله ندارم، از مبارزه کنار میکشم، کرکره دکانم را امروز پایین میکشم، مرخصی میگیرم، مدتی کار نمیکنم، فعلاً میروم زندگی ام را جور میکنم، درس را میخوانم و غیره. مهم این است که انتخاب دارد. بحث من در باره خوبی و بدی این انتخاب نیست. کاش طبقه کارگر هم این انتخاب را داشت و میتوانست استراحتی بکند. روشن فکر، خرده بورژوا یا بورژوا سازمان درست میکند اما یک جا میتواند بگوید رفتم فردی کارکنم، استراحت کنم. اصلاً مبارزه را کنار میگذارم.

کارگر نمی تواند خود را از مبارزه علیه بیکاری معاف کند، نمیتواند بگوید خداحافظ من دیگر در مبارزه برای بیمه، برای بالا بردن دستمزدها نیستم. نمیتواند از فعالیت کمونیستی یا از حزبی کمونیستی که در راس چنین مبارزه‌ای است کنار بکشد. زندگیش به قهقرا میرود.

کار فکری غالباً کاری فردی است و روشن فکر به طور خود بخودی یا غریزی دنیا را فردی میبندد. برای تحصیلکرگان و روشنفکران فرد محور همه چیز است. آن‌ها خود به تنهایی به چیزی میرسند، چیزی را کشف یا تولید میکنند. رابطه روشن فکر با محصول کارش درست مانند رابطه خرده بورژوا با محصول کارش است و همین ذهنیت را به کار متشکل و فعالیت سیاسی هم منتقل میکند.

برای کارگر زندگی و مبارزه یک امر جمعی است، قهرمانی و دیسیپلین جمعی است، نزدیکی‌ها و دوری‌ها با شاخص‌های جمعی، چه بصورت کار جمعی و چه بصورت مبارزه جمعی معنی پیدا میکند. زندگی و مبارزه طبقه کارگر اجتماعی است. این تفاوت‌ها اصطکاک‌ها و گسل‌های خود را وارد فعالیت کمونیستی هم میکند.

خرده بورژوا و ذهنیت منفرد به سادگی عصیان فردی را جای مبارزه جمعی میگذارد، قهرمانی فردی را جای قهرمانی جمعی مینهد، دیسیپلین و انضباط در فعالیت متشکل برایش خفه کننده است. اعلام موضع جای تلاش برای متحد کردن و به پیروزی رساندن را میگیرد. برایش پیروزی مهم نیست مبارزه و قهرمانی رمانتیک جذاب میشود. میلیتانیسم فردی و اصالت من و لذا ماجراجویی و افراد منشی محور و مرکز همه چیز میشود. همانطور که کارگر در مقابل عقب ماندگی ضد روشنفکری مصون نیست، روشن فکر هم در مقابل این گرایش‌ها فرد

گرایانه کاملاً آسیب‌پذیر است و غالباً به شکل‌گیری حرکات به شدت ضد کارگری کشیده میشود.

به هر حال، این گسل‌ها، هر دو، پیچیدگی‌های مهمی به فعالیت کمونیستی چه در بعد سازمانی و چه در بعد سیاسی و اجتماعی میدهد که باید دائماً و آگاهانه جواب بگیرند.

فصل ۵ - فعالیت کمونیستی نیازمند چه سازمانی است؟

تا اینجا گفتیم که فعالیت کمونیستی یک فعالیت علی‌العموم و فنی نیست. یک بحث تئوریک و جنبشی است. گفتیم هدف و وسیله، آرمان و سبک کار پدیده‌های انتگره‌ای هستند که نمی‌توانند در تناقض با هم قرار گیرند. هدف و وسیله، جنبش و سبک کار به هم چفت هستند.

فعالیت کمونیستی، همانطور که مانیفست تأکید میکند، فعالیتی یک بعدی نیست. این فعالیت مشخصات عمومی واحدی دارد که پیشتر به آن اشاره کردیم و البته با تغییر در ویژه‌گی‌های جامعه چه در طی زمان و چه از نظر تاریخی و جغرافیایی مجبور است مشخصات ویژه‌ای را هم داشته باشد. اینجا بحث ما در مورد مشخصات عمومی و ویژه فعالیت کمونیستی در اوائل قرن بیست و یکم و در ایران است.

روشن است که فعالیت کمونیستی یک فعالیت متشکل است و تشکل تنها با سازمان معنی پیدا میکند. در نتیجه سؤالی که مطرح می‌شود این است که فعالیت کمونیستی در دنیای امروز ما باید چه معضلاتی را پاسخ دهد و چه مشخصاتی داشته باشد.

وقتی به یک جنگ وارد می‌شوید اول باید پیروزی در آن را معنی کنید. در قدم بعد باید ارزیابی درستی از نیروی خود و نیروی دشمن داشته باشید و بالاخره باید سازمان و تاکتیک‌های خود را در این جنگ تعریف کنید. هر کس که در هر نبرد، مبارزه و یا جنگی شرکت کرده باشد میدانند که ابهام در این تاکتیک‌ها و یا تعریف آن‌ها در پروسه (به قول لنین با تاکتیک پروسه و یا هدف پروسه و یا سازمان پروسه و غیره) مهلک است. به اعتقاد من همین ابهامات باعث شد که ما در حزب کمونیست ایران و کومه‌له در مقابل جمهوری اسلامی، در ضعیف‌ترین موقعیت رژیم، شکست خوردیم.

پیش‌تر در مورد اهداف جنگ پرولتاریا با بورژوازی صحبت کردیم سؤال این است که برای پیروزی در این جنگ به چه سازمانی نیاز مندیم؟ منظورم از سازمان تنها آرایش تشکیلاتی و یا موازین آن نیست. مهم‌تر از این جنبه‌ها باید قابلیت‌های لازم در صحنه‌های مختلف این جنگ را روشن کرد. هر جنگ طبعاً شامل مجموعه‌ای از نبرد‌های مختلف است آنچه که باید به آن توجه کرد این است که پیروزی در یک نبرد به معنی پیروزی در جنگ نیست. لذا تعریف پیروزی در هر نبرد باید شامل رابطه آن با پیروزی در جنگ باشد. اگر نبرد‌ها را جدا از جنگ تعریف کنید به مجموعه‌ای از فعالیت میرسید که مستقل از هم هستند، رابطه‌ی ارگانیک و نهادینه‌ای آن‌ها را به هم وصل نمی‌کند و لذا سر از

اکسیونیسیم در می آورید. در نتیجه باید سازمانی که برای فعالیت کمونیستی تعریف میکنیم بتواند هم در نبردها و هم در جنگ پیروز شود. لذا لازم است که علاوه بر سازمان به معنی فنی آن، در مورد کارائی ها و نحوه کارکرد سازمانی مان موانع تاکتیکی و استراتژیک مقابل آن دقت کنیم و طرح یا پلان عمومی برای چنین سازمانی را تعریف کنیم که به نیاز هدف نهائی جنگ دره دوره ما پاسخگو باشد. یک جنگ از زمانی شروع نمیشود که اولین گلوله شلیک می شود و یا یک جنگ را تنها فعالیتی که در صحنه نبرد صورت میگیرد تصویر نمیکند. جنگ مجموعه ای بسیار متنوع از فعالیت ها و فعل و انفعالاتی است که بسیار قبل از شلیک گلوله شروع شده است و بعلاوه سرنوشت یک جنگ را مجموعه ای بسیار وسیع از کارها در جبهه و در خارج جبهه بسیار قبل از جنگ نهائی تعیین میکند. آموزش، تدارکات، شناختن دشمن، تاکتیک درست، و ... تنها نمونه هایی از این فعل و انفعالات هستند.

جنگ برای سرنگون ساختن بورژوازی هم از هر جنگی پیچیده تر و پیروزی در آن از هر جنگ متعارفی نا متقارن تر، یعنی دو طرف از امکانات و ابزار های تماماً غیر مشابه استفاده میکنند، است. در نتیجه باید به همه جنبه های این جنگ دقت کرد. کسی که ادعا میکند که طبقه کارگر در یک روز آفتابی به خیابان میریزد و حکومت خود را برقرار میکند یا ساده لوح است و یا دارد سعی میکند طبقه کارگر را چشم بسته به میدانی بکشد که این یا آن جناح بورژوازی از آن پیروزمند بیرون می آیند. گفتم فعالیت کمونیستی طبقه کارگر ناچار است انقلاب پرولتری را آگاهانه و از پیش سازمان بدهد و حکومت کارگری یا دیکتاتوری طبقه کارگر را سر کار بیاورد. این یعنی سرنگون کردن کل بورژوازی از اریکه قدرت.

اینجا میخواهم بر یک تحریف سیستماتیک چپ که از جنبش های بورژوائی به ارث برده است انگشت بگذارم. تحریف این است که معنی سرنگونی از نظر طبقه کارگر را به سرنگونی دولت، به سرنگونی "رژیم" و حتی گاه به سرنگونی بخشی از رژیم یا بخشی از بورژوازی تقلیل میدهد. روشن است که سرنگونی بورژوازی حتماً سرنگونی جمهوری اسلامی را به عنوان پیش شرط خود به همراه دارد اما تعریف هدف انقلاب پرولتری به سرنگونی جمهوری اسلامی در ضمن چنین الفاء میکند که حاصل این سرنگونی حکومت سوسیالیستی است. پوپولیسم در این شکل جنبش طبقه کارگر را در جنبش های وسیعتر بورژوائی حل میکند. جنبش هایی که هدفشان نه سرنگونی بورژوازی بلکه نوعی از حاکمیت بورژوازی است. طبقه کارگر وقتی میتواند قدرت را بگیرد که بورژوازی را در کل قامت آن بشناسد، خود را علیه آن تعریف کند، جنگ خود را در تمام قامت آن در مقابل سرمایه داری را بشناسد تا بتواند نبرد های خود، از جمله نبرد برای حقوق دمکراتیک و یا حتی مطالبات اقتصادی طبقه کارگر را دقیق برنامه ریزی کند.

این تحریف در طول تاریخ یکی از موثرترین ابزار های به بیراه بردن جنبش طبقه کارگر بوده است. یکی از مهمترین ابزار های بورژوازی برای نگاه داشتن طبقه کارگر در چارچوب جنبش های بورژوائی دقیقاً همین تقلیل بورژوازی به رژیم یا دولت حاکم است.

جریانات بستر اصلی بورژوازی (مانند جنبش سبز یا احمدی نژاد) نظام حاکم را به عنوان رژیم یا دولت حاکم تعریف میکنند. از این کانال کل رفرمیسم بورژوائی، ناسیونالیسم، کمونیسم بورژوائی و پوپولیسم، به عنوان پادو های جریانات بستر

اصلی بورژوازی همین خطر را دنبال میکنند. با تقلیل نظام سرمایه داری به رژیم و یا دولت حاکم، اعتراض و آلترناتیو هم همین خصلت غیر سوسیالیستی را میگرد. انقلاب سوسیالیستی جایش را به انقلاب خلقی، انقلاب مردم، انقلاب انسانی، انقلاب ملی و غیره میدهد. و از این طریق مبارزه طبقه کارگر از مبارزه کمونیستی به یک مبارزه ضد رژیمی تقلیل می‌یابد و فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی به یک فعالیت و سازمان صرفاً ضد رژیمی تنزل داده میشود. رابطه سازمان کمونیسم غیر کارگری با طبقه کارگر یا بگوئیم فقدان رابطه امری آن ناشی از این افق است و نه اشتباهات سازمانی یا ندانستن ها. این دانسته‌ها است که عمل ما را شکل میدهد. تغییر دانسته‌ها کنه کمونیسم بورژوازی است. نقطه مشترک همه رویکرد ها و جنبش ها بورژوازی این‌ها این است که دولت را از مضمون طبقاتی آن تهی میکنند، دولت سرمایه داری در ایران با مفاهیمی چون رژیم اسلامی، جمهوری اسلامی نه چندان سرمایه داری، دولت احمدی نژاد، دولت رانت خوار، دولت نفت خوار و غیره تبیین میکنند. به این ترتیب آن بخش از بورژوازی که بیرون از دولت حاکم است و یا منافع ویژه خود را در مقابل بخش های دیگری بورژوازی دنبال میکند سعی میکند با این تئوری‌ها و جنبش ها بیشتر نیرو، بخصوص از طبقه کارگر، را به خود جلب کند و در همان حال ماهیت سرمایه دارانه نظام حاکم را زیر فرش بزند. این بویژه بخشی از هویت جنبش تحصیلکردگان ناراضی در جوامعی شبیه ایران است. همه اینها نتنها از تحول بورژوازی بیرون نمیروند بلکه تمام تلاششان را معطوف به این میکنند که نگذارند طبقه کارگر هم از این محدوده بیرون برود. این واقعیت در سازمان مورد نیاز آن‌ها و یا سازمان و تحزبی هم که برای طبقه کارگر توصیه میکنند منعکس است.

اگر هدف نهایی شما سرنگونی رژیم یا دولت، بدون مضمون طبقاتی باشد به یک نوع فعالیت و سازمان متناسب با این فعالیت نیاز دارید و اگر هدف سرنگونی بورژوازی، به عنوان یک طبقه و در هر قامت و شکل حکومتی، باشد فعالیت و سازمان دیگری مورد نیاز است.

فعالیت کمونیستی و انقلاب کمونیستی در بهترین حالت میتواند زحمتکشان و تهیدستان شهری و بخشهای پایین خرده بورژوازی را به طبقه کارگر و انقلاب پرولتری جلب کند. اما روشن است که بقیه بخش‌های جامعه، که اساساً در موقعیت بورژوا (بزرگ یا خرد) قرار میگیرند با تمام قوای عملی، فکری و تبلیغی علیه این فعالیت و این انقلاب خواهند ایستاد، علیه آن اسلحه بر خواهند داشت. هر توهمی در این مورد مهلک است. جنگ پرولتاریا برای سرنگونی سرمایه داری جنگ نهایی طبقاتی است و همانطور که سرود انترناسیونال میگوید این جدال، آخرین و قطعی ترین جدال است. آخرین جدال دو طبقه در مقابل همدیگر است. اینکه بخش های پایینی بورژوازی که به آن اشاره کردیم به درجه‌ای و در پروسه‌ای به انقلاب پرولتری میپیوندند و یا موضع بی‌طرف میگیرند نباید بر این واقعیت اساسی و ماکرو سایه بیندازد. وقتی جامعه به سمت انقلاب پرولتری می‌رود به شدت پلاریزه میشود و کل بورژوازی در مقابل پرولتاریا خواهد ایستاد. اگر پرولتاریا توهمی در این مورد داشته باشد یا از قبل برای آن آماده نباشد قطعاً شکست خواهد خورد.

فعالیت کمونیستی سازمانی را لازم دارد که جوابگوی این نیاز باشد. فعالیت و سازمانی بخواهد از طریق شکاف بین دولتها به قدرت برسد، فعالیت و سازمانی

که فکر کند که "زیر جُلکی" و با "زیرکی سیاسی" همراه جنبش ملی میتواند ناگهان و با کمک مردم انقلاب سوسیالیستی راه بیاندازد، یا خود فریبی میکند و یا حقه بازی. غالباً حقه بازی است چون جنبش های بورژوائی این توهم را تاریخاً به طبقه کارگر "انداخته اند". در سیاست و مبارزه طبقاتی "زبلی" و "کلک" تنها سر پرولتاریا کلاه میگذارد و بس.

برای اینکه بتوانیم از قابلیت هائی که سازمان کمونیستی به آن نیاز دارد باید از توضیح قابلیت ها بورژوازی شروع کنیم. ببینیم بورژوازی چه اهرم های اصلی را در دست دارد، طبقه کارگر چه قابلیت هائی دارد و چگونه میتواند با استفاده از این قابلیت ها به جنگ بورژوازی برود و او را شکست دهد. دو فصل آینده را به این موضوع اختصاص میدهیم و بعداً به مشخصات سازمانی لازم برای فعالیت کمونیستی خواهیم پرداخت.

فصل ۶ – قابلیت های بورژوازی

ابتدا از قابلیت های بورژوازی در مقابله با فعالیت کمونیستی شروع میکنیم. بورژوازی طبقه کارگر را با ابزار های بسیار متنوعی مورد تعرض قرار میدهد و تلاش میکند تا فعالیت کمونیستی را کند یا ناممکن کند.

یک مشکل این است که اکثریت چپ و بعضاً فعالین کمونیست ابزار های بورژوازی را غالباً محدود به اختناق و سرکوب میفهمند و در نتیجه از یک طرف فکر میکنند به محض اینکه اختناق از میان رفت فعالیت کمونیستی ساده و سر راست می شود و از طرف دیگر با ندیدن کل ابزار های دیگر بورژوازی که غالباً اگر از اختناق مؤثر تر نباشند کم تأثیر تر نیستند را نادیده میگیرند و در نتیجه در جنگ با بورژوازی می بازند. البته که اختناق یکی از مهمترین ابزار های بورژوازی است. اما محدود دیدن ابزار های بورژوازی به اختناق دو "معضل" بوجود می آورد. اول اینکه نمیتوان توضیح داد که چرا در کشورهای سرمایه داری ای که آزادی های دمکراتیک وجود دارد طبقه کارگر پراکنده است و انقلاب سوسیالیستی خارج از دسترس اوست. دوم اینکه چنین برداشتی مبارزه طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را به دایره مبارزه دمکراتیک محدود میکند و عملاً در خدمت جریانات رفرمیست بورژوائی و یا کمونیسم بورژوائی، خلق گرایی و غیره قرار میگیرد.

در نتیجه اینجا سعی میکنیم مهمترین ابزار های بورژوازی را مورد اشاره قرار دهیم. البته با توجه به محدودیت وقت نمیتوانیم همه ابزار های و قابلیت های بورژوازی را مورد بحث قرار دهیم اما به مهمترین آن ها اشاره میکنیم.

از میان امکانات و ابزار های بورژوازی اینجا به سه دسته از این امکانات، که پراکندگی و نا آگاهی در طبقه کارگر را پایدار نگاه میدارد و فعالیت کمونیستی باید آن ها را خنثی کند، اشاره میکنیم. این سه دسته عبارتند از

- امکانات دولتی
- امکانات غیر دولتی و فرا قانونی
- فرهنگ، افق، احزاب، جنبش ها و آرمان ها

این سه دسته البته به هم مربوط و در هم تنیده هستند. اما جدا کردن آن‌ها به روشن کردن جنبه‌های مهمی از فعالیتی که باید سازمان داده شود کمک میکند.

۱- امکانات دولتی

اولین دسته را باید در چارچوب دولت دید. دولت ابزار سرکوب است هر فعالیت کمونیستی و یا کارگری در قدم اول با موانعی که دولت در مقابل آن قرار میدهد روبرو میشود. مهمترین این موانع قوانین موجود در دفاع از مالکیت بر ابزار تولید، در محدود کردن دامنه عمل سازمان یابی و مبارزه کارگری وجود دارد است. پشتوانه این قوانین نیروی قهریه و سرکوب دولت است. بدون این نیرو این قوانین قابل اجرا نیستند. این را هر کارگر و اصولاً هر فردی در جامعه میداند.

قانون در تمام دنیا این است: مالکیت فردی بر ابزار تولید مقدس است، استثمار و بهره کشی از کارگر قانونی است، سرمایه دار حق دارد مطابق نرم موجود در جامعه سود ببرد و اگر نبرد میتواند در کارخانه را ببندد و کارگران را اخراج کند. هر فعالیتی که این قوانین را نقی کند، یعنی هر مبارزه روزمره طبقه کارگر که دائماً با این قوانین روبرو است و یا آنها را مورد تعرض قرار می دهد با قدرت سرکوب دولت روبرو میشود.

از این فراتر، بورژوازی دائم و بطرق مختلف در حال پیشگیری از فعالیت کارگری و کمونیستی و مبارزه دائم برای جلوگیری از شکل‌گیری این مبارزت و تشکل‌ها است. فعالیت کمونیستی و فعال کمونیست دائم با دستگاه دولت و پلیس رو به رو است، تحت نظر است و در شرایط لازم مورد تعرض مستقیم قرار میگیرد. هر فعالیتی که طبقه کارگر را متحد کند بنا به تعریف ارکان سود دهی سرمایه را به خطر می‌اندازد و با عکس‌العمل دولت روبرو میشود. پلیس، قوه قضائیه، قوه مقننه و در صورت لزوم ارتش و سایر نیروهای مسلح دولتی. سرکوب، تعقیب، شناسایی، ارباب فعالیت کمونیستی صورت مساله است. فعالیت کمونیستی باید در مقابل این سیستم بتواند دوام بیاورد و آنرا شکست دهد.

۲- امکانات فرا قانونی و غیر دولتی

بورژوازی همیشه علاوه بر امکانات قانونی یا دولتی، از طیف وسیعی از امکانات فرا قانونی برخوردار بوده است. امروز اما این امکانات ابعاد بسیار وسیع تری را پیدا کرده است. علاوه بر دارو دسته های فوق قانونی نظیر بسیج و حزب الله و انصار الله و غیره ما با طیف وسیعی از احزاب مسلح بورژوائی روبرو هستیم که ظاهراً در اپوزیسیون هستند اما آماده اند تا اگر بتوانند فعالیت کمونیستی را مورد تعرض نظامی و ارباب توسط دارو دسته های متعلق به خود قرار دهند. این احزاب از احزاب مذهبی تا ناسیونالیستی را شامل میشود.

این پدیده تنها شامل ایران نیست، در بسیاری از کشور های جهان ، پلیس های بازنشسته و یا بازخرید شده در قالب دار و دسته های مسلح سازمان دارند و از منفعت بورژوازی دفاع می کنند. در آمریکا کارگران کمونیست سنتا مورد سرکوب، اخراج و ترور پلیس خصوصی بورژوازی قرار میگیرند. در برزیل هنوز پلیس های بازنشسته یا استعفا داده و بازخریده شده را سرمایه دارها استخدام میکنند که در خیابان بچه های بی سرپرست را شکار میکنند، اعتراضات کارگری

را سرکوب میکنند و فعالین کمونیست با نفوذ در طبقه کارگر را شکار میکنند.

میخواهم بگویم که ما تنها با دارودسته های مسلح دولت روبرو نیستیم. سرمایه دارها و یا احزاب و جریانات بورژوائی و مذهبی دار و دسته های خودشان را درست می کنند. از سازمانهایی که نیروی مسلح دارند استفاده میکنند، از مافیای بگیر تا جریانهای ناسیونالیستی که علاوه بر تبلیغ و گسترش خرافات مذهبی، ملی و سیاسی، سعی میکنند کارگر و فعال کمونیست طبقه کارگر، بخصوص آنجا که علیه این خرافات مبارزه میکند را مرعوب کنند، سازمان های شان را بهم بریزند و غیره. نمونه عمل حزب دمکرات کردستان ایران در مقابل حزب کمونیست و احزاب چپ، نمونه عمل سلفی ها و نیروهائی مانند حماس و حزب الله و غیره تنها مشت نمونه خروار است. فعالیت کمونیستی ناچار است که این پدیده، که در قرن ما وسعت بی سابقه ای گرفته است را مد نظر داشته باشد و در مقابل آن قابلیت دفاع از خود را شکل بدهد.

۳- فرهنگ، مذهب، جنبش ها و افق ها؛ ژورنالیسم و آکادمیسم

اما مهمترین ابزار بورژوازی برای انقیاد طبقه کارگر، از اختناق مهمتر، سیستم عظیم تولید خرافه اعم از سیاسی، اقتصادی، مذهبی، ملی- ناسیونالیستی، جنسی و غیره است. حکومت بورژوازی به دلیل تفرقه در طبقه کارگر به زندگی خود ادامه میدهد، و مهمترین خاصیت این خرافات حفظ و تضمین این تفرقه در صفوف طبقه کارگر است. اهمیت مبارزه با این خرافات نه در صرف رد علمی آنها بلکه در مبارزه با ما به ازای تفرقه افکنانه آن در صفوف طبقه کارگر است.

صنعت مذهب، صنعت ناسیونالیسم دستگاه تولید و بازتولید فرهنگ بورژوائی حاکم افکار، فرهنگ، ژورنالیسم و آکادمیست هائی که "حقیقت وارونه"، تئوری ها و عقاید توجیه گر سیستم موجود را صبح تا شب از طریق تلویزیون و رسانه ها، مدرسه و آموزش و پرورش، از طریق فرهنگ حاکم، از طریق افسانه ها، قهرمان ها و ضد قهرمان ها، ارزش ها و ضد ارزش ها، از طریق تئوری سازی ها سیاسی، فلسفی و اقتصادی تولید میکنند دنیایی وارونه را به خورد جامعه و بخصوص طبقه کارگر میدهند. دنیایی که در آن طبقه کارگر میپذیرد که در اساس قانون دنیا همین است و به عنوان طبقه و در مقابل بورژوازی پراکنده میماند.

در دنیای ما از روزی که فرد متولد میشود این سیستم عظیم شستشوی مغزی روی آن کار میکند. شما هزار بار تبلیغ سوسیالیستی هم برای فرزندان بکنید او پیش از هر چیز شاخص خوب و بد را از جامعه و از فرهنگ حاکم بر جامعه، از تلویزیون و محیط اطرافش میگیرد.

ژورنالیسم و سیستم سرگرمی (Entertainment)، مشهور شدن (celebertysm)، پول دار شدن و موفقیت دنیای امروز ما را در سیطره خود گرفته است. ژورنالیسم امروز ما همان نقش را در تحمیق بشریت دارد که کلیسا در اوج عصر سیاه در قرون وسطی. امروز بی بی سی و سی ان ان، اسکای و تلویزیونهای مختلف هر چیزی که در دنیا روی میدهد را زنده و با تفسیر و تبیین سیستماتیک ژورنالیسم نوکر در همان اتاق نشیمن خانه به خورد شما و فرزندانتان میدهد. در دوره مارکس و لنین، و تا نزدیک اواخر قرن بیست، چنین وضعی را نداشتیم.

امروز بورژوازی بیش از هر زمان صاحب دستگاه عظیم تولید خرافه و تحمیق تعمیم یافته است که غالباً آن را از سرکوب مستقیم بی‌نیاز میکند. آموزش و پرورش، مدارس و دانشگاه‌ها قبل از اینکه دستگاه تولید روشنگری باشند، دستگاه تولید خرافه هستند. آنجا که بورژوازی به علم به معنی فیزیکی اش در پروسه تولید سرمایه داری نیاز دارد منفعت اش ایجاب میکند که ابزارکتیو بماند. اما به محض اینکه پا به عرصه جامعه میگذارد، کل سیستم دستگاه تولید خرافه است، دستگاه مفروض قالب کردن سیستم موجود است. مثلاً مدیریتی که به شما در دانشگاه درس میدهند بر اساس این فرض "بدیهی" است که کسی که برای کس دیگری کار میکند و کارفرما معیشت را گروگان دارد. مزد بگیری مبنای حقیقت جهانی است.

از هر آدمی که در مدرسه و دانشگاه درس میخواند بپرسید آیا مزد گرفتن و مزد دادن طبیعی است یا نه؟ ببینید چند درصد از اینها میگویند خوب معلوم است که آدم بلاخره کار میکند یکی مزد میگیرد و آن یکی هم مزد میدهد. انسان در جامعه بورژوائی بطور عادی این را طبیعی میدانند و اصلاً مورد سوال قرار نمی دهد. استثمار را جامعه سخیف نمی داند. مذهب هم توجیه کننده همین حقیقت و تریاکی برای فراموشی آن است. سیستم مدرسه و سیستم مسجد، نظام دانشگاه و حوزه علمیه صورت های مختلف مکانیسم تحمیق هستند.

این سیستم تنها با فعالیت نشریاتی و توزیع حقیقت کمونیستی پاسخ نمی گیرد. فعالیت کمونیستی ضمن اینکه باید از این مکانیسم ها استفاده کند، نیازمند راه کار و مکانیسم های خاص خود است.

این حکم ماتریالیسم تاریخی مارکس، است که "فرهنگ حاکم در جامعه فرهنگ طبقه حاکم بر جامعه است". در نتیجه آنچه که به عنوان فرهنگ مردم، فرهنگ توده ها و فرهنگ خلق تقدیس می شود چیزی جز بیان احساسات و ادراکات و ارزش ها در چارچوب فرهنگ طبقه حاکم نیست. حتی خصوصی ترین رابطه بین انسانها، مانند رابطه میان زن و مرد، رفتار با کودکان، توقع از دنیا، تابع فرهنگ طبقه حاکم در جامعه است.

و این فرهنگ را دستگاه عظیم بورژوازی با دولت و مذهب و جنبش های سیاسی و اجتماعی و جنبش های هنری و فکری منظمًا باز تولید میکند. و سیستم تولیدی جامعه آن را طبیعی می نماناند. و طبقات زحمتکش جامعه با دسترسی محدود تری که به دست آوردهای فکری، فرهنگی و علمی جامعه دارند معمولاً در موقعیت عقب مانده تر نگاه داشته میشوند. این فرهنگ در جامعه مرتب توسط کل میدیا، دولت، مذهب، دانشگاه ها، جنبش های ناسیونالیستی و جریانات دیگر بورژوائی بلاخره آموزش و پرورش باز تولید می شود و به عنوان بدیهیات به خورد کل جامعه داده میشود. این دستگاه عظیم به کارگر و زحمتکش میقبولاند که تغییر دنیا تنها در چارچوب این داده ها "طبیعی" است.

امروز در اروپا، بعضاً در تمام دنیا، راه خوشبخت شدن اینگونه نمایانده می شود که معروف شوی، آوازه خوان، فوتبالیست یا هنرپیشه شوی. امروز دیگر حتی مانند دوره قدیمی تر جامعه بورژوائی، کسی پیدا کردن داری سرطان، مفید بودن برای جامعه، دانشمند خوبی یا چیزی هائی از این دست شدن را دنبال نمیکند. خوشبختی علناً خارج از روابط تولید جامعه دنبال میشود.

اتحاد درونی طبقه کارگر و مبارزه علیه پراکندگی ای که در کل این سیستم باز تولید میکند به یک امر مبارزاتی سیاسی بسیار پیچیده تبدیل کرده شده است که تنها با روشن بینی مارکسیستی و زدن محک طبقاتی به همه و هر چیز ممکن است. در این متن است که این سیستم فعالیت کمونیستی را مورد هجوم قرار میدهد تا پراکندگی طبقه کارگر و حاکمیت طبقه سرمایه دار را تضمین کند.

رهائی کامل جامعه و از جمله طبقه کارگر منوط به از میان رفتن رابطه تولیدی است که این فرهنگ و این ارزش ها را لازم و باز تولید میکند. اما جای دیگری توضیح میدهم که چگونه طبقه کارگر، در متن مبارزه روزمره اش، که او دائماً بورژوازی را در چهره‌ها و در صورت مختلف در مقابل خود دارد، میتواند تا حدی خود را از این سیستم رها سازد.

از این رو و از این زاویه باید مبارزه علیه مذهب، مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه علیه ناسیونالیسم، مبارزه علیه جنبه‌های مختلف فرهنگ حاکم که اتحاد همه جانبه، سراسری و طبقاتی طبقه کارگر، و بویژه فعالین و رهبران آن، را مختل یا محدود میکند از نقد منطقی، انسانی و دمکراتیک فراتر برود، به یک نقد سوسیالیستی که رابطه این‌ها را با تولید و بازتولید سرمایه داری و تضمین پراکندگی درونی طبقه کارگر ارتقا یابد. فعالیت کمونیستی فقط بحث راجع به دستمزد و مبارزه اقتصادی نیست، فعالیت کمونیستی این مبارزه را مبنای قرار میدهد تا کل این خرافه را عقب براند. درجه اتحاد درونی طبقه کارگر مستقیماً به درجه آگاهی او به خصلت طبقاتی فرهنگ حاکم بستگی دارد.

فرق طبقه کارگر با سایر زحمت کشان یا محرومین در این است که این طبقه در هر لحظه از زندگی با سیستم حاکم، با حقیقت کارگر بودن خود و بورژوا بودن طرف مقابل روبرو است و آن را تجربه میکند. واقعیت نقش دسته‌جمعی اش در تولید و واقعیت مبارزه روزمره اش مبنای مادی عقب زدن فرهنگ بورژوازی را به دست میدهد. این موقعیت را نه دهقان دارد و نه خرده بورژوازی حتی تئیدست. کارگر اگر بخواهد زندگی را بهبود دهد، دستمزد اش را بالا ببرد و غیره باید بگوید این حق نیست، استثمار شدن حق من نیست و استثمار کردن حق هیچ کس نیست. که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اینجا می‌خواستم تأکید کنم که فعالیت کمونیستی نمی‌تواند به این جنبه‌ها بی‌توجه باشد و عرصه وسیعی را علیه بورژوازی باز نکند و این جزء لاینفک مبارزه اش نداند.

در نتیجه فعالیت کمونیستی از جمله به این بر میگردد که نه تنها بتوانید جواب پلیس و دستگاه سرکوب بورژوازی را بدهید بلکه نقد فرهنگ و سیاست حاکم، جواب دانشگاه و مدرسه، جواب مذهب، جواب ژورنالیسم نوکر را نه تنها از سر استدلالی و انسان دوستانه، بلکه از سر منفعت مستقیم بورژوازی و طبقه کارگر بدهید. و این تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست. یک جنگ است. جنگ در همه عرصه‌ها است، در عرصه کارخانه، در محله و در عرصه تصرف ذهنیت طبقه کارگر و بخصوص پیشروان، رهبران و فعالین آن.

اگر انقلاب سوسیالیستی انقلابی آگاهانه و از پیش طرح ریزی شده است، و اگر مانع این انقلاب عنصر ذهنی و آمادگی فاعل این قضیه است، آنوقت جنگ از موضع منفعت روزمره طبقه کارگر با این سیستم بخش لاینفک فعالیت کمونیستی است.

فصل ۷ - امکانات طبقه کارگر

در قسمت قبل راجع به امکانات بورژوازی صحبت کردیم که بسیار ترسناک بنظر می‌آید. وقتی که میبینید بورژوازی این همه امکانات دارد؛ دولت، پارلمان، قانون، دادگاه، زندان، وزارت اطلاعات، مسجد، کلیسا و کشیش و آخوند دارد، آیت الله دارد، حماس دارد، حزب الله دارد، ناسیونالیست، فاشیست و لیبرال و هر رقم آدم و دستگاهی که بخواهید دارد. گفتیم که فعالیت کمونیستی را نمی‌شود به جایی رساند مگر اینکه امکانات دشمن را به حساب آورد. در بحث قبل تمرکز بر امکانات دشمن، امکانات بورژوازی برای سرکوب مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بود، چه در ابعاد سرکوب فیزیکی و چه در حیطه دستگاه تحمیق‌اش.

سوال این است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی چه امکاناتی در مقابل این امکانات بورژوازی دارد؟ به چه چیز و چه مکانیسم‌هایی میتواند اتکا کند؟ واقعیت این است که در مقابل این امکانات عظیم بورژوازی، طبقه کارگر نیز امکانات عظیمی، از نوع دیگر، را دارد. طبقه کارگر باید از امکانات شبیه امکاناتی که بورژوازی دارد، مانند نشریه، رسانه‌های جمعی، امکانات اینترنتی و غیره بهره بگیرد. اما همه این‌ها را هم که به کار بگیرد هنوز نمی‌تواند یک میلیونیم بورژوازی به این امکانات دسترسی داشته باشد. امکانات طبقه کارگر، امکانات فعالیت کمونیستی عظیم است و بورژوازی قادر به مقابله با آن نیست، اگر به سمت دیگری نگاه کنیم. اگر جامعه بورژوائی را بشناسیم. اگر بدانیم که این جنگ نا متقارن است. یعنی هر طرف با سلاح‌های ویژه خود وارد آن میشود. با مسابقه و رقابت با بورژوازی و جریانات بورژوائی طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی نمی‌تواند پیروز شود.

برای انداختن نور بر این امکانات شاید به توان امکانات طبقه کارگر را بصورت زیر دسته بندی کرد.

۱- سازمان تولید

برای نشان دادن اهمیت سازمان تولید در مبارزه طبقه کارگر شاید بد نباشد که مثلاً به یک طبقه دیگر دقت کنیم. اگر شما خرده بورژوا باشید، در دنیای واقعی موقعیت مناسبی برای مقابله با بورژوازی ندارید. چکار میکنید؟ دکانتان را تعطیل میکنید؟ بلاخره یک دکان تعطیل میشود؟ دو تا یه ده تا تعطیل می‌شود. واقعیت این است که خرده بورژوازی یک جمع متمیزه و فردی است که هر کس در یک پروسه تولید یا توزیع فردی قرار دارد که قدرت مقابله دسته جمعی آن با سیستم ضعیف است.

طبقه کارگر موقعیتی تماماً متفاوت دارد. موقعیتی بسیار قدرتمند دارد. قدرت طبقه کارگر اساساً از کثرت آن نیست؛ از نقش آن در جامعه است. مهم نیست طبقه کارگر در جامعه اکثریت است یا اقلیت. مهم نیست در جامعه چند نفر دهقان و یا چند نفر کارگر اند. مهم این است که اولاً ثروت جامعه اساساً در رابطه میان کارگر و سرمایه دار تولید و توزیع می‌شود و کارگر بعکس دهقان یا خرده بورژوا منفرد نیست. نقشش در جامعه را بصورت اشتراکی و دستجمعی انجام میدهد.

جامعه سرمایه داری هستی اش به وجود کارگر گره خورده است. نعمت در این جامعه توسط کارگر تولید میشود. شما حتی اگر دهقان هستید احتیاج به برق دارید. محصولی که کارگر کشاورزی تولید میکند چندین برابر محصولی است که دهقان یا کشاورز منفرد تولید میکند. شرکت های کشت و صنعت تولیدات شان بسیار وسیعتر است از نهادهای کوچک کشاورزی است.

در جامعه سرمایه داری ثروت و نعمت اساساً از کانال روابط تولیدی سرمایه داری میگذرد. در این سیستم یکی مزد میدهد یکی مزد میگیرد. این وضعیت طبقه کارگر را در یک موقعیت استثنایی ای قرار میدهد که هیچ طبقهای ندارد. طبقه کارگر، میتوانست حتی در غیر انقلابی ترین شرایط، جامعه را بخواباند. دهقان، کشاورز یا دکانداران و یا حتی کارمندان نمی توانند این کار را انجام دهند. از نظر ذهنی و از نظر موقعیت عینی در سازمان تولید این امر اگر نه ناممکن، بسیار نامحتمل است. دهقان و خرده بورژوا نمی توانند جامعه را بخوابانند. دانشجو هم نمی تواند این کار را بکند. هیچ بخشی از جامعه نمیتواند به این سر راستی و سادگی جامعه را بخواباند، حتی خود بورژوازی به آن شکلش نمیتواند این کار را انجام دهد. کافی است در جایی مثل ایران کارگر نفت و برق دست از کار بکشند. ماشین عظیم سرکوب بورژوازی از کار میافتد. موتور بسیجی هم دیگر بنزین ندارد، ماشینها نمی توانند از پادگان بیرون بیایند، تانکهای دیگر حرکت نمی کند و حتی مهماتش هم تولید نمی شود. روشن است ذخیره دارد اما مصرف میشود و بعد دیگر هیچ چیز نیست. یا فرض کنید روزی کارگر های شرکت واحد تصمیم بگیرند دست از کار بکشند، فرض کنید یک روزی در تهران کارگران اتوبوس رانی و مترو دست از کار بکشند و سرکار نروند، شهر فلج است، آنچنان ترافیک و راه بندانی میشود و آنچنان همه چیز فلج میشود که نه بچه ای مدرسه میرود، نه کسی سرکار و نه اصلاً در آن جامعه زندگی می چرخد. این قدرت عظیمی است که طبقه کارگر دارد و این قدرت عظیمی است که جنبش های دیگر و بخصوص جنبش های خرده بورژوائی متوجه آن نیستند.

در نتیجه، برای خرده بورژوائی که قدرتش در قهرمانی و قابلیت فردی او است، اینکه کارگر نحیفی که در تمام عمرش یک شکم سیر غذا نخورده است و چه بسا از نظر فردی هم از خرده بورژوا کمتر قهرمان است، در یک عمل اشتراکا قهرمانانه و باهم میتواند جامعه را بخواباند قابل فهم نیست.

این قدرتی بسیار عظیمی است. کارگری که میخواهد در مقابل بورژوازی بایستد با اتکا به این قدرت، یعنی اتکا به واقعیت کارگر بودنش در جامعه، که در سازمان تولید، و نه در خیابان، نهفته است، میتواند در مقابل بورژوازی بایستد، فعالیت کمونیستی را سازمان دهد. سازمانی که محمل تحقق فعالیت کمونیستی است نمی تواند بر زندگی و شبکه های جاری در زندگی و مبارزه طبقه کارگر سوار نباشد، جز انتگره و یک پارچه آن نباشد.

مبارزه کمونیستی جدا از این موجودیت عینی معنی ندارد. سازمان کمونیستی نمیتواند منفصل از این دم و باز دم زندگی روزمره طبقه کارگر باشد. این را محیط دانشجویی، محیط دهقانی، حتی اگر از نظر تعداد بیشتر از کارگران باشند نمی توانند تأمین کنند. گفتم قدرت کارگر به تعدادش نیست به نقش اش در سازمان تولید در جامعه است. قدرت کارگر در خیابان تنها در موارد معین و غالباً در یک پروسه انقلابی متعین میشود تازه اگر کارگر قبل از آن سازمان کمونیستی اش

را در سازمان تولید داشته باشد می‌تواند از خیابان بهره خود را بردارد و حمل آرمان‌های جنبش‌های دیگر نشود.

طبیعی است که طبقه کارگر در راس توده وسیع زحمتکشانش باید ارتش، نیروی سرکوب و دستگاه دولت بورژوازی را در هم بشکند و این در خیابان و در سنگر انقلاب ممکن است. اما پیش شرط این قابلیت و این برهه از مبارزه طبقه کارگر این است که کارگر بتواند بورژوازی و دستگاه سرکوب و دولتش را فلج کند. با بستن شیر نفت، با قطع برق، با بستن جاده‌ها، با اینکه هیچ یک از امکانات بورژوازی که متکی به طبقه کارگر است کار نکند، با اینکه هواپیماها پرواز نکنند، با اینکه فرودگاه و کارگران فرودگاه کار نکنند هواپیمای جنگی پرواز نکنند یا اگر ده تایی آنها بلند میشود، صد تایی آن روی زمین بماند.

می‌خواهم بگویم که اگر شما این افق را نگاه کنید آنوقت می‌بینید که طبقه کارگر آنچنان ذخیره‌ای از قدرت دارد که تمام قدرت بورژوازی در مقابلش رنگ می‌بازد. این قدرت طبقه کارگر پایان‌ناپذیر است. بورژوازی از سر منفعت طبقاتی اش و خرده بورژوازی از سر نفهمی طبقاتی اش و تمام ایدئولوژی و جنبش‌های بورژوایی و تمام دستگاه تمحیق بورژوازی، که راجع به آن صحبت کردیم، متوجه این است که طبقه کارگر را از این اهرم قدرتش دور بکند، ذهنش را از اهمیت حیاتی و مماتی نقش سازمان طبقه کارگر به عنوان طبقه و در بطن سازمان تولید جامعه دور کند. یکی این استفاده از مکان تولیدی، یعنی اعتصاب، را ممنوع اعلام میکند، دیگری می‌خواهد طبقه کارگر را قانع کند که صرفاً در خیابان و یا اساساً از طریق مبارزه مسلحانه می‌تواند بورژوازی را شکست بدهد، باید روش چه گوارا یا پیشمرگان ناسیونالیسم کرد را در پیش گیرد.

بورژوازی دست از کار کشیدن توسط کارگر را بزرگترین جرم و هر جنبش و سازمان کارگری‌ای که به این اهرم نیاز داشته باشد را ممنوع اعلام میکند. خرده بورژوا و جنبش‌های بورژوایی اصولاً به این جایگاه تولیدی تعلق ندارند و قرار دادن آن را در استراتژی شان نا لازم می‌یابند. واقعیت این است که فعالیت و سازمان کمونیستی‌ای که مبنایش بر سازمان طبقه کارگر در تولید نباشد با هیچ قهرمانی‌ای نمی‌تواند در جنگ علیه بورژوازی پیروز شود. سازمان کمونیستی نمی‌تواند در شکاف دولت‌ها، با اتکا به قهرمانی فردی و یا با این توهم که می‌تواند در دنیای مبارزه طبقاتی "پولیتیک" بزند پیروز شود.

کسانی که تاریخ حزب کمونیست ایران و جنگ کومه‌له و حزب دمکرات را به یاد دارند، می‌توانند تصور کنند که اگر آن زمان حزب کمونیست ایران چنین خاصیت پایه‌ای یک سازمان کمونیستی کارگری را داشت، اگر در اعتراض به حزب دمکرات می‌توانستیم جامعه کردستان را متوقف کنیم، حزب دمکرات، اگر نه از نظر نظامی بلکه از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و جنبشی متواری می‌شد، از درون منفجر می‌شد. آنوقت حتی لازم نبود که بخشی از بهترین کمونیست‌های کردستان به دست بورژوازی کرد کشته شوند.

مکانیسم‌های دفاع و تعرض سازمان کمونیستی طبقه کارگر با مکانیسم‌های تعرض و دفاع بورژوازی متفاوت است. این جنگ نامتقارن است. با رقابت با سازمان‌ها و احزاب بورژوایی در میدان خود آن‌ها طبقه کارگر قادر به پیروزی نیست. بورژوازی هر چقدر هم که طبقه کارگر را سرکوب کند نمی‌تواند کارگر سازمان یافته حول تولید یا توزیع را منحل کند. این کار بورژوازی را

منحل میکند. سحر قدرت کارگر این است که بورژوازی در پروسه توسعه سود بردی خود، در پروسه خود گستری سرمایه، طبقه کارگر و قدرت طبقه کارگر در سازمان تولید را دائماً افزایش میدهد.

روشن است که وقتی جنگی در میگیرد هر کس، از جمله طبقه کارگر، ناچار است با هر وسیله‌ای که در اختیار دارد در آن جنگ شرکت کند. بحث بر سر این است که طبقه کارگر با چه ابزاری میتواند در چنین جنگی بورژوازی را شکست دهد؟ بحث بر سر این است که بدون وجود یک سازمان کمونیستی که در بطن روابط تولیدی جامعه ریشه دوانده باشد طبقه کارگر شانس زیادی ندارد. سازمان کمونیستی ای که بر متن روابط تولیدی جامعه قرار دارد بزرگترین امکان و اهرم قدرت طبقه کارگر است. این روابط مهمترین و پایه‌ای ترین رکن فعالیت کمونیستی است. درست است که فعالیت کمونیستی عبارت است فعالیت یکی از گرایش‌های درون طبقه کارگر و در نتیجه راجع به کل جامعه است اما پایه اش باید در طبقه کارگر باشد. پایه قدرت و پایه عمل سازمان کمونیستی پشت چرخ تولید جامعه است. این قدرت میتواند و باید به کل جامعه، از جمله به خیابان تابانده شود.

خیابان و باریکاد های قیام البته تکلیف قدرت سیاسی را روشن میکنند. قیام در خیابان اتفاق میافتد نه پشت چرخ کارخانه. بورژوازی با اعمال قهر طبقه کارگر، قیام، سرنگون می‌شود نه با اعتصاب. اما طبقه کمونیسم کارگر به شرطی در این جنگ پیروز می‌شود که در بطن سازمان تولید جامعه متشکل و متحد شده باشد و دشمن را بشدت تضعیف کرده باشد. در غیر این صورت حتی اگر انقلاب بورژوازی را در قالب رژیم حاکم شکست بدهد در صحنه عمومی تر جامعه جنگ را به بخش دیگری از بورژوازی خواهد باخت. سنت‌ها و جنبش های بورژوائی، بنا به خصلت و جایگاه و تجربه طبقاتی شان، قدرت طبقه کارگر را نه میفهمند و نه باور دارند. بخش بزرگی از دستگاه تحمیق بورژوازی متوجه این است که طبقه کارگر را از توجه به این قدرت باز بدارد.

در نتیجه در پاسخ به این سؤال که امکانات طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی چیست؟ باید گفت در وهله اول سازمان تولیدی جامعه. بورژوازی حول سازمان یافتن جمعی و اشتراکی طبقه کارگر برای تولید یا توزیع ثروت زنده است. کارگر در چارچوب روابط تولیدی به هم بافتگی ای را دارد که هیچ طبقه دیگری ندارد و بورژوازی نه تنها قادر به از میان بردن آن نیست بلکه بدون آن نابود میشود. این پاشنه آشیل و چشم اسفندیار بورژوازی است. در نتیجه فعالیت کمونیستی نمیتواند بر سازمان تولید طبقه کارگر متکی نباشد. یک حزب کمونیستی نمی تواند مرکز قدرت اش پرولتاریای صنعتی نباشد، و مثلاً اساساً معطوف به دانشگاه و مدرسه یا دهقانان و جنبش همگانی باشد.

گفتم یک حزب کمونیستی باید در دانشگاه و در میان دهقانان و در همه نوع جنبش حق طلبانه ای قدرتمند باشد. بحث بی توجهی کردن به این‌ها نیست. باید در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی قدرتمند بود، باید هر اعتراض آزادی خواهانه و برابری طلبانه در جامعه به فعالیت و سازمان کمونیستی گره بخورد اما باید توجه داشت که سازمانی که متکی به سازمان تولید طبقه کارگر نباشد نه سازمان کارگری است، نه کمونیستی و نه حتی اگر سازمان خیر خواهان سوسیالیست باشد شناسی در رسیدن به این آرزو دارد. سرکوب اش می کنند، شکست اش میدهند و حتی امکان دست یابی به خواست های رفاهی را ندارد.

ما نمی توانیم وارد جنگی شویم که میدانش میدان اصلی قدرت ما نیست. جنگ مسلحانه با بورژوازی جدا از چنین اتصالی به طبقه کارگر در بطن روابط تولیدی به جنگ در کوه و بیابان با بورژوازی می‌گردد که همیشه امکانات و قدرت بیشتری دارد. علی رغم هر قهرمانی، علی رغم هر حق طلبی، علی رغم اینکه نیروی بورژوازی غالباً با مزدور هستند با تحمیق شده، و غالباً هر دو، و ما آدم ایدئولوژیک بسیار آرمانخواه و برابری طلب، ولی می‌بازیم.

گفتم جنگ میان پرولتاریا و بورژوازی یک جنگ تماماً نامتقارن است. طرفین با ابزار های و تاکتیک‌های تماماً متفاوت و نامتقارنی در این جنگ شرکت میکنند. رقابت و کپی‌برداری از امکانات ابزار ها و تاکتیک‌های بورژوازی برای طبقه کارگر مهلک است چون به چنین امکاناتی دسترسی ندارد و وارد یک جنگ نابرابر و خود شکست دهنده میشود.

طبقات دیگری که نمی‌توانند بنا بر فلسفه وجودی شان، بنا بر سنت و جنبش شان پایه های قدرت شان را بر سازمان تولید طبقه کارگر قرار دهند، غریزتا و اتوماتیک تئوری آن را هم می‌آورند که احتیاجی به این نیست، سؤال میکنند کارخانه چیست؟ خیابان محل مبارزه است، من خودم در خیابان کارگر هستم و قدرت را میگیرم. این تصویری ساده اندیشانه یا شیدانه از انقلاب کارگری است که طبقه کارگر در آن شکست می‌خورد.

وقتی حزب بلشویک را، بعنوان یک نمونه موفق از سازمان کمونیستی، نگاه میکنید. وقتی حرف از حزب بلشویک می‌زنید حرف از وایبورگ می‌زنید، حرف از صنعتی ترین منطقه پترزبورگ و مسکو می‌زنید، حرف از دهقانان دورافتاده نمی‌زنید. هر چند حزب بلشویک دهقانان فقیر دورافتاده را همراه خودش کشید، هر چند قسمت وسیعی از اقدار پایین خورده بورژوازی را همراه خود کرد اما پایه نفوذ و امکانات اش را کارگر و پرولتر صنعتی روسیه فراهم کرده بود. وقتی تزار تصمیم گرفت برای سرکوب انقلاب با ارتشش از جبهه به پترزبورگ برگردد، کارگران راه آهن ریلها را عوض کردند کل تزار و تزاریسیم را روانه یک روستای پرت کردند و تزار و کل ضد انقلاب نتوانست متوجه شود که از کجا سر در آورده است. بدون چنین پایه ای در عمق پرولتاریای صنعتی روسیه حتی تزارهای آوریل لنین بایگانی می‌شد.

۲- مکانیسم روابط اجتماعی

اما تنها اهرم قدرت طبقه کارگر و جنبش کمونیستی وجود کارگر در بطن روابط تولیدی نیست. همراه با قرار گرفتن طبقه کارگر در این روابط تولیدی، طبقه کارگر به ناچار روابط اجتماعی و مبارزاتی ویژه خود را شکل میدهد. همانطور که بورژوازی به هیچ وسیله و تمهیدی نمی‌تواند وجود کارگر در روابط تولیدی را از میان ببرد و منطق سود او را مجبور میکند که این روابط را گسترش دهد، به همین شکل بورژوازی نمی‌تواند رابطه اجتماعی و مبارزاتی که طبقه کارگر، که به حکم قرار گرفتن در چنین روابط تولیدی را بوجود می‌آید، را از میان ببرد. بورژوازی همراه روابط تولیدی سرمایه داری، کارگر و شبکه های اجتماعی و مبارزاتی، بخصوص میان رهبران و فعالین کارگری را بوجود می‌آورد و از دست آن خلاصی ندارد.

کارگر چه در محل کار و چه در محل زیست خود یعنی محله "اتوماتیک" وارد چنین روابطی میشود. گفتم خانواده کارگری خود یک واحد کارگری است. در نتیجه محله کارگری هم جزئی از سازمان تولیدی و اجتماعی طبقه کارگر است. اشتباه است فکر کنیم کارگر تنها در محیط کار کارگر است. القای این شبهه اتفاقاً یکی از شگردهای جریانات بورژوائی و سندیکالیستی است که طبقه کارگر را از سازمان طبقاتی خود محروم میکند. در دنیای واقعی محله کارگری و خانواده کارگری همان قدر مهم است که کارخانه.

متحد کردن کارگر، پایه فعالیت کمونیستی نمی تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. حضور کمونیست‌ها در این شبکه اجتماعی و مبارزاتی و حضور کمونیست‌ها در تجربه روزمره کارگر و خانواده کارگری در تقابل با جامعه سرمایه داری یکی از مهمترین اهرم‌های مقابله با بورژوازی و دور زدن کل دستگاه تحمیق آن است. در نتیجه سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی ناچار است بر مکانیسم روابط اجتماعی ای، سیاسی و مبارزاتی ای که طبقه کارگر شکل میدهد قرار گیرد. سازماندهی دانشجو، دهقان، خرده بورژوا و غیره هر کدام روش و مکانیسم‌های خود را دارد. سازمان دهی طبقه کارگر، به حکم قرار داشتن آن در یک موقعیت یگانه در جامعه روش یگانه خود را دارد. اتکا به روابط اجتماعی ای و مبارزاتی ای که طبقه کارگر، بعنوان یک طبقه ویژه، در سازمان تولید دارد.

فعالیت کمونیستی نمی تواند مستقل از این روابط شکل بگیرد. اینجا باز هم سر نخ بحثی که قبلاً داشتیم را می بینید: فعالیت کمونیستی یک فعالیت فنی- سازمانی نیست، سازمان کمونیستی باید مکانیسم‌های عمل طبقه کارگر را در خود جای داده باش، باید با آن انگره و یکپارچه باشد. به این بحث بعداً مفصل‌تر بر می گردیم.

روابط اجتماعی و تجربه روزمره مهمترین مکانیسم آگاهی و خنثی کردن تبلیغات بورژوازی است. طبقه کارگر در متن روابط اجتماعی اش هر لحظه با حقیقت کارگر بودن خود و سرمایه دار بودن طرف مقابل روبرو است. این واقعیت به فعالیت کمونیستی مجال میدهد تا تبلیغات بورژوازی چه در قامت مسجد و آخوند، چه در قامت ناسیونالیسم و لیبرالیسم و چه در قامت ژورنالیسم و آکادمیسم نوکر را خنثی کند. این تبلیغات در زندگی و تجربه روزمره طبقه کارگر بیش از هر جای دیگری پوچ بودن و خرافه بودن خود را نشان میدهد. اینجا است که تبلیغات و فعالیت کمونیستی میتواند موثرتر از هر جای دیگری به مقابله با بورژوازی برود. در محل کار و محل زیست کارگر کرد بهتر و بیشتر از هر جا میتوان ماهیت ناسیونالیسم کرد، بورژوازی کرد و تاریخ اختراع شده را خنثی کرد. در محل کار و در جدال روزمره بهتر از هر جا میتوان خاصیت زن ستیزی، خاصیت خانواده کارگری برای بورژوا و خاصیت مذهب را نشان داد و غیره. اینجا جایی است که ما میتوانیم کمبود هزاران رسانه و مسجد و حزب و جنبش بورژوائی را خنثی کنیم. اینجا پایگاه و نقطه قدرت فعالیت کمونیستی است.

۳- سازمان انقلابیون حرفه‌ای

اینجا لازم است به یک اهرم بسیار حیاتی دیگر در فعالیت کمونیستی اشاره کنیم. اهرمی که هیچ فعالیت کمونیستی پابرجائی نمیتواند آن را نادیده بگیرد. اگر چنین کند هیچ شانسی در مقابله ی با بورژوازی نخواهد داشت. این اهرم سازمان یا شبکه انقلابیون حرفه ای است.

گفتیم امکانات بورژوازی دو بُعد دارد، بُعد سرکوب و بُعد تحمیق و دامن زدن به خرافات سیاسی و فرهنگی مانند مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، سندیکالیسم و غیره. و گفتیم طبقه کارگر در مقابل هر دو بُعد آسیب پذیر است. ابزارهای بورژوازی هم از هر دو بعد مبارزه کارگری، فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی را مورد تعرض قرار میدهد. فعالیت کمونیستی، اگر بخواهد شانس داشته باشد، باید بتواند تعرض بورژوازی را در هر دو بعد خنثی کند.

بعد سرکوب را در نظر بگیرد. بورژوازی امروز متکی به پیشرفته ترین ابزارها، پیشرفته ترین متدها و روشها است. از استراق سمع بگیرد تا نفوذ در شبکه‌ها و سازمان‌های کارگری و کمونیستی. از بازجویی تا پیچیده‌ترین جنگ‌های روانی، تبلیغاتی و فرهنگی. از لمپنیسم آشکار تا لمپن روشنفکران و ژورنالیسم و آکادمیسم جیره خور سیستم. بورژوازی متکی به پیشرفته ترین این امکانات است.

سابقاً اگر می‌خواستند جاسوسی فعالین کارگری را بکنند مجبور بودند جاسوس و اطلاعاتی را در این فعالیت‌ها نفوذ بدهند. امروز همه جا دوربین مدار بسته کار گذاشته‌اند حتی از ردیابی تلفن‌های موبایل و امکانات ماهواره ای استفاده میکنند تا روابط را ببینند و تعقیب کنند. امروز در ایران در دانشگاه، در کارخانه، در محله و خیابان دوربین‌های مخفی مدار بسته کار میکنند. امروز اینترنت را کنترل میکنند، اطلاعات را کنترل میکنند. بازجویی‌های امروز در جمهوری اسلامی بسیار پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر از شیوه‌های ساواک است. امروز میتوانند حتی بدون شکنجه جسمی قربانی یا متهم را بشکنند.

در مقابله با این دستگاه سرکوب و جاسوسی، در مقابله با این دستگاه تولید خرافه و حماقت فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی باید به شبکه‌ای از فعالین متکی باشد که حرفه‌ای هستند. حرفه‌ای نه به این معنی که به خرج سایر فعالین کمونیست زندگی میکنند یا حقوق بگیر یک حزب هستند. حرفه‌ای به این معنی که علم و روش و تکنیک مقابله با پلیس و دستگاه سرکوب و مقابله با کل دستگاه تولید جهل بورژوازی را با بالاترین استاندارد‌ها و با موثرترین شیوه‌ها بلد اند. حرفه‌ای مانند یک مکانیک حرفه‌ای که به کارش مسلط است و میتواند آخرین مدل ماشین‌ها امروزه را درست یا تعمیر نماید.

در غیاب چنین شبکه‌ای از کمونیست‌های حرفه‌ای کل فعالیت کمونیستی کم تأثیر و موقتی خواهد بود. شبکه‌ای که متکی به سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای نباشد نه قدرت مقابله با موج خرافه و حماقت را دارد و نه میتواند در مقابل دستگاه پلیسی بورژوازی مقاومت کند. به سادگی تأثیر پایدار و ادامه کاری نخواهد داشت. بورژوازی منظم آن را در هم می‌شکند و طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را مجبور میکند که از نو شروع کند. طبعاً در بسیاری از موارد این انقلابیون باید توسط سازمان کمونیستی مورد حمایت مالی قرار گیرند. اما سنت چپ انقلابی حرفه‌ای را به کسی تبدیل کرده است که به خرج بقیه زندگی میکند.

لنین در کتاب "چه باید کرد؟" این بحث را در مقابل اکونومیست‌ها به تفصیل باز میکند. توضیح میدهد که فعالیت کمونیستی بدون وجود شبکه انقلابیون حرفه‌ای ممکن نیست. شبکه‌ای که حرفه‌اش را بلد است. مهم نیست که از سازمان یا حزبش حقوق می‌گیرد و یا نمی‌گیرد. حرفه‌ای است چون بلد است با پلیس مبارزه کند، بلد است سیستم را خنثی کند، بلد است تناسب قوا را در نظر بگیرد، بلد است کار مخفی و علنی را تلفیق بکند، بلد است سخنرانی کند و جواب مزخرفات بی‌بی

سی و تلویزیون ایران و جمهوری اسلامی سبز و غیره را بدهد.

انقلابیون حرفه‌ای باید این‌ها را یاد بگیرند. هرکدام باید متخصص یکی از این عرصه‌ها بشوند. یاد گرفتن این‌ها زمان می‌خواهد، با آوردن این انقلابیون انرژی، اشتیاق و وقت لازم دارد. هیچ کس بطور خود بخودی و از شکم مادر این کاره متولد نمی‌شود. این یک علم است. تکنیک است باید یاد گرفت و البته باید تجربه کرد. تنها وجود چنین شبکه‌ای به فعالیت کمونیستی شانس پیروزی را می‌دهد. اینجاست که باز هم اهمیت جذب انتگره بودن کمونیست‌هایی که از منشاء غیر کارگری هستند و غالباً بیش از کارگران فرصت و امکان تسلط به علم و تکنیک زمانه خود را دارند برجسته می‌شود. اینجاست که باز هم می‌بینیم که طبقه کارگر تنها با اتکا به کارگر و در غیاب وجود روشنفکران و متخصصین بورژوازی چقدر در عمل آسیب‌پذیر است.

فصل ۸ - مشخصات سازمانی فعالیت کمونیستی

در این بخش به مشخصات عمومی سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی می‌پردازیم. در فصل‌های بعد وارد تفصیل بیشتر بعضی از این مشخصات خواهیم شد. اینجا مشخصات پایه‌ای یک سازمان کمونیستی، برای داشتن قابلیت مقابله با بورژوازی، را ردیف می‌کنیم.

۱ - قابلیت سازمان دهی از مبارزه سنگر به سنگر با بورژوازی تا سازمان دادن قیام

گفتیم که فعالیت کمونیستی فعالیتی است برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر. و گفتیم این انقلاب، همانطور که سرود انترناسیونال می‌گوید آخرین جنگ است و جنگی است که بورژوازی تا آخرین قطره خون و آخرین ریال امکاناتش در آن مایه می‌گذارد. همه امکاناتش را بر علیه ما به میدان می‌کشد. این مقاومت یا مقابله بورژوازی هم در دوره حکومت بورژوازی انجام می‌شود، هم در مقابل قیام پرولتری و مهمتر از آن هم بعد از آن در دوران حکومت کارگری.

مارکسیسم، و راستش عقل سلیم، به ما می‌آموزد که شکل‌گیری بحران انقلابی و خود انقلاب، که قیام یک نقطه از آن است، در اختیار و کنترل کسی نیست. انقلاب مانند زمین‌لرزه و آتش فشان به فاکتورهای بسیار متنوع و پیچیده‌ای مربوط می‌شود که خارج از کنترل ما قرار دارد.

اما، و این یک امای مهم است، سرنوشت یک انقلاب و به‌خصوص سیر آن بسمت یک انقلاب پرولتری تماماً بستگی به نقشی دارد که کمونیست‌ها و طبقه کارگر در آن بازی می‌کنند. سؤال این است که طبقه کارگر با چه درجه از آگاهی و تشکل و یا با چه درجه‌ای از پراکندگی و نا آگاهی وارد چنین انقلابی می‌شود؟

طبقه کارگری که بدون سازمان کمونیستی خود و پراکنده وارد چنین انقلابی شود، بخصوص امروزه که بورژوازی مقابله با انقلاب‌ها و به میدان آمدن طبقه کارگر را به یک هنر ارتقا داده است، شانس کمی خواهد داشت.

در این رابطه دو استراتژی می‌توان داشت: اول منتظر ماندن تا انقلاب فرا برسد و بعد امیدوار بود که آنجا طبقه کارگر خواهد توانست خود را منسجم کند. این یعنی استراتژی انتظار و استراتژی "تدارک" انقلاب پرولتری. دوم تلاش کرد تا هرچه سریع‌تر طبقه کارگر برای ورود هرچه منسجم‌تر، هرچه سازمان‌یافته‌تر و هرچه تحزب‌یافته‌تر به هر تحول و انقلابی که در جامعه شکل بگیرد آماده کرد. یعنی استراتژی سازمان دادن انقلاب پرولتری و آگذار نکردن آن به یک لاتاری سیاسی. این یعنی سیاست کمونیستی. روشن است که در شرایط انقلابی طبقه کارگر هر روز به اندازه صد سال می‌آموزد. اما این در مورد بورژوازی هم صادق است. مساله این است که امروز بورژوازی با تجربه‌تر از همه دوران‌های گذشته وارد چنین انقلابی می‌شود. سؤال به سادگی این است که با کدام استراتژی شناس طبقه کارگر بیشتر است؟ با انتظار یا با آماده شدن برای ورود به انقلاب و پیش بردن آن بسمت یک انقلاب پرولتری؟ کمونیسم هرچه که باشد علم انتظار نیست. هنر و کل فلسفه سازمانی فعالیت کمونیستی این است که چگونه طبقه کارگر و جامعه را به سمت این رویارویی نهایی سوق دهد و تضمین کند که با شکل گرفتن دوره انقلابی طبقه کارگر در موقعیت قدرتمندی قرار دارد و بورژوازی در موقعیتی ضعیف. این یعنی هنر سازمان کمونیستی دادن و تحزب بخشیدن، لاقبل، به پیشروان و فعالین کمونیست طبقه کارگر در دوره غیر انقلابی. فعالیتی که طبقه کارگر را برای این رویاروی آماده کرده باشد، در دنیای واقعی کارگر را به جنگی خواهد برد که شناس کمی در بردن آن دارد.

در این پروسه متحد کردن و آماده کردن طبقه کارگر، فعالیت و سازمان کمونیستی باید به تهدیدات و معضلات و پیچیدگی‌های آن که بورژوازی و قابلیت‌های آن بوجود می‌آورد جوابگو باشد.

سازمان کمونیستی نمی‌تواند سازمانی باشد قابلیت سازماندهی مبارزه سنگر به سنگر طبقه کارگر در مقابل بورژوازی و قابلیت متحد کردن لاقبل شبکه رهبران و فعالین طبقه کارگر را نداشته باشد. سازمان کمونیستی باید بتواند طبقه کارگر را در مبارزه روزمره و در بطن رابطه تولیدی و شبکه‌های اجتماعی سنگر به سنگر از نا آگاهی و پراکندگی در آورد.

مبارزه روزمره و سنگرهایی که نه فقط در کارخانه بلکه در کل صحنه جامعه شکل می‌گیرد و از مبارزه برای آزادی تا مبارزه علیه جنگ، از مبارزه برای رهایی زن تا مبارزه اقتصادی را در بر می‌گیرد. طبقه کارگر علاوه بر صحنه کارخانه، با مبارزه‌ای در ابعاد وسیع‌تری در صحنه جامعه درگیر است. پروسه آماده کردن و بردن طبقه کارگر به آن نبرد نهایی یک پدیده جاری است. بعداً رابطه مبارزه برای اصلاحات و مبارزه برای انقلاب پرولتری را بیشتر باز خواهیم کرد. اینجا باید تأکید کنیم که سازمان کمونیستی نمی‌تواند در رسیدن به اهداف خود موفق باشد مگر اینکه ماهرانه و مارکسیستی مبارزه برای اصلاحات، از خواست‌های روزمره تا خواست‌های عمومی‌تر، را با مبارزه برای انقلاب کارگری ممزوج کند.

قبلاً اشاره کردیم و بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد که این فعالیت کمونیستی صرفاً یک پروسه آموزش و روشننگری نیست، بسیار بیشتر و بسیار مهم‌تر از آن یک مبارزه سیاسی و عملی است. طبقه کارگر قبل از هر چیز سازمانی را لازم دارد که بتواند، آمدگی ذهنی و عملی، عقل و تدبیر، قابلیت تصمیم‌گیری، قابلیت مانور

و قابلیت انطباق خود با شرایط را داشته باشد.

در نتیجه یکی از مشخصات پایه‌ای فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی قابلیت سازماندهی مبارزه سنگر به سنگر و قابلیت بردن طبقه کارگر به سمت انقلاب و قابلیت سازمان دادن قیام پرولتری است.

۲- حزب مدرن: استفاده از شیوه‌ها و مکانیسم‌های جامعه مدرن

دنیای ما با دنیای قرن‌های ۱۹ و ۲۰ از هر لحاظ تغییر کرده است. همانطور که مبارزه به شیوه عشایری و سرخپوستی نمی‌توانست شناسی در پیروزی بر بورژوازی داشته باشد، امروز نیز بدون استفاده از مفاهیم و تکنولوژی مدرن، فعالیت کمونیستی شناسی در پیروزی بر بورژوازی را ندارد.

اوایل قرن بیست ابزارهای بورژوازی و لذا ابزارهای پرولتاریا به نسبت امروز عقب مانده بودند. نوشتن و توزیع نشریه، جزوه و کتاب و استفاده از تلفن بالاترین استفاده از تکنولوژی مدرن به حساب می‌آمد. و کمونیست‌ها به وسعت از آن استفاده میکردند.

امروز گرچه از استفاده از آن ابزارها کماکان هم برای بورژوازی و هم کمونیست‌ها اصل است، اما به تنهایی جوابگو نیست. بورژوازی امروز نتنها خود از آخرین تکنولوژی در وسائل ارتباط جمعی، در تمرکز و بهره برداری از اطلاعات و در آموزش استفاده میکند، بلکه بطور اجتنابناپذیر آن را در دسترس طبقه کارگر و کمونیست‌ها هم قرار داده است. بدون استفاده از این ابزارها فعالیت کمونیستی نمیتواند نه صدایش را به گوش کسی برساند و نه حتی میتواند به سایر فعالین کمونیست و طبقه کارگر دست رسی داشته باشد.

اما، وقتی از ضرورت مدرن بودن فعالیت کمونیستی حرف میزنیم، نباید خود را تنها به ابعاد تکنولوژیک قضیه محدود کرد. مدرن بودن در امر سازمان و روش‌ها، مدرن بودن در دسترسی و انعکاس پیشرفت‌های فرهنگی و عملی بشریت، قابلیت در شناختن و پاسخ دادن معضلات جدیدی که جامعه بورژوائی در مقابل فعالیت کمونیستی قرار داده است، مثلاً خطر سناریو سیاه، و تغییر ابعاد رابطه تحزب کمونیستی با قدرت و غیره و غیره همه در ردیف اهمیت درک دنیای مدرن ماست.

اینجا باید بر یک نکته تأکید بگذاریم. وقتی چاپ در ابعاد توده‌ای برای جامعه قابل دسترس شد و نشریات انقلابی شروع بر تأثیر گذاری وسیع بر جامعه کردند، بسیاری، طبق معمول، تصور کردند که این خاصیت نشریه است، همانطور که فکر میکردند که عینک سواد می‌آورد. امروز هم، بخصوص در میان سطحی‌نگری خرده بورژوائی، تصور این است که تکنولوژی مدرن، تلویزیون، اینترنت، فیس بوک و غیره انقلاب میکند. اینطور نیست. به این جماعت باید گفت عینک سواد نمی‌آورد. خاصیت این ابزارها وقتی در فعالیت کمونیستی روشن می‌شود که محمل یا تسمه نقاله یک سیاست کمونیستی باشند. جزئی از آن فعالیت و ابزارهای فعالیت در زمین جامعه، بر متن روابط تولیدی و در بطن روابط اجتماعی طبقه کارگر باشند.

به هر صورت، اینجا تأکید این است که فعالیت کمونیستی مانند هر فعالیت دیگری تابع ابزارهای تولید و توزیع زمانه خود باید باشد. این فعالیت نمیتواند از پیشرفته ترین امکانات و روش های جاری در جامعه بهره نگیرد، نمی تواند به شیوه قرن گذشته به جنگ بورژوازی برود. باید قابلیت استفاده از امکانات جدید، شیوه های جدید سازمانی را داشته باشد. باید بتواند در قرن بیست و یکم صدایش را به گوش طبقه کارگر برساند، صدای طبقه کارگر را بگوش هم طبقه ای اش برساند، سازمان بدهد و متحد کند.

فعالیت کمونیستی باید بتواند کمونیست های با چنین قابلیت هائی را به خود جلب کند. جلب کانون های فکری، فرهنگی و اجتماعی به حول فعالیت کمونیستی یکی از روش های ادغام این قابلیت ها در فعالیت کمونیستی است. محدود ماندن به محیط کارگری، ضدیت با روشنفکران، عدم قابلیت در جلب و جذب پیشرو ترین عناصر فکری و فرهنگی در جامعه نسخه متحجر ماندن فعالیت کمونیستی و شکست آن است.

۳- کارائی در سازمان دادن مبارزه برای رفرم و مبارزه برای انقلاب

سازمان کمونیستی باید بتواند مبارزه برای اصلاحات را با مبارزه برای انقلاب همراه هم انجام بدهد. و این کاری ساده نیست. بخصوص برای جریانی که سنت مبارزاتی خود را از خرده بورژوازی اخذ کرده است.

بهبود شرایط کار و زیست طبقه کارگر، چه در بعد اقتصادی و چه در بعد سیاسی و فرهنگی نه تنها شرایط زیست طبقه را بهبود میبخشد، که منطق هر جریان کارگری است، بلکه خاصیت اتحاد را به خود آگاهی طبقه کارگر تبدیل میکند و امکان مبارزه، تشکل و آگاهی را در طبقه کارگر افزایش میدهد.

این در مقابل تصور خرده بورژوازی است که فقر و بدبختی را منشاء انقلابی گری میداند و تصور میکند هرچه جامعه مختنق تر و فقیر تر باشد انقلاب پرولتری در آن ممکن تر است. بعلاوه، گفتیم مبارزه برای آگاه و متحد کردن طبقه کارگر یک فعالیت مبارزاتی سیاسی و عملی است نه صرفاً یک فعالیت روشنگرانه. در نتیجه پروسه مبارزه برای اصلاحات بستر مهمی در پروسه بارور شدن آگاهی و تشکل طبقه کارگر است. پروسه گره خوردن کمونیسم طبقه کارگر به زندگی و مبارزه توده طبقه و رهبران آن است، پروسه بار آمدن و رشد رهبران عملی و فعالین کمونیست در درون طبقه کارگر است.

در مقابل برداشت خرده بورژوائی از مبارزه برای اصلاحات، برداشت سندیکالیستی و رفرمیستی از این مبارزات وجود دارد که مبارزه برای رفرم را هدف نهائی و غائی خود میدانند. در این سیستم کارگر همیشه کارگر است و فروشنده نیروی کار و رسالت مبارزه کارگری تنها بهبود شرایط کار کارگر است و نه از بیخ برافکندن بردگی مزدی و جامعه سرمایه داری.

این تنها فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی است که میتواند این دو پدیده را به هم بافد و در دنیای واقعی نه تنها هر اعتصاب کارگری بلکه هر مبارزه کارگری را به یک مدرسه انقلاب پرولتری تبدیل کند، هر پیروزی در مبارزه

برای رفرم را به تخته پرشی در قابلیت مبارزه و در آگاهی و اتحاد طبقه برای انقلاب پرولتاری تبدیل نماید.

۴- امنیت: پنهان کاری و اصل حداقل اطلاعات

گفتیم که گرچه مبارزه توده طبقه کارگر همیشه علنی است، فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی برای حفاظت خود در مقابل دستگاه سرکوب بورژوازی نیازمند پنهانکاری اکید و استفاده از موثرترین شیوه‌های مقابله با پلیس بورژوازی است.

پنهان کاری و امنیت یک موضوع بسیار وسیع و چند جانبه است که اینجا نمیتوان به آن پرداخت. شاید مهمترین پایه امنیت که لازم است اینجا مورد تأکید قرار گیرد اصل حداقل اطلاعات است. مطابق این اصل هر کس باید به اطلاعاتی دسترسی داشته باشد که برای انجام وظیفه اش به آن نیاز دارد.

این به نظر اصل ساده‌ای می‌آید اما اینطور نیست. مهمترین پایه کسب اطلاعات توسط پلیس نشت این اطلاعات در کاتال‌های محفلی است. در این سیستم نشتها یک نفوذی میتواند به همه اطلاعات دسترسی پیدا کند و یک اشتباه در عضو گیری را به فاجعه تبدیل نماید، بلکه در نتیجه این نشت اطلاعات، هر کس که توسط پلیس دستگیر شود میتواند همه اطلاعات را لو بدهد. این واقعیت هم دستگیر شده را در موقعیت بسیار بد تری قرار میدهد (کسی که اطلاعات زیادی ندارد را نمیتوان به اعترافات زیاد کشاند) و هم سازمان را از هم میپاشد.

واقعیت این است که محفل بنا به تعریف بر اساس اعتماد های فردی شکل میگیرد و این طبیعی است. اما، مشکل، از نظر امنیتی، این می‌شود که در این شبکه که بر اعتماد های فردی استوار است، اطلاعات ندادن تبدیل به شاخص اعتماد یا بی اعتمادی میشود. اگر شما اطلاعاتی را به کسی ندهید این کار علامت به اعتمادی به فرد مذکور تلقی میشود. یکی از دلایلی که شبکه های محفلی در مقابل پلیس ادامه کاری ندارند و یا نمیتوانند فعالیت خود را گسترش دهند، همین است.

اگر شبکه های محفلی ضوابط و روابط پیشا حزبی را با خود حمل میکنند، کنجکاو و فضولی خاصیت خرده بورژوا است. خرده بورژوا بنا به تعریف نا امن است. فضولی و کنجکاو می‌تواند احساس امنیت به خرده بورژوا است. از آن بدتر درز دادن اطلاعات مکانیسمی است که خرده بورژوا و یا کارگر کم تجربه و کم نفوذ با آن خود را مهم و دارای اطلاعات بسیار مهم معرفی میکند.

فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی بارها و بارها به سادگی قربانی این روابط محفلی، این بی تجربگی ها و این اخلاقیات خرده بورژوائی شده است.

۵- دیسیپلین، رهبری جمعی و وحدت اراده

دیسیپلین و انضباط یکی از مفاهیم کلیدی در زندگی و در مبارزه طبقه کارگر است و بخصوص یکی از شاخص های بلوغ سیاسی و طبقاتی کارگر و فعال کمونیست است. قبلاً اشاره کردم که در زندگی روزمره کارگر در محیط کار، زندگی دستجمعی است. کارگر، به عکس خرده بورژوا که با کار و خلاقیت فردی زندگی میکند، با کار و خلاقیت جمعی روبرو است. هر چیزی که طبقه کارگر

تولید میکند، میسازد یا انجام میدهد محصول کار جمعی است. خرده بورژوا در رقابت با هم زندگی و کار میکنند، کارگران در تعاون و همکاری با هم. این واقعیت دو خصلت تماماً متفاوت به این دو طبقه میدهد.

برای کارگری که تازه به صف این طبقه پیوسته است، و معمولاً از یک گذشته دهقانی یا خرده بورژوائی به این طبقه پیوسته است، هضم این موجودیت دستجمعی پروسه ای، گاه طولانی، است. میگویند مارکس یک نسل زندگی کارگری و لنین چیزی حدود سه سال را مینا گرفته اند. اینکه این تخمین ها چقدر دقیق است و چقدر به شرایطی که در آن این اظهار نظر ها شده است مربوط اند، مورد بحث ما نیست. آنچه که هست این است که اگر کارگر در محیط کار زودتر متوجه می شود که دیسیپلین و تعهد به انجام یک کار مشترک شرط بقا است، در مبارزه فرا کارگاهی یا کارخانه ای، کسب این آگاهی پروسه طولانی تر را طی میکند. جا انداختن ضرورت مبارزه جمعی، در مقابل اعتراض فردی و یا تخریب وسائل کار، جا انداختن مثلاً ضرورت مبارزه علیه بیکاری توسط کارگر شاغل و امثالهم، یکی از چالش های مهم است که هر فعال کارگری در سازمان دادن مبارزه در محیط های کار با آن روبرو میشود. منشاء طبقاتی کارگری که تازه وارد محیط کارگری شده سدی در راه متشکل شدن کارگر است.

در فعالیت کمونیستی دیسیپلین و انضباط داشتن و نداشتن فرق میان مرگ و زندگی است. اگر هر کس هرکاری را که خود درست میدانند انجام دهد، فعالیت کمونیستی ای را نمیتوان سازمان داد. این یک جنگ است اگر در این جنگ دیسیپلین و فعالیت باهم و مطابق یک نقشه و سیاست واحد انجام نگیرد، خیلی ساده شکست را به همراه خواهد داشت. نمیشود روز اعتصاب یکی اعتصاب کند یکی نکند، روز قیام یکی قیام کند و یکی نکند. این نسخه شکست است.

دیسیپلین چیزی جز اراده واحد نیست. وحدت اراده میان زندگی و مبارزه مؤثر کارگر است. اما این دیسیپلین در مبارزه یک دیسیپلین دلخواه و اختیاری هم نیست. این دیسیپلین تنها زمانی میتواند عملی شود که آگاهانه و متکی به یک پروسه بحث و تصمیم گیری جمعی باشد.

واقعیت این است که در زندگی روزمره آدم ها سیاست ها، روش ها، و تاکتیک های متفاوتی را درست میدانند و یا به نظرشان میرسد. سؤال این است که این تعدد در نظر را چگونه می شود به وحدت اراده یا دیسیپلین در انجام یک روش، سیاست یا تاکتیک واحد تبدیل کرد؟ خرده بورژوازی تنها راهش یک راه نیمه مذهبی است که در آن لازم می آید همه مثل هم فکر کنند، تحلیل و اعتقاداتشان یکی باشد. این روش منجر به ایجاد فرقه ها و سکت های ایدئولوژیک و نیمه مذهبی می شود که مبنای اتحادشان نه موجودیت اجتماعی در مبارزه بلکه اعتقادات مشترک است.

سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی نمیتواند از این روش استفاده کند باید یک مکانیسم سیاسی غیر ایدئولوژیک، فرقه ای و سکتی برای تبدیل تعدد نظر به وحدت اراده را داشته باشد. مکانیسمی که طی آن همه طرف های درگیر بحث، طی یک زمان محدود و معین، نظرانشان را مطرح میکنند، و بعد برای آنچه که باید انجام گیرد رأی میگیرند. بعد از این تصمیم گیری، همه به انجام تصمیم جمعی متعهد میشوند. همه به مسئولیت و اختیارات مسئولینی که برای هماهنگی و پیش برد این تصمیم، نقشه و یا کار انتخاب شده اند احترام میگذارند. این همان

مکانیسمی است که مجمع عمومی، و هر سازمان اجتماعی، بر اساس آن کار میکند.

روشن است که سازمان کمونیستی به شیوه مجمع عمومی قابل اداره نیست. هم سازمان خاصی است و هم زیر فشار بورژوازی این پروسه قابل انجام نیست. اما فلسفه تعدد نظر، تصمیم گیری و بعد از آن وحدت اراده در انجام سیاست مصوب یکسان است: تعهد مان به این است که وقتی بحث کردیم و بحث را به نتیجه رساندیم، نتیجه‌ای که با رأی گیری معلوم میشود، را همه با هم میرویم اجرا می‌کنیم. به این میگویند وحدت فرماندهی. شما نمی‌توانید در صحنه جنگ پنج نفر فرمانده داشته باشید و هر کس چیزی بگوید. اینجا البته باید به این پیچیدگی توجه کرد که وقتی سازمان کمونیستی مخفی به یک تصمیم باید بتواند آن را به تصمیم همه فعالین و رهبران کارگری خارج از سازمان هم تبدیل کند. این کار، بخصوص در شرایط اختناق و حاکمیت بورژوازی، پروسه پیچیده‌تری است.

نکته این است که فعالیت کمونیستی بدون دیسیپلین قابل انجام نیست. بدون تأمین وحدت فرماندهی در جنگ می‌بازید. گفتم نمیتوان وقتی اعصاب را فراخوان میدهید یکی بگوید برویم اعصاب کنیم یکی هم بگوید نه. چنین اعصابی همان روز اول شکست میخورد. طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را نمیتوان با معیارها و زندگی خرده بورژوا، دکانداران و دهقانان سازمان داد. باید بر زندگی طبقه کارگر منطبق باشد. جمعی بودن و اجرای یک نقشه واحد.

اگر به یاد داشته باشید، گفتم قدرت طبقه کارگر در سازمانش در تولید است. کارگر بدون همکاری کارگر بغل دستی اش معنی ندارد. دکاندار و دهقان و سایر بخش‌های خرده بورژوازی، تنها بدون بغل دستی اشان معنی دارند، زندگیشان از طریق رقابت با دکاندار یا خرده بورژوازی دیگر میگذرد. در نتیجه سازمان مبارزه کارگری و فرهنگ مبارزه کارگری با سایر طبقات، بویژه خرده بورژوازی فرق می‌کند. اگر برای خرده بورژوا دیسیپلین جمعی یک امر فوق‌العاده و غیر عادی است، کارگر زندگی روزمره اش توأم با دیسیپلین است. باید صبح سر ساعت دقیقی سر کار حاضر باشد، و در پروسه کار همه چیز باید مطابق مقررات هماهنگ با هم باید انجام شود، در غیر این صورت یا کار انجام نمیشود و یا دست رفیقش زیر ماشین پرس له میشود. انضباط برای کارگر اصلاً چیز فوق‌العاده‌ای نیست. منطق زندگی روزمره است.

گفتم یکی از گسلهایی فعالیت کمونیستی تناقض میان افراد منشی روشنفکران با انضباط لازم در فعالیت جمعی طبقه کارگر است. این یکی از آن گسل‌ها است که دیسیپلین، امنیت، ادامه کاری، کار باهم و دستجمعی را میتواند مختل کند. کارگر با دیسیپلین زندگی میکند با دیسیپلین متولد میشود و با دیسیپلین می‌میرد. دیسیپلین جزئی از زندگی کارگر است و منطق اش برای او غریبه نیست.

۶- حزب توده ای و حزب انقلابیون حرفه‌ای: حزب اعضا و حزب کادرها

گفتیم که یک مشخصه فعالیت و سازمان کمونیستی وجود شبکه انقلابیون حرفه‌ای است. اسکلت این فعالیت را کسانی تشکیل میدهند که کارشان را بلد اند. کسانی که نه تنها مبارزه با پلیس را میدانند، بلکه میتوانند جواب تبلیغات مذهبی، تبلیغات

ناسیونالیستی، جواب بورژوازی را در هر شکل و قامتی بدهند. کسانی که میتوانند قانع کنند، متحد کنند، همه جنبه های فعالیت را سازمان بدهند. البته تأکید کردیم که هیچ تک فردی نمیتواند در همه این کارها خبره باشد. این خاصیت را جمع متخصصین که این شبکه ها و این کمیته ها و فعالیت کمونیستی را بوجود می آورند، تضمین میکنند. این انقلابیون حرفه ای را ما کادر مینامیم. اساس هر کار و هر فعالیتی بر دوش کادر های آن قرار دارد.

این طیف سخت بار می آیند و تعدادشان محدود است. اما، فعالیت کمونیستی محدود به این سطح از فعالین نیست. توده بسیار وسیع تری از کارگر و غیر کارگر کمونیست وجود دارند، و دائم باید تولید شوند، که محمل انجام فعالیت کمونیستی هستند.

اینجا به نوع دیگری از فعالین کمونیست میرسیم، کسانی که بدون آنها فعالیت کمونیستی بی معنی است. بدون آنها شبکه انقلابیون حرفه ای و یا کادرها تبدیل به فرماندهان بی سپاه می شوند که تنها میتوانند به مدال های شان افتخار کنند. این توده وسیع فعالین کمونیست در واقع، در تمایز از کادرها و انقلابیون حرفه ای، اعضای یک سازمان کمونیستی هستند.

سازمان کمونیستی باید یک سازمان توده ای باشد. باید دور شبکه کادر های اش را اعضای آن گرفته باشند، همانطور که دور اعضای آن را باید طیف وسیع دوستداران و فعالین مستعد گرفته باشند. اصولاً شاخص یک کادر خوب این است که توانسته است چنین متحد کننده و معتمد توده ای باشد.

از این مهمتر این است که به عکس رابطه فرمانده با سرباز، اتوریته و رابطه میان این کادرها با اعضا بر اساس نفوذ و اعتبار کادرها است تارتبه و موقعیت تشکیلاتی آنها. به همین دلیل در اساسنامه حزب حکمتیست کادرها از حقوق و اختیارات و امتیازها ویژه ای، نسبت به اعضا، برخوردار نیستند. وظایف بیشتر و پیچیده تری دارند. وقتی که بدنه یک سازمان کمونیستی رأی میدهد همه رأی یکسان دارند. اینکه چگونه این رأی داده می شود و به کدام سمت می رود دیگر به درجه زیادی به اعتبار و نفوذ معنوی کادرها مربوط میشود.

در نتیجه مشخصه هر سازمان کمونیستی این است که توده وسیعی از کمونیستها را بدور یک اسکلت کادری متشکل میکند. بدون این اسکلت کادرها، سازمان حزبی مانند یک توده ژله ای روی زمین پهن می شود و بدون این توده اعضا، اسکلت کادرها، درست مانند اسکلت لخت انسان، کار زیادی نمیتواند انجام دهد. میخواهم تأکید کنم که تمایز میان کادر (انقلابیون حرفه ای) با اعضا تمایز میان خوب و بهتر یا مهم و مهمتر نیست. یک تقسیم کار و یک نقشه سازمانی بر اساس واقعیت موجود ماست. بدون این تقسیم کار اصولاً کاری نمیتواند سازمان داده شود. فعالیت کمونیستی بدون تفکیک و انتگره کردن همزمان این دو سطح قابل انجام نیست.

بدون این تفکیک و امتزاج، فعالیت کمونیستی به یا به کادر های حرفه ای منتهی می شود که نفوذی ندارند، یا به اعضای که کاری از آنها ساخته نیست و یا هر دو اینها. آنوقت سازمان کمونیستی نه میتواند جواب بورژوازی را بدهد، نه میتواند از خود در مقابل پلیس دفاع کند و نه اصولاً مبارزه مؤثر و یا موفقی را سازمان بدهد.

۷- حزب سیاسی یا محفل کسانی که همدیگر را قبول دارند.

رابطه محفلی مبنای شکل‌گیری هر شبکه مبارزاتی است و سازمان کمونیستی ای که طیف وسیعی از شبکه های محفلی را در دور خود نداشته باشد فلج است.

اما محدود ماندن در این روابط و ادامه همان روابط و ضوابط محفلی به کار سازمان کمونیستی مهلك است. لنین به تفصیل در "چه باید کرد؟" و "یک گام به پیش دو گام به پس" در این مورد صحبت کرده است. اینجا ما تنها میتوانیم به جنبه هائی اشاره کنیم.

محفل بر اساس اعتماد شخصی، نزدیکی خلق و خو، همشهری‌گری و هم ولایتی بودن، فرهنگ یکسان، از هم خوش آمدن ها و غیره تشکیل می‌شود و طبیعی هم هست این‌گونه باشد. اما گذار از محفل به سازمان کمونیستی باید با گذار از این شاخص ها به شاخص های سیاسی و اجتماعی همراه باشد. در غیر این صورت امکان سازمان دهی فعالیت کمونیستی که اینجا به آن اشاره کردیم وجود نخواهد داشت. محفل قابلیت گسترش محدودی دارد و تنها یک سازمان کمونیستی غیر محفلی میتواند این سد ها را بشکند.

در سازمان کمونیستی همه روابط باید بر اساس ضوابط و مقررات توافق شده باشند. همه تصمیمات باید مطابق نرم و پروسه و مقررات مدون و روشن اتخاذ و اجرا شوند. این واقعیت ضوابط و روابط جامعه و طبقه کارگر را هم منعکس میکند. طبقه کارگر و سازمان اش در جامعه متکی به یک رابطه تولیدی و اجتماعی است و نه دوستی ها و نزدیکی های فردی. کارگرانی که اتومبیل یا فولاد تولید میکنند یا کارگرانی که حتی یک نانوائی با هم کار میکنند یک موجودیت واحد دارند درحالی که غالباً خلیقات و مشخصات فردیشان شبیه هم نیست.

مبارزه کارگری مبارزه‌ای کاملاً غیر شخصی است؛ یک مبارزه طبقاتی است. به محض اینکه عنصر قومیت، ملیت، مذهب، جنسیت، صنفیت و اخلاقیات و فرهنگ را وارد آن کنید تفرقه ایجاد می‌کنید. سازمان کمونیستی سازمانی برای خاتمه دادن به تفرقه درون طبقه کارگر است نه ابدی کردن یا رسمیت دادن به آن. موجودیت طبقه کارگر، مستقل از مذهب، ملیت، جنسیت، صنفیت و اخلاقیات پایه قدرت طبقه کارگر است و بخش اعظم خرافه ای که بورژوازی تولید میکند برای دامن زدن به این تفرقه قومی، جنسی، صنفی، اخلاقی، فرهنگی و غیره است.

۸- خط روشن مارکسیستی

گفتیم که پایه فعالیت کمونیستی تلاش برای اتحاد طبقاتی طبقه کارگر است. گفتیم این تلاش یک امر مبارزاتی است و نه صرفاً آموزش و روشنگری. در این مبارزه تبیین درست از روابط اقتصادی و سیاسی طبقات و جنبش های مختلف حیاتی است. بدون چنین تحلیل یا روشن بینی عمیق سیاست، تاکتیک و استراتژی درستی را نمیتوان اتخاذ کرد. به این جنگ نمیتوان با چشمان بسته، با توهم، با تحلیل تخیلی یا سطحی وارد شد و امید پیروزی داشت.

بعلاوه گفتیم که یک پای مهم تلاش برای اتحاد طبقه کارگر خنثی کردن تبلیغات

و تبیین های بورژوائی از اوضاع جامعه و از جمله وضعیت طبقه کارگر است. مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم و همه سنت‌ها و جریانات بورژوائی تلاش میکنند تا تبیینی وارونه را به خورد جامعه و طبقه کارگر بدهند. تبیین‌هایی که خرافات است و تفرقه درون طبقه کارگر را ادلی و ابدی میکند. و گفتیم که در این راه بورژوازی پیچیدین‌ترین تئوری‌ها و تبلیغات خود را بکار مینهند تا اغتشاش فکری بوجود آورد، چشم‌بندی کند و سفید را سیاه و سیاه را سفید به نمایاند. این تبلیغات و این یورش فکری و فرهنگی هر روز و هر لحظه و در مورد هر مساله ای، حتی در مورد خصوصی‌ترین رابطه انسان‌ها از رابطه دوستی تا رابطه با همسر و رابطه با کودکان، تصویر از خود، رابطه میان کارگران در جامعه را در بر میگیرد. به مذهب، به ناسیونالیسم، به لیبرالیسم بورژوائی، به اینکه چه چیز را خوب و چه چیز بد معرفی میکنند، به آرزو ای که هر کس، حتی هر کودک، دارد نگاه کنید تا عمق نفوذ فرهنگ طبقه حاکمه (بورژوازی) را در این یا آن شکل ببینید. مارکس به ما می‌آموزد که فرهنگ حاکم بر هر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه و فرهنگ مناسبات حاکم است.

شرکت در این مبارزه چه در بعد عملی و چه سیاسی و فرهنگی بدون یک تئوری روشن، بدون یک مارکسیسم زلال عملی نیست.

فعالیت کمونیستی، سازمان کمونیستی و کمونیست‌هایی که به این میدان آمده‌اند بدون داشتن یک خط روشن مارکسیستی کور عمل خواهند کرد. از این رو باید ارتقا دانش مارکسیستی، توجه به خرافات و اراجیفی که به اسم مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، مردسالاری، و غیره و چه بسا به اسم مارکسیسم به خورد جامعه و طبقه کارگر داده می‌شود حیاتی است. مبارزه با اینها به اندازه مبارزه در هر عرصه دیگری حیاتی است.

در نتیجه یک مشخصه بارز فعالیت کمونیستی باید توجه به تئوری مارکسیسم، تلاش برای افشای همه جنبه‌ها زندگی انسانی از دید بورژوازی متمرکز باشد. و گفتیم که در بسیاری از اوقات این کار باید صبورانه، پیگیر و در بستر مبارزه و تجربه روزمره طبقه کارگر انجام شود.

فصل ۹ – اصول فعالیت کمونیستی

در این قسمت ما به جنبه های مختلف فعالیت کمونیستی بر میگردیم. ابتدا مجددا نکاتی در باره هدف فعالیت کمونیستی را، به عنوان مقدمه برای موضوعات بعدی مورد تأکید قرار میدهیم. سپس در باره سه موضوع صحبت میکنیم. یکی تسمه مقاله های فعالیت کمونیستی، دوم محل پایه‌ای رشد و پاگیری فعالیت کمونیستی و بالاخره سوم کارکرد پایه‌ای سازمان یابی کمونیستی یا یک حزب کمونیستی

۱ – هدف از فعالیت کمونیستی

گفتیم هدف از فعالیت کمونیستی آگاه کردن، متحد کردن و رهبری طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است. و گفتیم آنچه که امروز مانع انقلاب کارگری است

موانع ذهنی است و نه پیش شرط عینی. موانع ذهنی یعنی عدم آمادگی ذهنی فاعل چنین انقلابی یعنی طبقه کارگر.

انعکاس این موانع ذهنی را در دو بعد میبینیم. یکی در اتحاد طبقه کارگر و دیگری در آگاهی این طبقه. البته این دو بهم مربوط اند و در هم بافته شده اند. اتحاد به درجه زیادی انعکاس آگاهی است، اما این انعکاس یک به یک نیست. یعنی یک نوع اتحاد میتواند درجات مختلف ای از آگاهی را برساند. مثلاً در شرایط اختناق اتحاد کارگران در یک سندیکا بیش از آنکه محدودیت در درجه آگاهی آنها را برساند، میتواند تناسب قوا را منعکس کند و بعکس، اگر امروز کارگران یک کارخانه مجامع عمومی، یکی از شاخص ترین اشکال اتحاد، را تشکیل دهند، انعکاس آگاهی همه جانبه آنان به موقعیت طبقه کارگر نیست. ممکن است این کارگران شرکت کننده هنوز آگاه نباشند که باید در پی انقلاب کارگری بود هنوز آگاه نباشند که باید قدرت سیاسی را گرفت و غیره. به این نکته باید توجه داشت وگرنه در عمل در مقابل تشکل های موجود کارگری دچار چپ روی یا راست روی میشویم.

گفتیم آن چیزی که بیش از همه این نا آمادگی را نشان میدهد نا متحد بودن و پراکنده بودن طبقه کارگر است. بخشی از این پراکندگی را بورژوازی با سرکوب و اختناق تحمیل میکند و بخش دیگری، که چه بسا مهمتر از سرکوب است، را با موج تحمیق یا ضد آگاهی ای که در طبقه کارگر می دواند تأمین میکند. بورژوازی این دو ابزار را دارد که در بخش های قبل در باره آنها صحبت کردیم.

نکته ای که باید به آن دقت کرد این است که نا آگاهی طبقه کارگر علامت فقدان آگاهی نیست. علامت داشتن آگاهی بورژوائی یعنی اعتقاد به خرافات بورژوائی در مورد زندگی و جامعه است. علامت داشتن ضد آگاهی است. ضمیر طبقه کارگر مانند ضمیر کودک تازه بدنیا آمده پاک و بدون محتوا نیست. محتوا دارد و آلوده است. آلوده به خرافات و تحمیق بورژوازی است. فرهنگ طبقه حاکم ذهن طبقه کارگر را هم شکل میدهد.

۲ - تسمه نقاله های مبارزه کمونیستی چیست؟

اینجا، مقدمتا، میخواهم در مورد مفهوم رابطه با طبقه کارگر در فعالیت کمونیستی صحبت کنم.

ببینید، وقتی از بسیاری از احزاب چپ پرسید نقش شما در طبقه کارگر چیست؟ پاسخ میدهند که "ما با طبقه کارگر خیلی ارتباط داریم". ممکن است درست هم بگویند و خیلی ارتباط داشته باشند. ولی بحث فعالیت کمونیستی محدود به بحث حزب مرتبط با کارگران نیست. بگذریم که بخش اعظم چپ اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر ندارد. اما بحث فعالیت کمونیستی محدود به این نیست.

احزاب بورژوائی کم با طبقه کارگر رابطه ندارند. ناسیونالیست ها کم با کارگران ارتباط دارند و نه کم در طبقه کارگر نفوذ دارند.

در فعالیت کمونیستی کارگران بعنوان کارگر متشکل میشوند. این فعالیت به زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر، از ساعتی که سر کار میرود تا آن ساعتی که از کار بر میگردد، از ساعتی که بیدار است تا ساعتی که می خوابد گره خورده

است. فعالیت کمونیستی بحثی درباره جمع کردن علی العموم کارگران نیست. درباره متشکل کردن آن‌ها حول هویت قومی، مذهبی، جنسی، صنفی و غیره نیست. مبارزه روزمره کارگر با سرمایه دار، از هر قومیت، جنسیت، مذهب و رشته تولیدی در خدمت مبارزه برای امر ملی یا مذهبی نیست، جزئی از فعالیت کمونیستی است. حتی مبارزه برای سرنگونی دولت از این کانال وارد تصویر می‌شود و از این کانال معنی پیدا میکند. اگر این کانال یا رابطه را قطع کنید به ارتباط یا سازماندهی بورژوائی طبقه کارگر میرسید. بورژوازی هم کارگر را متشکل میکند اما نه به عنوان کارگر و در رابطه با جدالش با سرمایه داری، بلکه به عنوان یکی از اصناف جامعه و در خدمت جنبش‌های بورژوائی.

میخواهم بگویم حزب و اتحاد کمونیستی طبقه کارگر فراتر از ارتباط با کارگران، حزب طبقه کارگر است. حزب مرتبط با کارگران میتواند صرفاً یک حزب ضد رژیم باشد. میتواند ناسیونالیستی، سبز یا محافظه کار و سلطنت طلب باشد. کارگرانی که به تلویزیونهای لس آنجلس زنگ میزنند و در چارچوب داده‌های آن‌ها خود را بیان میکنند میزنند کم نیستند.

حزب طبقه کارگر حزبی است که در همه لحظات زندگی آن طبقه، در زندگی روزمره اش معنی و حضور دارد. در این که من دستمزدم چه شد؟ اضافه کاری ام چه شد؟ چرا مدرسه ندارم؟ چرا بچه ام در این شرایط زندگی میکند؟ تا اینکه اصلاً چرا سرمایه دار و دولت اش بر کرده من سوار است؟ حضور و معنی دارد. فعالیت کمونیستی بخشی از زندگی روزمره طبقه کارگر است. همانطور که فعالیت سندیکائی بخشی از زندگی طبقه کارگر است. همانطور که شما نمی‌توانید سندیکای واحد را در اروپا درست کنید و یا خارج از شرکت واحد درست کنید، همانطور که نمی‌توانید سندیکای کارگران نوب آهن را در نفت درست کنید. تحزب کمونیستی در نوب آهن هم تحزب کمونیستی نوب آهن است.

میخواهم تأکید کنم که کارگر یک پدیده کنکرت است. تحلیلی و ایدئولوژیک نیست. کارگر کسی نیست که ایدئولوژی من را قبول دارد. کارگر کارگر است. بحث این است که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی خود طبقه کارگر است نه کسانی که از سر ایدئولوژیک خود را کارگر یا کارگری میدانند. طبقه کارگر و سازمان یابی آن از شبکه کارگران مبارز تا حزب کمونیستی همه پدیده‌های کنکرت و ابژکتیوی هستند و نه سوژکتیو و ذهنی. و این پدیده ابژکتیو است که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی است.

اگر این پدیده ابژکتیو را ببینید تازه میتوانید در مورد معضلات آن کاری بکنید. بخش مهمی از تصویر چپ که طبقه کارگر سازمان ندارد، از همین برداشت سوژکتیو از کارگر ناشی میشود. اگر معنی کارگر اعضا یا هواداران سازمان من باشد، آنوقت چون کارگرانی که با من هستند کم هستند طبقه کارگر بی سازمان بنظر میرسد. از نظر ۹۹ درصد چپی‌ها طبقه کارگر مطلقاً سازمان ندارد. اگر کارگر در بطور ابژکتیو در کارگر بودن آن و در متن جامعه سرمایه داری ببینید، آنوقت متوجه می‌شوید که کارگر نمیتواند بی سازمان باشد.

برای هر کارگری کارگر بودن یک مفهوم داده است. مبارزه روزمره یک پدیده داده است. این مبارزه نوعی سازمان و اتحاد را بطور خودبخودی بوجود می‌آورد. این سازمان الزاماً کمونیستی نیست. اما سازمان است و طبقاتی است. این پدیده‌ها همان قدر برای کارگری که سرکار است مفهوم است که برای فرزندان خانواده

کارگری، همانطور که فرزندان خانواده دهقانی با پدیده خشکسالی، سهم ارباب، کدخدا و مباشر ارباب و غیره آشنا هستند، در خانواده کارگری، فرزندان آن‌ها هم از وقتی که چشم باز میکند با بیکاری، خطر بیکاری، اخراج، دستمزد کم، مبارزه برای دستمزد ها و ساعت کار، سرمایه دار، اعتصاب، بچه‌های کارخانه، رهبران کارگری و غیره آشنا میشود. با همه اینها بزرگ میشود. و همه اینها را میشناسد. با دلهره اعتصاب، چه شد فلانی را بیرون کردند، اعتصاب به سر انجام رسید یا نرسید؟ تاکتیک‌های سرمایه دار و مدیریت را میشناسد.

گفتیم طبقه کارگر در زندگی روزمره اش در تقابل با بورژوازی است و این زندگی روزمره او را به سمت متشکل شدن سوق میدهد. در کار و در مبارزه متشکل است. بلاخره من و شما و حسن و حسین و مریم و تقی با هم در یک کارخانه ای کار میکنیم. وضع ما شبیه وضع دکان داری نیست که تنها سر کار می‌رود و ورشکست شدن دکان بغلی کار او را رونق میدهد. با هم کار میکنیم و اخراج هر کس، پایین آمدن دستمزد هر کس، بالارفتن ساعت کار هر کس وضع همه ما را بدتر میکند. در این متن شرط بقا و ابتدائی ترین غریزه ما را به هم میبافد. بر می گردیم و مثلاً به حسن یا مریم میگویم تو خوب حرف میزنی، تو خوب دفاع میکنی بیافت جلو و دورش جمع می‌شویم و مریم یا حسن باید نقش رهبر را بازی کنند، غالباً بازی میکنند و در این متن بطور اتوماتیک جذب سایر رهبران می‌شود و غیره. این پدیده هر روزه در طبقه کارگر است که سازمان بوجود می‌آورد. اگر برای دهقان این وضع در یک قالب فردی سالی یکبار، وقت خرمن، روی میدهد برای کارگر پدیده روزمره و دسته جمعی است.

در نتیجه طبقه کارگر بطور اجتناب ناپذیری در خود سازمان بوجود می‌آورد. و سازمان درونی طبقه کارگر اساساً حول شبکه ای از کارگران پیشرو شکل میگیرد. ما به این طیف از فعالین کارگر سنتا نام شبکه آژیتاتور های پرولتر را داده ایم.

طبقه کارگر مجبور است نوعی سازمان مقاومت و مبارزه را در درون خود بوجود آورد. حتی در بدترین شرایط سرکوب هم یک نوع آرایش و سازمان را دارد. در بدترین و سیاه ترین سرکوب ها در کارخانه یا محله کارگری کارگرانی پیشرو هستند، معتمد سایر کارگران هستند و بقیه دورشان جمع میشوند. در محلشان آب نیست میروند دور آن‌ها جمع میشوند و در خانه آنها با هم جلسه میگیرند. معتمد شان هستند. و اینها شبکه معتمدین درون طبقه کارگر را شکل میدهند. منتهی این معتمدین کدخدا و ملا ده نیستند. اساساً کارگرهای چپی و شبکه کارگران سوسیالیست اند.

میخواهم بگویم که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی و سازماندهی طبقه کارگر ناچار است از این شبکه کارگران مبارز شروع شود. این واقعیت همه سازمان های کارگری است. همه جریانات درون طبقه کارگر بر این شبکه ها استوار هستند. جنگ بر سر تصرف جنبشی طبقه کارگر؛ بر سر تصرف جنبشی این بخش از کارگران است. فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر نمی تواند مستقل از این شبکه‌ها صورت بگیرد. این شبکه‌ها تسمه نقاله فعالیت کمونیستی هستند. در میان این کارگران البته آلودگی های مذهبی، ناسیونالیستی، مرد سالارانه، عقب ماندگی فرهنگی و غیره هست. همه رقم هست. فایق آمدن بر این آلودگی‌ها، روبرو شدن با معضلات آن‌ها در بعد سیاسی، فکری، تئوریک و عملی و بخصوص بر متن

تجربه روزمره است که باید موضوع کار فعالیت کمونیستی باشد.

۳ - محل رشد و پاکیری فعالیت کمونیستی

موضوع دیگری که در اینجا به آن میپردازیم محل رشد و پاکیری فعالیت کمونیستی است.

کلاً در میان کسانی که خود را کمونیست میدانند یک برداشت رایج است و آن این است که طبقه کارگر برای آن‌ها نه یک موجودیت عینی بلکه یک مفهوم ایدئولوژیک است. از بسیاری اگر بپرسید شما چرا خود را کارگر میدانید؟ پاسخ ارجاع به موقعیت شان در سازمان تولید جامعه نیست. جواب میدهند که من کارگرم چون ایدئولوژی من کمونیستی است، چون ایدئولوژی ام کارگری است.

از این دیدگاه طبقه کارگر آن موجودیت ابژکتیو و عینی در جامعه نیست. روشن است که شما با اشاره یک فیلی که در آنجا هست فیل که نمی شوید! اگر کاری قرار است طبقه کارگر انجام دهد، طبقه کارگر ابژکتیو موجود در جامعه باید انجام دهد نه کسانی که از سر عقیده خود را کارگر میدانند.

بخش زیادی از کسانی که به اسم طبقه کارگر حرف میزنند انقلاب طبقات دیگر را میخواهند. طبقه کارگر را برای آن انقلاب میخواهند نه برای انجام انقلابی که کارگر میخواهد و باید روی پای خود انجام دهد. به این ترتیب میتوانند خود را از شر معضلات مبارزه روزمره کارگر در بعد سیاسی، فرهنگی، معیشت روزمره و همه عرصه‌هایی که کارگر روزمره با بورژوازی طرف است خلاص میکنند. در اساس بورژواهایی هستند که اصولاً اینها برایشان جایی ندارد.

حالت افراطی آن این است که بگویند من خودم کارگرم چون ایدئولوژی ام خوب است. هر چه بگویم برای طبقه کارگر است و خیر طبقه کارگر است. در سازمان تولید جامعه کارگر نیستم اما این مهم نیست. من کارگرم! در نتیجه به شکل طبقه کارگر نیازی ندارم من متشکلم پس طبقه کارگر متشکل است. میخواهم بگویم که برداشتی مذهبی به کارگر میدهند تا بتوانند کارگر واقعی را از سیستم شان کنار بگذارند. در نتیجه از نظر اینها سازمان کمونیستی میتواند سازمانی باشد که ربط ابژکتیوی به طبقه موجود در جامعه ندارد.

از نظر مارکسیسم و از نظر فعالیت کمونیستی، طبقه کارگر یک موجودیت ابژکتیو اقتصادی- اجتماعی است. این طبقه شامل کسانی نیست که صرفاً دستمزد میگیرد. خیلی‌ها دستمزد میگیرند. حتی ارزش اضافه تولید میکنند. طبقه کارگر آن بخش از جامعه است که نه تنها دستمزد میگیرد، نتنها ارزش اضافی تولید میکند، بلکه علاوه بخشی از جامعه است که هر روز باید این کار را انجام دهد. در غیر این صورت معاشی ندارد. مجبور است هر روز نیروی کار خودش را بفروشد. بخش بزرگی از کسانی که دستمزد میگیرند یا حتی ارزش اضافی تولید میکنند، مانند مهندس یا کارمندان اداری و غیره صاحب سرمایه، بصورت پس انداز یا املاکی که درآمد دارند هستند. میتوانند بدون کار، لاقبل برای مدتی، زندگی کنند. فعالیت کمونیستی در اساس درباره متشکل کردن این بخش نیست. درباره انقلابی که این بخش از جامعه میخواهد نیست.

طبقه کارگر را کاپیتال تعریف میکند. طبقه کارگر یک موجودیت اقتصادی-

اجتماعی است و نه فقط اقتصادی. اقتصادی اش این است که نیروی کارش را میفروشد و ارزش اضافه تولید میکند. اجتماعی اش این است که صاحب سرمایه در هیچ شکلی از آن نیست. در نتیجه تنها ممر درآمد او فروش نیروی کارش است.

محل تمرکز و رشد فعالیت کمونیستی در درون این طبقه کارگر است نه در میان دانشجویان یا کارمندان یا دکانداران یا دهقانان و غیره.

گفتیم که علاوه بر محل کار، محل زیست طبقه کارگر هم جزئی از مکان تولید و باز تولید سرمایه است. درست است که طبقه کارگر قدرتش را با متوقف کردن چرخ تولید در کارخانه بروز میدهد. اما زندگی در محله هم بخشی از موجودیت اجتماعی طبقه کارگر است.

محله و کارخانه کانون های استقرار طبقه کارگر هستند و این ها کانون های فعالیت کمونیستی هستند. بعداً اشاره میکنم، که ما حتماً باید در محیط های دیگر، مانند دانشگاه، در میان زحمت کشان، در جنبش زنان، و خیلی محیط های دیگر فعالیت کنیم، اما اگر بخواهم به استعاره ای که در ابتدای این بحث استفاده کردم برگردم، این ها در و پنجره عمارت فعالیت کمونیستی است. ساختمان فعالیت کمونیستی سازمان و تشکل کمونیستی در درون طبقه کارگر است. اگر این ساختمان را نداشته باشیم، بقیه عرصه ها مثل در و پنجره هائی هستند که به ساختمان خاصی وصل نیستند و شکست می خورند.

فصل ۱۰ - کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی

فعالیت کمونیستی کارکرد های بسیار متنوع و گوناگونی دارد. از فعالیت نظامی، در شرایط خاص تا فعالیت در خارج کشور و یا هر عرصه دیگری که لازم باشد. اما در میان این کارکرد ها یکی هست که نه تنها پایه ای است بلکه به کل کارکرد های دیگر معنی با جهت میدهد و شاید باید گفت آن ها را در متنی درست قرار میدهد. بدون این کارکرد پایه ای، فعالیت های دیگر بدون لنگر، بدون سکان و بدون قطب نما خواهند شد.

اینجا من گاهی از کلمه حزبی بجای فعالیت کمونیستی استفاده میکنم چون به نظر من فعالیت کمونیستی در اساس یک فعالیت حزبی است نه مثلاً فعالیت محفلی، سندیکائی یا شورائی ها هر نوع دیگر. فعالیت کمونیستی در اساس یک فعالیت سیاسی است و ابزار فعالیت سیاسی حزب است. در نتیجه من اینها را به جای هم به کار می برم.

بعلاوه گفتیم که فعالیت کمونیستی در اساس از آرایش شروع نمیشود. آرایش تابع فونکسیون یا کارکرد و تابع شرایط است. اما کارکرد پایه آن فعالیت است که مستقل از زمان و مکان و شرایط توسط تجمع، حزب یا سازمان کمونیستی انجام میشود. یعنی فعل و انفعالی که باید در هر حال انجام شود. آرایش سازمانی بستگی به شرایط دارد. مثلاً در شرایط استبدادی یک آرایش لازم است و در شرایط دمکراتیک آرایش دیگر. در شرایط بحران انقلابی آرایش سازمانی و وظایفی برجسته می شود و در شرایط غیر انقلابی آرایش و وظایف دیگری. و غیره. اما

در هر حال کارکرد هائی وجود دارد که پایه‌ای و مشترک هستند. بحث بر سر این کارکرد پایه‌ای است. بحث بر سر آن متر یا شاخص یا بهتر بگویم شاغولی است که فعالیت کمونیستی را عمود نگاه میدارد.

این کارکرد پایه‌ای در هدف فعالیت کمونیستی مستتر است. گفتیم هدف از فعالیت کمونیستی سازمان دادن و متحد کردن طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. در این صورت کارکرد پایه‌ای که از این هدف ناشی می‌شود عبارت خواهد بود از آگاه کردن، متحد کردن و رهبری کردن است. اینها پایه‌ی فعالیت کمونیستی هستند و هم به یکدیگر بافته شده و غیر قابل تفکیک هستند و هم مستقیماً از هدف فعالیت کمونیستی ناشی میشوند.

جمعی که این فعالیت پایه را نداشته باشد، هر فعالیت دیگری را هم که انجام دهد هنوز به فعالیت کمونیستی نپرداخته است. خاصیت تحزب کمونیستی طبقه کارگر در این فعل و انفعال نهفته است. آرایش سازمانی در این سطح از بحث یک موضوع تبعی است.

سازمان‌های کمونیستی، در جغرافیا و شرایط مختلف، آرایش‌ها و وظایف متفاوتی دارند. اما این فونکسیون پایه‌ای در همه آن‌ها مشترک است. آن چه که بیش از هر چیز در فعالیت سازمانها در همه کشورها و همه دنیا یکسان است مشترک بودن در این فعالیت پایه است. نوع سازمان و وظایف و کارکرد های دیگر از رابطه فعالیت و سازمان کمونیستی با دولت، جامعه، با تاریخ آن جامعه و هزار فاکتور دیگر تأثیر میپذیرد. اما در نهایت کارکرد پایه یک فعالیت کمونیستی و کارکرد پایه‌ی یک حزب کمونیستی متحد کردن، رهبری کردن و آگاه کردن طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است.

اینجا به خطوط عمده این عناصر فعالیت کمونیستی، که گفتیم به هم تنیده و از هم غیر قابل تفکیک هستند میپردازیم.

۱ - آگاه‌گری

بسیاری از اوقات آگاه‌گری به اعلام یک موضع و یا صدور یک اعلامیه یا سند تقلیل داده میشود. فعلاً به مضمون آگاه‌گری‌های رایج نمی‌پردازیم و توجه خود را به کل چارچوب این کارکرد محدود میکنیم. با روشن شدن در مورد این چارچوب است که تازه میتوان متوجه شد چرا آگاه‌گری‌های رایج در اکثریت اوقات نمی‌تواند واقعاً آگاه‌کند. بیشتر شبیه فتوا از کار در می‌آید.

در اولین قدم باید متوجه بود که منظور از آگاه‌گری تنها توضیح حقیقت از یک موضع منطقی، فلسفی یا ایدئولوژیک روشنگرانه نیست. آگاه‌گری یک عمل سیاسی است. جنگ بر سر حقیقت یک جدال سیاسی است. جنگ بر سر جذب طبقه کارگر به تبیین درست و طبقاتی از کل اتفاقات، جریانات، شخصیت‌ها و رونمای فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک حاکم است.

این آگاه‌گری بحثی در مورد ظلم، ظالم و مظلوم نیست. همه جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در این باره حرف میزنند. از آن مهمتر همه جنبش‌های غیر کارگری، خرده بورژوائی، مذهبی سوسیالیسم ارتجاعی و غیره مبنای خود را بر اساس دادن تصویر جامعه بر اساس ظالم و مظلوم قرار میدهند.

آگاه‌گری یعنی متعین کردن کل این سه قطبی ظالم، ظلم و مظلوم در قالب سرمایه دار، استثمار و کارگر است. تفاوت کمونیسم با پوپولیسم همین است. پوپولیسم هم پدیده‌ای است که خود را در قالب افشای ظالم و دفاع از حق مظلوم بیان میکند. پوپولیسم و کل جنبش‌های دیگری که در بالا به آن‌ها اشاره کردیم با دوزدن این پدیده کنکرت سرمایه دار - کارگر و استثمار سرمایه داری و چپاندن آن در کیسه ظلم، ظالم و مظلوم، سرمایه داری را از مقابل طبقه کارگر دور میکنند. این فعالیت‌ها ضد آگاهی هستند، خرافات هستند و در نهایت جنبش‌های بورژوائی می‌باشند. جنبش‌هایی هستند که به دنبال پیدا کردن چاره مشقات روابط استثمارگرانه و انقیاد اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه داری هستند.

اما از این پوپولیست‌های غیر کارگری و غالباً ضد کارگری که بگذریم، به نوعی از آگاه‌گری میرسیم که ضد کارگری نیست. غیر سیاسی است. در این سنت آگاه‌گری بیان حقیقت از یک زاویه منطقی (rational) و مکتبی (اسکولاسیک) است. در این سیستم آگاه‌گری اشاعه حقیقت است و نه یک مبارزه سیاسی. در این پروسه مخاطب یک نیروی سیاسی برای یک امر سیاسی (یعنی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی) نیست. بخشی از یک پروژه معین سیاسی نیست. پاشیدن بذر آگاهی است به این امید که در آخرت ثمر خواهد داد.

و البته طیف وسیع‌تری از این فعالیت‌های آگاه‌گرانه هست که مخلوط یا امتزاجی از این دو رویکرد هستند. به هر صورت، بعداً، در ضمن بحث، سعی میکنیم در این مورد بیشتر توضیح بدهیم.

به خود بحث آگاه‌گری برگردیم، باید از خود بپرسیم که آگاه‌گری در مورد چه؟ و برای چه؟ در دنیا هزاران و میلیون‌ها موضوع وجود دارد که می‌شود در مورد آنها آگاه‌گری کرد. از نظام فیزیکی دنیا تا مبارزه با انواع متافیزیک، از آموزش سلامت و بهداشت تا تکامل و تاریخ. سؤال این است که آگاه‌گری، به عنوان یک پایه فعالیت کمونیستی بر چه موضوعاتی متمرکز است و هدف سیاسی آن چیست؟ از چه زاویه‌ای باید سراغ موضوع آگاه‌گری رفت؟ مخاطب آن را باید چه کسی گرفت؟ شاخص موفقیت این آگاه‌گری کدام است؟

در اساسی‌ترین سطح، آگاه‌گری در خدمت آگاه‌کردن طبقه کارگر نسبت به ضرورت و امکان سرنوشتی بورژوازی و نظام سرمایه داری است. آگاه‌گری، علاوه بر اینکه باید در پایه‌ای‌ترین سطح خرافاتی که نظام سرمایه داری را توجیه میکند مورد نقد قرار دهد، برای اینکه به هدف خود برسد باید دلائل ذهنی پراکندگی درون طبقه کارگر را هدف قرار دهد. از این زاویه مثلاً باید شکاف‌های مذهبی، جنسی، ملی، قومی، فرقه‌ای، صنفی و غیره را هدف قرار دهد. باید تئوری‌ها، بینش‌ها، و داده‌های فکری جنبش و سنتی‌ای که در ذهن طبقه کارگر تأثیر می‌نهد را هدف نقد قرار دهد و نشان داده شود که چگونه این‌ها بردگی مزدی را ازلی و ابدی میکنند. چگونه سرمایه دار را بر گرده کارگر سوار نگاه میدارد. باید از این موضع و با این هدف به جنگ مذهب رفت، با ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاتیالیسم (قضا و قدر گری)، با مکتب فرانکفورت و انواع تئوریهایی بورژوازی و غیره در افتاد.

چنین رویکردی هم مخاطب آگاه‌گری را تعریف میکند و هم چارچوب آن را برای یک حزب سیاسی طبقه کارگر ترسیم مینماید. مانیفست، برنامه دنیای بهتر، همه

نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین همه با این هدف و در این چارچوب نوشته شده‌اند.

مثلاً ما سعی کردیم که در سند، "آنچه باید آموخت" بر این جنبه از آگاه‌گری تأکید کنیم. تأکید کردیم که جامعه ما یک جامعه طبقاتی است. نمیتوان مبنای تخصصات و استطکاک‌های جامعه را بر اساس اینکه جامعه به انسان و حیوان، به زن و مرد، به کرد و فارس، به خوب و بد، و از این دست تبیین کرد. توضیح دهیم که جامعه حول تقابل و رابطه کار و سرمایه میچرخد، نه به دور انسانیت و عدم انسانیت، خیر خواهی و شر خواهی، کرد و فارس و ترک عرب و عجم یا آدم‌های خوب و بد. رژیم و غیر رژیم و غیره. خیلی از بورژواها آدم‌های بدی نیستند. ولی رابطه‌ای که یکی دستمزد میگیرد و یکی دستمزد میدهد و سود میبرد را طبیعی میدانند. آدم‌های خیر خواهی هستند و ممکن است به فقرا هم کمک کنند.

تلاش ما این بود که طبقه کارگر را متوجه کنیم که بورژوازی متریقی و دمکرات نداریم. هر کس که خلاف این را تبلیغ میکند به شما دروغ میگوید. منفعت طبقه کارگر در برابر منفعت کل بورژوازی قرار میگیرد. روزی که طبقه کارگر دست به قدرت ببرد، هر کس که به او بشود بورژوا گفت، کسی که با نیروی کار یک عده دیگر زنده است، در مقابل طبقه کارگر دست به اسلحه خواهد برد. اگر امروز در قالب دولت و پلیس و نیروی نظامی این کار را میکنند، آن روز همه علیه طبقه کارگر بر میخیزند.

این آگاه‌گری ناچار است همه اعضا و جوارح جنبش‌های بورژوائی و کانال‌ها و استدلال‌ها و مکانیسم‌هایی که از طریق آن بر ذهن طبقه کارگر تأثیر میگذارند را موضوع نقد خود قرار دهد و آن‌ها را خنثی کند و نشان دهد که همه جنبش‌های بورژوائی منفعت طبقه بورژوازی را نمایندگی میکنند. در فعالیت آگاه‌گرانه این واقعیت باید مضمون افشاگری علیه جریان‌های بورژوائی باشد. خواه این جریان انواع ناسیونالیسم کرد باشد چه انواع ناسیونالیسم ایرانی، چه حزب دمکرات، چه سلطنت طلب‌ها، چه کمونیسم بورژوائی، غیره و غیره.

در این پروسه باید به طبقه کارگر نشان داد و ثابت کرد که این‌ها منفعت بورژوازی را نمایندگی میکنند. نه اینکه نشان دهیم که از اصولی تخطی کرده‌اند، کافر یا ریویزیونیست شده‌اند یا صرفاً مثل قوم پرست هستند. اگر بخواهید در کردستان حزب دمکرات و ناسیونالیست‌ها را افشا کنید تنها نمیتواند از سر منطق کلی که خون ریز هستند و غیره وارد شوید. باید در هر قدم و در هر لحظه نشان دهید که منفعت بورژوازی کرد را در مقابل طبقه کارگر نمایندگی میکنند. در غیر این صورت صرفاً به نقد سازشکاری با دولت یا خوب ننگیدن و غیره محدود میمانید که در هر حال نه دقیق است، نه عمیق، نه طبقاتی و نه مؤثر در امری که دارید.

یا مثلاً زدن این ایده که دولت نماینده طبقه بورژوا نیست یا نمایند کل جامعه است یا اصلاً نماینده دار و دسته‌ای است، یا نماینده فارس‌ها است و غیره. چنین رویکردی کل تبلیغات از زبان تا مضامین را تغییر میدهد.

یا این ایده که انقلاب کارگری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را از بین میبرد و تولید برای سود را از بین میبرد، پول و کل اشکال استثمار را بر میاندازد. و بلاخره اینکه انقلاب کارگری همین امروز ممکن و لازم است. اگر همین چند قلم

را ده درصد طبقه کارگر ایران قبول کرده باشند انقلاب کارگری همین امروز عملی خواهد بود. طبقه کارگر میتواند سر راست قدرت سیاسی را تصرف کند. می‌شود فرمان قیام پرولتری را داد. چنین انقلابی را با آژیتاسیون علیه ستم و ظلم و چپاول و غیره نمیتوان توضیح داد و تا تبلیغ کرد.

آگاه‌گری باید معضلات واقعی در ذهن و سنت سیاسی حاکم بر طبقه کارگر را مورد هدف قرار دهد. مثلاً ایده هائی نظیر اینکه انقلاب کارگری فعلاً ممکن نیست ولی فعلاً باید صنعت را رشد بدهیم! انقلاب کارگری ممکن است ولی حالا باید فرهنگمان را بهتر بکنیم! انقلاب کارگری ممکن است ولی الان شرایط انقلابی نیست! انقلاب کارگری مهم است ولی فعلاً وقت جدال با سبز نیست، انقلاب کارگری مهم است ولی فعلاً ما کُرد هستیم، یا ایرانی هستیم، یا ترک و عرب و غیره هستیم، اول باید ستم‌های ملی یا فشار امپریالیسم را حل کنیم، انقلاب کارگری ممکن است ولی فعلاً باید به فکر معاشمان باشیم و از سیاست دوری کنیم و غیره و غیره. چنین ایده هائی آگاهانه یا نا آگاهانه بر ذهن توده وسیعی از طبقه کارگر سنگینی میکند و تنها در یک جدال پیگیر و دائمی و در متن تجربه روزمره طبقه کارگر می‌شود مبارزه موثری علیه آن‌ها را انجام داد.

بخش مهمی از آگاه‌گری مبارزه با ضد آگاهی یا مبارزه با تحمیق است. این کار ساده‌ای نیست. آگاهی‌ای که بورژوازی، در قالب مذهب و فرهنگ آموزش و پرورش، تلویزیون و سایر رسانه‌های جمعی به داده‌های معمولی و بسیار "طبیعی" در ذهن طبقه تبدیل میکند. کل سیستمی که تحمیق میکند و برای تحمیق ایجاد شده است. کل دستگاه آموزش و پرورش، از کلاس اول دبستان تا سطح دکترا و بعد از آن، آنجایی که بعد اجتماعی پیدا میکند در اساس تحمیق است. آنجایی که بُعد شیمی و فیزیک و از این قبیل است بلاخره بورژوازی برای منفعت خودش باید فیزیکی‌دان و شیمی‌دان داشته باشد و به مبانی عملی آن می‌چسبد. ولی آن چیزی که بعنوان علم جامعه، علم روابط انسان‌ها (چه در قدیم به عنوان تاریخ و چه امروزه به عنوان علوم اجتماعی و سیاسی) می‌آموزد تحمیق است و در خدمت نگاه داشتن وضع کنونی. در یک کلام فرهنگ، سیاست و علوم اجتماعی طبقه حاکمه را جا می‌اندازند.

میخواهم بگویم فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه است. ما اگر هزار بار هم در گوش بچه‌هایمان دعای سوسیالیستی بخوانیم در نهایت جلو تلویزیون مینشینند به مدرسه میرود و خوب و بد یا مهم و نا مهم را از این کانال‌های میگیرند. اگر دختر باشید و مثلاً لباس "مدر روز" را بپوشید در مدرسه پرت شناخته می‌شوید و مثل آدم عوضی به شما نگاه میکنند. در نتیجه برای داشتن یک روابط اجتماعی قابل تحمل معیارها را قبول میکنید. از هر صد هزار دختر یکی میتواند بگوید نه. پسر هم همینطور است. اگر گردن کلفت، بزن بهادر نباشید و زن را تحقیر نکنید و متلک نگوئید "عوضی" اعلام می‌شوید و در نهایت تنها و منزوی.

تحصیل‌کردگان ناراضی و جنبش تحصیل‌کردگان ناراضی خود منشأ بخش زیادی از سیستم تحمیقی است که وجود دارد. من اسم روشنفکر را برای اینها بکار نمیبرم به این خاطر که روشنفکر یک بار مثبت دارد که گویا فکرشان روشن است. اگر در زمان فنودالیسم چنین بوده امروزه اصلاً اینطور نیست. امروز تنها باید گفت تحصیل‌کرده هستند. مدرک تحصیلی دارند. اما محتوای آنچه آموخته‌اند و می

آموزند تماماً خرافه و تحمیق است. این‌ها بیش از هر چیز ابزار های جا انداختن فرهنگ حاکم هستند. نه تنها اصلاً فکر شان روشن نیست، عامل گسترش خرافه هستند. این‌ها جنبش‌هایی را راه می‌اندازند و تئوری‌هایی برای جنبش‌شان تولید می‌کنند که حفظ بردگی مزدی و سیستم استثمار سرمایه داری در آن داده است. بورژوازی قادر شده است که به قدرت این تحصیلات و تخصص‌ها در ابعاد "توده‌ای" تئوریسین و ضد آگاهی تولید کند. این‌ها بخشی از دستگاه تولید ضد آگاهی و کمونیسم بورژوازی هستند. کمونیسم بورژوازی، از نظر فکری، دستگاه تولید خرافه است. دستگاه تحمیق طبقه کارگر است.

عمل آگاه‌گرانه اگر از این زاویه و در این متن وارد جدال با جنبش‌ها، سیاست‌ها و تئوری‌های بورژوازی نشود قادر نخواهد بود که طبقه کارگر را نسبت به آن‌ها واکنش دهد و اتحاد درونی طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی شکل دهد و به کار بپردازد. عمل آگاه‌گرانه اگر در این متن وارد جدال نشود نقش به بورژوازی پوپولیستی خواهد بود. از مبارزه و روشنگری علیه فقر و بدبختی بجای مبارزه و روشنگری علیه سرمایه داری و بورژوازی سر در می‌آورد، جایی که همه پوپولیست‌ها از احمدی‌نژاد تا پوپولیست‌های چپ به آن تعلق دارند.

اگر آگاهی از نقطه عزیمت مارکسیستی و کمونیستی شروع نکند نمیتواند تفاوت مدرنیسم طبقه کارگر را با مدرنیسم بورژوازی، تفاوت فمینیسم را با سوسیالیسم توضیح دهد، یا ضد مدرنیست و متمایل به مرد سالاری می‌شود و یا طبقه کارگر را دست بسته تحویل ناسیونالیسم عظمت طلب مدرنیست و ضد اسلامی ایرانی میدهد. این درست تفاوت ما با کمونیسم بورژوازی در نقد نیم پز شان به جریان سبز بود. این تفاوت قطب‌نمای ما در جدال‌های سیاسی اجتماعی با جریان‌ات بورژوازی موافق و مخالف سبز در سیاست ایران بود. ما تنها جریان مخالف سبز نبودیم. بخشی از بورژوازی، چه آنهایی که در صف احمدی‌نژاد ایستادند و چه بخشی از ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کرد، هم یا سبز نرفت یا به عقیده خود صف "مردم" را از صف سبز جدا کرد. ما یک جریان مارکسیست و کمونیست مخالف سبز بودیم که دنیا را از منظر طبقه کارگر نگاه میکند و سبز و موافق و مخالف آن‌را از این دیدگاه به طبقه کارگر معرفی کردیم. ما صرفاً منقد سبز نبودیم. منقد مخالفین بورژوازی سبز هم بودیم.

همین رابطه در برخورد به رفرمیسم هم صادق است. رفرمیسمی که پشتش را به محدود نگری درون طبقه کارگر میدهد نفوذ عملی بسیار قوی‌ای در ذهنیت طبقه کارگر دارد. نفوذی که اهمیت اتحاد طبقاتی را زیر سایه قرار میدهد. تصویری که طبقه کارگر را به این قناعت میرساند که ما فعلاً قاچ زین را بچسبیم و دست‌زدمان را با بالا ببریم انشالله یک روزی هم انقلاب (کدام انقلاب؟) میشود.

آگاهی کمونیستی اگر نتواند در متنی که به آن اشاره کردیم وارد این بحث شود، یا از موضع‌گیری علیه رفرم و فعالین آن سر در می‌آورد، که او را در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد، و یا خود رفرمیست میشود. تنها با آگاهی و از یک موضع کمونیستی طبقه کارگر میتوان هم خواستار رفرم و در صف اول مبارزه برای آن بود و هم خواستار انقلاب کارگری و مبارزه صف اول آن. تنها از این زاویه میتوان اتحادی را در طبقه کارگر شکل داد که آن هم چنین خاصیتی داشته باشد. هم مبارزه راه رفرم و هم مبارزه راه انقلاب کارگری به عنوان یک سیاست یا آگاهی یا موضع واحد.

یک جنبه مهم دیگر در فعالیت آگاه گرانه در افتادن یا مبارزه علیه آگاهی معوج یا ضد آگاهی است. البته این بعد را ممکن است در چارچوب جنبه‌های دیگری که قبلاً اشاره کردیم گنجانند. اما مایلیم اینجا روی چند نکته تأکید بگذارم. به این دلیل آن را جداگانه مورد اشاره قرار می‌دهیم.

جریانات زیادی هستند که در درون خود جنبش کارگری آگاهی معوج تولید میکنند. راستش باید گفت آگاهی خود بخودی طبقه کارگر از موقعیت اش کمابیش معوج است و درست به دلیل همین اعوجاج است که تئوری مارکسیستی و تسلط بر آن ضروری میشود.

مثلاً تاندانس یا گرایش به سندیکالیسم پدیده‌ای داده و خود بخودی در جنبش کارگری است که موقعیت اقتصادی کارگران و مشقات ناشی از آن و مبارزه روزمره اقتصادی، بطور خود بخودی، آن را تولید میکند. دوری گزیدن از دخالت در سیاست از موضع منفعت طبقه کارگر، صنفی‌گری، رشته‌ای‌گری و غیره از این جمله اند. بویژه غالباً تناسب قوا سیاسی در جامعه در شرایط غیر انقلابی تنها تشکل‌های صنفی و به اصطلاح محدود را ممکن میکنند. این امکانی است که قطعاً باید از آن استفاده کرد و بدون آن اصولاً کار علنی یا "قانونی" ممکن نیست. اما این چارچوب میتواند به امکان‌گرایی تبدیل شود. یعنی محدود ماندن به امکان و ایدئلیزه کردن امکان و ایدئلیزه کردن تشکل‌های پراکنده کارگری.

بورژوازی میتواند بنا به شرایط با انواع تشکل‌های رفرمیستی کارگری که خود را محدود به این نوع امکانات میکنند کنار بیاید. خاصیت آگاه‌گری کمونیستی، خاصیت فعال و رهبر کمونیستی این است که نه تنها بدانند که تشکل‌ها را نباید ایدئلیزه کرد بلکه در هر قدم اجازه ندهد که چنین تصویری در ذهن طبقه کارگر نهادینه و جاگیر شود. این درست یکی از آن تفاوت‌هایی است که مانیفست کمونیست میان کمونیست‌ها با سایر احزاب کارگری قائل میشود. کمونیست‌ها نماینده منفعت امروز و فردای کل طبقه کارگر هستند.

فعالینی که آلوده به این تاندانس‌های صنفی‌گری یا سندیکالیستی هستند غالباً تلاش میکنند که در صف طبقه کارگر نوعی از اتحاد را بوجود بیاورند و می‌آورند. اما در همان حال این گرایش‌ها باعث می‌شوند که محدود‌نگری‌شان همزمان در صف طبقه کارگر جدائی یا شکاف را نهادینه شود. ما تأکید کردیم که یک فعال کمونیست دست هر کس که هر درجه از اتحاد را در درون طبقه کارگر بوجود بیاورد می‌فشارد و دست در دست او می‌گذارد. اما همزمان محدودیت‌ها و عدم تکافوی این تلاش‌ها را صمیمانه روشن میکنند. در این تلاش‌ها اگر آگاهی عمیق طبقاتی و کمونیستی حاکم نباشد این تلاش‌ها به نهادینه کردن شکاف‌ها می‌انجامد.

اینجاست که باید میان درست کردن سندیکا و تشکل صنفی با سندیکالیسم و صنفی‌گرایی تمایز قائل شد. ایجاد سندیکا، صندوق تعاون، اتحادیه‌های صنفی و غیره قطعاً اقدام مهمی در بوجود آوردن اتحاد در میان طبقه کارگر است که کمونیست‌ها باید در صف اول مبارزه برای آن‌ها باشند. اما اگر این کار به هدفی در خود و نه اقدامی در جهت متحد کردن صفوف تمام کارگران تبدیل شود، آنوقت به سندیکالیسم و صنفی‌گری و رفرمیسم میرسید.

حاصل سلطه چنین گرایشی را در کشور های غربی یا کشور هائی که در آن‌ها

فعالیت اتحادیه ای آزاد یا نسبتاً آزاد است را میتوان دید. کارگران را به صنف های مختلف به ملیت های مختلف و گاه به جنسیت های مختلف تقسیم کرده اند و این تقسیم را ابدی نگاه داشته اند. عدهای ماشین کار هستند عدهای راننده، عدهای پرس کار، عدهای در اتحادیه ترانسپورت، عدهای راننده مترو و اتوبوس، عدهای بلیت فروش، سوزن بان و غیره. راننده ها اعتصاب میکنند، بلیت فروش ها سر کارند، تراش کار ها اعتراض میکنند رانندگان دخیل نیستند و غیره. این سازماندگی قدرت طبقه کارگر را عملاً بشدت محدود میکند. تفرقه را ابدی کرده است.

فعالیت آگاه گرانه کمونیستی نمیتواند این آگاهی معوج را که بطور خود بخودی در طبقه کارگر تولید می شود و توسط بورژوازی، از هر رقم آن، دامن زده می شود را موضوع کار خود قرار ندهد.

یک جنبه مهم دیگر که اعوجاج در آگاهی را، بخصوص، در صف رهبران و اژیتاتور ها پرولتر وجود می آورد و شاید جنبه دیگری از آن صنفی گری باید تعریف شود، عدم توجه به اهمیت آموختن مارکسیسم به عنوان علم رهائی طبقه کارگر است. مارکسیسم را مانند هر علم دیگری باید آن آموخت. هیچ کس هیچ علمی، از جمله مارکسیسم، را بطور خود بخودی و از روی غریزه نمی آموزد. همانقدر تسلط بر علم پرواز برای ساختن هواپیما ضروری است که تسلط بر مارکسیسم برای رهائی پرولتاریا. همانقدر یک فرد علاقمند به پرواز از روی غریزه میتواند هواپیما بسازد که فرد علاقمند به رهائی پرولتاریا میتواند از روی غریزه سیاست درست در رهائی طبقه کارگر را بیابد. بی توجه به تئوری مارکستی، به توجهی به اهمیت حیاتی آموختن آن گاه تا حد ضدیت با روشنفکران کمونیست عمیق میشود.

کم نیستند جریان هایی که ننتها به آموختن مارکسیسم عملاً یا رسماً علاقه ای ندارند بلکه پرچم ضدیت با روشنفکران کمونیست را بر میدارند. در دوره انقلاب ۵۷ به آن ها نام کارگر کارگری داده شده بود. و البته تئوریسین هایشان همه خود روشن فکر بودند! این تاندانس با سیاست و سنت های غیر کارگری و ضد کارگری ای که بر ذهن اکثریت بخش روشن فکر جامعه حاکم است خود را موجه میکند و از آن تغذیه می نماید. همانطور که اختناق صنفی گری را تقویت میکند. به هر صورت این اعوجاج طبقه کارگر و رهبران آن را از تسلط بر علم رهائی خود محروم نگاه میدارد.

به هر صورت فعالیت آگاه گرانه کمونیستی باید نسبت به این گرایش حساس باشند و طبقه کارگر را نسبت به آن واکنش نگاه دارند.

۲ - متحد کردن

کار کرد پایه ای دوم فعالیت کمونیستی متحد کردن صفوف طبقه کارگر است. در این مورد هم باز سوال پایه ای این است که متحد کردن برای چه؟ طبقه کارگر را برای چه و به چه عنوان باید متحد کرد؟

اشاره کردیم که می شود کارگران را برای انجام انقلاب ملی متحد کرد. یا کارگر را حول هویت ملی، مذهبی، برای احقاق حق ایرانیان، کردها و غیره متشکل کرد. ناسیونالیسم و ناسیونالیست ها در این مورد کم تلاش نمیکنند. یا میتوان کارگر را برای دمکراسی و سرنگونی متحد کرد. کل کمونیسم بورژوائی، پوپولیست ها و

جریانات خلق گرا این کار را میکنند. یا میتوان کارگر را تنها برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کارش متحد کرد. این کاری است که سندیکالیست ها میکنند.

فعالیت کمونیستی، بنا به تعریف و در پایه‌ای تری سطح، کارگر را به عنوان کارگر در کل ابعاد آن و علیه بورژوازی در کل اشکال آن متحد میکند و به میدان میکشد. یعنی به عنوان موجودیت ضد بورژوا، طبقه ای که علیه بورژوازی ایستاده است. طبقه ای که میخواهد قدرت سیاسی را از دست بورژوازی خارج کند و کل نظام سرمایه داری را براندازد.

اگر این قطب نما را در فعالیت کمونیستی نداشته باشیم در عمل به دنباله روی از سیر خودبخودی و جنبش های بورژوائی در می غلطیم. در دنیای ما احزاب ناسیونالیستی، مذهبی و یا احزاب سندیکالیستی مانند سوسیال دمکرات ها و یا حزب کارگر انگلیس ارتباط و نفوذ کمی در طبقه کارگر ندارند. هر کدام تلاش میکنند که طبقه کارگر را مطابق نیاز های جنبش خود متحد کنند. میتوان کارگر را بعنوان نیروی سرنگونی رژیم متحد کرد. مگر خمینی و جریان اسلامی کم کارگر را در این چارچوب به میدان کشیدند؟ این به میدان کشیدن و یا اتحاد در متن جدال میان جریانات بورژوازی بود و نه در متن تقابل طبقه کارگر با کل بورژوازی. انقلابی گری خرده بورژوائی و پوپولیسم هم همینطور است، کمونیسم بورژوائی هم همینطور است.

همه این ها اساساً کارگر را خارج از موجودیت اجتماعی - طبقاتی اش، به عنوان یک صنف، یک نیروی لازم برای قدرت جنبش خودشان متحد میکنند.

میخواهم تأکید کنم که در هر لحظه و هر مقطع و هر تاکتیک در فعالیت کمونیستی باید این قطب نما را داشته باشیم که در آن لحظه یا مقطع و یا در نتیجه آن تاکتیک طبقه کارگر در این متن و با این هدف متحد تر میشود. در نتیجه وقتی میگوییم کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی متحد کردن است، باید برای مان روشن باشد که منظور متحد کردن بعنوان طبقه در مقابل طبقه دیگر است. این تلاش برای اتحاد میتوان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره معنی کرد.

اشتباه مهلکی است که فکر کنیم که تنها کمونیست ها و احزاب کارگری به طبقه کارگر کار دارند، روی آن کار میکنند و در آن سازمان های خود را بوجود می آورند. تمام جریانات بورژوائی از لیبرال تا ناسیونالیست و فاشیست از اسلامی تا مسیحی و یهودی و هندو و از سندیکالیست تا هر جانور سیاسی بورژوائی دیگر به طبقه کارگر روی می آورد. وقتی که میان جریانات سیاسی جدال حاد می شود (چه در خیابان و چه در مقابل صندوق های رای) بورژوازی به نیروی کثرت طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نیاز دارد. هیچ جنگی را تنها بورژوا ها نه میکنند و نه به سرانجام میرسانند.

به هر صورت، اگر متحد کردن به معنی اتحاد به عنوان طبقه است، آنوقت این تلاش نمیتواند خارج از پروسه کار و زندگی طبقه کارگر انجام شود. کمونیست ها قطعاً در موقعیت مناسب نیاز دارند که طبقه کارگر را به خیابان و به باریکاد های قیام یا جنگ مسلحانه بکشند. اما به درجه ای در این کار موفق می شوند که طبقه کارگر را به عنوان طبقه متشکل کرده باشند و به میدان آورده باشند.

این قطب نما در ایجاد سازمان های مختلف کارگری که برای گسترش اتحاد طبقه

کارگر ایجاد می‌شوند بسیار حیاتی است. کمونیست‌ها باید پیش قدم ایجاد هر نوع تشکلی که اتحاد درونی طبقه کارگر را افزایش می‌دهد باشند. از هیات نمایندگی تا مجمع عمومی، از سندیکا تا اتحادیه و از صندوق تعاون تا صندوق اعتصاب و تیم فوتبال و غیره و غیره. اما بر همه این تلاش‌ها باید آن افق کلی یعنی متحد کردن طبقه کارگر علیه بورژوازی و برای سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم باشد. اشاره کردیم که همه این تشکل‌ها سنگر هستند. سندیکا، اتحادیه، و غیره سنگر هائی هستند برای دفاع مقاومت در مقابل بورژوازی. اما کسی که این‌ها را ایدئیزه میکند و آن‌ها را از متن تلاش برای اتحاد طبقاتی کارگر جدا میکند سندیکالیست است نه کمونیست. سندیکالیسمی که از درون آن دولت تونی بلر انگلیس و سوسیال دمکرات سوئد بیرون می‌آیند که دست راستی تر از احزاب محافظه کار هستند.

سازمان طبقه کارگر سازمان فقرا نیست. لابد فعالیت کمونیستی تلاش میکند که فقرا و تهیدستان و محرومین را دور خود جمع کند ولی سازمان آدم‌های فقیر نیست. کارگر غالباً وضع زندگی اش بهتر از فقرای جامعه و بسیاری از دهقان است. انقلابی‌گری و اتحاد طبقاتی کارگر از فقر کارگر ناشی نمی‌شود. از جایگاه او در تولید و رابطه اش با سرمایه دار می‌آید. این اشتباهی است که بسیاری از پوپولیست‌ها و خیر اندیشان میکنند. جنبش فقرا را میخواهند راه بیان‌اندازند. که در نهایت در متن جنبش‌های بورژوائی قرار می‌گیرند. جنبش متحد کردن کارگر اساساً متحد کردن پرولتاریای صنعتی است برای انجام انقلاب پرولتری است.

مفاهیمی مانند متحد کردن بعنوان طبقه کارگر و متحد کردن بعنوان نیروی پیگیر یک جنبش دیگر را باید تماماً از هم متمایز کرد. باید روشن بود که طبقه کارگر میخواهند رژیم سرمایه داری نماند و میدانند که اولین قدم در این راه سرنگون کردن انقلابی جمهوری اسلامی است. اما کارگر وقتی میتواند آن نقش را بازی کند که بعنوان کارگر و با هدف انقلاب پرولتری در این جدال درگیر شود و تمایز خود را با کل جریانات و سنت‌های بورژوائی را بشناسد.

گفتم طبقه کارگر یک پدیده تحلیلی نیست یک واقعیت عینی است. یک مقوله ایدئولوژیک نیست در نتیجه اتحاد کارگری، تلاش متحد گرانه در فعالیت کمونیستی باید موضوع اتحاد خود طبقه کارگر باشد. لذا فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی نمیتواند مرکز تلاش اش برای اتحاد طبقه کارگر کانون‌های فعالیت پرولتاریای صنعتی نباشید. نمیتوان هیچ بخشی از جامعه را جایگزین طبقه کارگر کرد. نمیشود حزب کمونیست طبقه کارگر ایران در فنلاند باشد. بحث من نقطه شروع یک فعالیت کمونیستی نیست. محل تمرکز فعالیت آن در پروسه رشد آن است. سازمان کمونیستی باید سازمان کارگران باشد.

طبقه کارگر ایران جای معینی کار میکند و جای معینی نیروی کارش را تجدید میکند و جایی که کار میکند کارخانه است و جایی که نیروی کارش را تجدید میکند به آن می‌گویند محله. و این دو کانون‌های پایه ای متحد کردن طبقه کارگر هستند. اتحاد پرولتری این نوع اتحاد است، بلشویک‌ها اینطور بودند. احزاب کارگری اینگونه بودند.

با مصادر شدن کمونیسم توسط جنبش‌های بورژوائی به تدریج کشف شده است که اصولاً فعالیت کمونیستی و و حزب کمونیستی احتیاجی به کارگر ندارد. طبیعی هم هست که به اینجا میرسید. این ماهیت جنبش‌های بورژوائی است که به اینجا برسند. در دهه شصت میلادی اصولاً تئوری چپ نو این بود که دانشجوی و جوان

نیروی محرکه جامعه است و نه کارگر. به این دلیل که به اندازه دانشجو انقلابی نیستند و یا اصولاً دیگر در جامعه اکثریت ندارند.

کتاب "ده روزی که جهان را لرزاند" تصویر زنده‌ای از نوع اتحادی که بلشویک‌ها در طبقه کارگر روسیه بوجود آورده بودند را بدست می‌دهد. جان رید در این کتاب صحنه‌ای را تصویر میکند که جالب است. در ایستگاه قطار یک منشویک دارد با کارگر بحث میکند. منشویک میگوید آخر سوسیالیسم شرط دارد و شروع میکند تئوری‌های عجیب غریب گفتن که اثبات کند بلشویک‌ها اشتباه میکنند. کارگر بلشویک جواب میدهد که البته شما خیلی باسواد هستید من که نمیتوانم جواب شما را بدهم منتها من به این نتیجه رسیده‌ام که جامعه دو طبقه است: بورژوا و پرولتر و بلشویکها طرفدار پرولترها هستند. طرف باز توضیح میدهد و از اقتصاد و تکامل تاریخ و گفتن اینکه سوسیالیسم پیش شرط میخواهد و حدود ده دقیقه حرف میزند. کارگر بلشویک دوباره میگوید واقعا شما خیلی آدم باسوادی هستید ولی جامعه فقط دو طبقه است، بورژوا و طبقه کارگر. آدم یا مدافع این است یا مدافع آن. و آنقدر این استدلال را تکرار میکند که طرف شروع به فحاشی به کارگر بلشویک میکند و او را متهم به عقب‌مانده بودن میکند. منظور این است که آن کارگری است که به هویت و به ماهیت طبقاتی خود در مقابل بورژوا آگاه شده است.

یا کارگری که در کردستان میگوید که حزب دمکرات حزب بورژوایی است، میخواهد قوم پرست باشد یا نباشد، میخواهد فدرالیست باشد یا نباشد، میخواهد خوب جنگ کند یا نکند. حزب بورژوازی است، حزب صاحب کارم است. اگر در کوره کار میکنم این حزب صاحب کوره است و اگر در کارخانه کار میکنم این حزب صاحب کارخانه است. این دولت هم با همه اختلافاتش با حزب دمکرات حافظ منافع سرمایه دار است و نماینده حزب دمکرات در دفاع از کارفرما، دولت هم نباشد حزب دمکرات یا ناسیونالیست‌های دیگر این دفاع را بر عهده میگیرند. رسیدن به این هدف باید فعالیت آگاه‌گرانه و متحد‌کننده ما را تشکیل دهد.

متحد کردن طبقه کارگر به عنوان طبقه کارگر در مقابل بورژوازی. در صحنه سیاسی، در صحنه اقتصادی، در صحنه فرهنگی، در صحنه جنبشی و در هر عرصه‌ای که قابل تصور باشد این کلید متحد کردن و آگاهی طبقه کار است.

گفتیم به محض اینکه ده در صد از طبقه کارگر در ایران متحد باشد و این آگاهی را داشته باشد، دیگر انقلاب کارگری پدیده امروز و فردا است. این اتحاد معجزه می‌آفریند. در چنین شرایطی انقلاب پرولتاری و تدارک قیام دستور روز است. چون بورژوازی دیگر نمیتواند در برابر این مقاومت کند.

۳- رهبری

گفتیم که فعالیت کمونیستی در پایه‌ای‌ترین سطح وحدت فعالیت آگاه‌گرانه، متحد‌کننده و رهبری‌کننده است. و گفتیم که این وجوه از فعالیت کمونیستی تنها جنبه تکنیکی ندارد. هویتی هستند که از هیچ کتاب، استدلال یا علم مدیریتی نمیتوان آن‌ها را استنتاج کرد.

در مورد وجوه آگاه‌گرانه و متحد‌کننده فعالیت کمونیستی صحبت کردیم. اینجا میرسیم به جنبه رهبری‌کننده. در توضیح این جنبه از فعالیت کمونیستی هم دوباره

باید همان رشته استدلال طبقاتی ای که در جنبه‌های دیگر دنبال کردیم را تعقیب کرد.

گفتیم یک مشخصه فعالیت کمونیستی، که بعداً بیشتر در مورد آن حرف می‌زنیم، این است که فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت فکری یا فرهنگی یا ترویجی نیست. یک جدال عظیم سیاسی است. در جنگ رهبری محور میشود. بدون داشتن مفهوم رهبری و بدون تعریف دقیق این مفهوم در متن یک جنگ نمیتوان حرفی از پیروزی در آن جنگ زد. در نتیجه از این حکم که در فعالیت کمونیستی ما درگیر یک جنگ عظیم تنها با لشکریان مسلح سرمایه داری، با پلیس و زندان، بلکه بعلاوه با لشکر عظیم تر فرهنگی و فکری بورژوازی روبرو هستیم، به نیاز به تعریف مشخصات پایه ای رهبری کمونیستی در این جنگ می‌رسیم.

اینجا هم باید سؤالی که در مورد جنبه‌های دیگر از خود کردیم را دوباره مطرح کنیم. رهبری در چه جنگی و در چه چیزی؟ با چه هدفی؟

در پاسخ به این سؤال میتوان لیست طولانی ای را ردیف کرد که اینجا من به بعضی از آنها می‌پردازم.

رهبری در تعمیق آگاهی طبقاتی: تعمیق آگاهی طبقاتی یک جنگ است و مثل هر جنگی مجموعه ایست بیشمار از نبرد های کوچک و بزرگ. فعالیت کمونیستی نمیتواند در این هدف خود موفق شود مگر اینکه در هر و همه این نبردها شرکت کند، قدم به قدم آگاهی طبقاتی طبقه کارگر را تعمیق دهد، از هر تجربه ای برای تعمیق این آگاهی استفاده نماید. هیچ چیز جای تجربه را در زندگی و مبارزه طبقه کارگر نمی گیرد. این نبرد باید بر متن همه مسائل و تحرک های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره انجام شود، درست آن داده هائی که ذهن کارگر را آلوده میکند مخاطب قرار دهد و این نبردها را به پیروزی برساند. فلان مبارزه مشخص بر سر مطالبه مشخص ممکن است حتی شکست بخورد اما درس های آن قدمی مهم در بالا بردن آگاهی طبقه کارگر بشود. رهبر کمونیستی از جمله باید بتواند حتی شکست را به تعمیق آگاهی طبقاتی کارگران تبدیل کند. همانگونه که مارکس در مورد شکست عظیمی مانند کمون پاریس این کار را میکند.

رهبری در گسترش اتحاد طبقاتی: داده های بورژوائی مانند چشم بندی هستند که بینائی طبقاتی کارگر نسبت به منفعت مشترک طبقه کارگر در مقابل بورژوازی کم سو میکنند. یک حکم پایه ای مانیفست اعلام جنگ علیه این فرهنگ، تفکر و داده بورژوائی است. جمله آخر مانیفست کارگران جهان متحد شوید است. اثبات اینکه تنها کارگران رشته های مختلف در ایران در مقابل بورژوازی درگیر یک جنگ واحد هستند و باید صف واحدی را داشته باشند بلکه کارگر کرد، فارس، ترک، افغانی، عرب، آمریکائی، اسرائیلی و غیره و غیره، کارگران جهان در مقابل سرمایه داری در تمام دنیا درگیر یک جنگ واحد هستند. به نیروی یکنیگر نیاز دارند و باید دست در دست هم در مقابل بورژوازی به ایستند، همه و همه نیازمند یک فعالیت متمرکز، با رهبری کاردان حاضر در همه صحنه های این جنگ است.

رهبری در گام برداشتن به سوی قدرت سیاسی: فعالیت کمونیستی در ماهیت و محتوا یک فعالیت سیاست است. فعالیت برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریای انقلابی. بحث حزب و قدرت سیاسی زیر مجموعه این هدف است. به این معنی که پرولتاریای انقلابی قدرت را توسط حزب خود به تصرف در می

آورد. در مورد اینکه این اقدام در چه شرایطی، توسط چه حزبی و در چه ابعادی انجام می‌شود را جای دیگری نسبتاً به تفصیل توضیح داده‌ایم که اینجا مورد بحث نیست. اینجا مضمون پایه‌ای این فعل و انفعال مورد بحث ماست. بعداً به جایگاه مکانیسم هائی مانند کار آزادی در این قدم برداشتن به سوی قدرت سیاسی را توضیح خواهیم داد.

اینجا می‌خواهیم تأکید کنیم که فعالیت کمونیستی فعالیتی در عرصه مبارزه سیاسی است. فعالیت کمونیستی فقط فعالیت راجع به مسائل یک کارخانه نیست. گفتیم انقلاب کارگری قبل از هر چیز ابزارش تحزب سیاسی است. در این چارچوب به بسیاری از محور ها می‌شود اشاره کرد. اما مضمون همه آن‌ها قرار دادن طبقه کارگر در موقعیت مناسب‌تر برای انجام انقلاب پرولتری است. این قطب نما را نداشته باشید به صنفی گری، نیکوکاری اجتماعی و غیره میرسید که خوب یا بد به هر حال جامعه سرمایه داری را سر جای خود نگاه میدارد. در این متن است که میتوان به مبارزه در عرصه های مختلف جهت و جایگاه درست آن‌ها را داد.

رهبری در بهبود شرایط زیست و کار: کارگر هرچه وضع زندگی اش بهتر باشد امکان مبارزه اش برای سوسیالیسم بیشتر میشود. بعکس تصور طرفداران فقرا و سوسیالیزم فقر که فکر میکنند آدم هرچه فقیر تر و بدبخت تر باشد مبارزه اش سوسیالیستی تر میشود، کارگر هرچه مرفه تر باشد سطح توقع اش بالاتر میرود.

کارگری که به جای پانزده ساعت در روز هشت ساعت کار میکند، وقتی که به خانه می‌آید بجای اینکه عرق از هفت جای بدنش جاری باشد و حتی فرصت رسیدن به خانواده اش را نداشته باشد، میتواند زندگی خانوادگی اش را از جهمی که در آن گرفتار آمده نجات دهد، میتواند به بچه اش برسد، میتواند کتاب بخواند، میتواند جمع بشود با رفقایش جلسه بگیرد، میتواند مبارزه اش را سازمان بدهد و غیره.

این پدیده ای است که خرده بورژوا آنرا نمی فهمد. فکر میکند آدم هرچه فقیر تر باشد انقلابی تر میشود. آدم فقیر مستاصل میشود، آدم مستاصل به هر چیزی دست می اندازد. ناچار است این کار را بکند. عملاً و در دنیای واقعی انتخابی ندارد. به سادگی میتواند جذب ارتجاعی ترین ایده‌ها شود. به سادگی امکان گرا می‌شود و به کم رضایت میدهد.

نمیدانم چند مصاحبه با کارگرانی را دیده یا خوانده‌اید، که به کسی مانند احمدی نژاد و سیاست اش تعلق ندارند و رفته‌اند به او رأی داده اند؟ من با یک نفر حرف می‌زدم پرسیدم چرا بعضی از کارگران به احمدی نژاد رأی داده‌اند؟ گفت "آخر من باید اول شکم بچه هایم را سیر کنم تا بعد بتوانم مبارزه کنم. من طرفدار سبز نیستم، اما این بابا بالاخره پول یارانه را به من میدهد و فعلاً از خانه ام را بیرونم نمیکند." این استیصال کامل ناشی از فقر است. این رأی یا این حمایت ضمنی از احمدی نژاد در مقابل سبز از سر این نیست که از احمدی نژاد خوشش می‌آید یا سبز را درست میشناسد. از سر این است که میخواهد با چهار یا پنج تا بچه از خانه‌اش بیرونش کنند. میگوید طلبکارها آمده اند در خانه اش را گرفته اند.

در نتیجه رهبری در بهبود شرایط کار، رهبری در مبارزه علیه استیصالی که به بخش اعظم طبقه کارگر تحمیل کرده‌اند نتنها یک مبارزه انسانی و طبیعی است، بلکه مستقیماً به مبارزه برای سوسیالیسم وصل است. به شرطی که قطب نمائی که

به آن اشاره کردیم را داشته باشد. بدون آن قطب نما سر از حمایت عملی یا ضمنی از یک جناح از بورژوازی در می آورد.

رهبری در دادن قدرت دفاع از خود: گفتیم فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست. یک فعالیت اجتماعی است که موضوع کار آن آدم‌های مشخص و معین در جامعه است. اگر چنین است آنوقت شاخص پیشرفت و موفقیت آن، مثل هر فعالیت اجتماعی دیگری، باید یک شاخص ابژکتیو اجتماعی باشد.

این شاخص ساده است. فعالیت کمونیستی، در هر سطحی، باید در نهایت به این واقعیت ترجمه شود که طبقه کارگر را در دفاع از خود قدرتمند تر کرده است. کارگری که به فعالیت کمونیستی و یا سیاست کمونیستی جذب می‌شود و یا موضوع کار فعالیت کمونیستی است، باید از کارگری که در این شرایط قرار نگرفته است در دفاع از خود، در هر عرصه‌ای، قوی تر و قدرتمند تر باشد. همانطور که وقتی کارگری که به اتحادیه یا سندیکا میپیوندد از کارگر بدون سازمان قوی تر است.

در نتیجه شاخص ابژکتیو و عینی موفقیت فعالیت کمونیستی این است که به طبقه کارگر در دنیای واقعی امکان مقاومت و تعرض بیشتری در مقابل بورژوازی بدهد. خواه در سطح اقتصادی، خواه سیاسی، خواه فرهنگی و خواه هر عرصه دیگری.

اگر ما نتوانیم با اشاره به این شاخص‌ها نشان دهیم که موفق بوده ایم، هر کار خارق‌العاده و قهرمانانه‌ای هم که کرده باشیم موفق نبوده ایم و لابد فعالیت ما ایراد دارد.

حتی اگر اکثریت کارگران را با خود داشته باشید اما نتوانید به این اکثریت قدرت دفاع از خود را بدهید به فعالیت کمونیستی مشغول نیستید. آن رهبری‌ای که فعالیت کمونیستی ایجاد میکند را نمیکنید. کار دیگری را انجام میدهید. من قضاوت در مورد خوبی یا بدی آن کار نمیکنم. لابد کار خیر میکنید. اما در نهایت در جدال میان طبقه کارگر و سرمایه داری آب در هاون می‌کوبید.

بحث این است که فعالیت و تشکل کمونیستی یک نوع فعالیت و تشکل کارگری است و مانند سایر تشکل‌های کارگری موفقیت یا عدم موفقیت خود را باید با متر ابژکتیو تغییر در دنیای بیروان به نفع دادن قدرت به طبقه کارگر بسنجد نه با گفته‌ها و کرده‌های علی‌العموم.

رهبری مبارزه طبقاتی پروتلاریا بعنوان یک طبقه و یک طبقه جهانی در تمام وجوه آن: بورژوازی با اتکا به ناسیونالیسم تلاش میکند تا طبقه کارگر یک کشور را در مقابل طبقه کارگر کشورهای دیگر قرار دهد. با بحث "ورود بی رویه کالاهای خارجی" و خواست محدودیت یا ممنوعیت آن آشنا هستید. با این ایده که کارگران افغانی کار کارگران ایرانی را میدزدند یا کارگران ایرانی کار کارگران سوئدی و یا کارگران ترک کار کارگران آلمانی، کارگران زن کار کارگران مرد را میگیرند و غیره حتماً آشنا هستید و درجه نفوذ چنین خرافات بورژوائی را طبقه کارگر میدانید؟

برایتان مثالی زدم و گفتم در انگلیس بام و که صاحب کارخانه اتومبیل سازی روور (Rover) هم بود میخواست این کارخانه را به این دلیل که به اندازه کافی

سود نمی‌دهد ببندد. نماینده جناح چپ و به اصطلاح رادیکال اتحادیه های انگلیس فراخوان داد که مردم انگلیس خرید ماشین ب ام و را تحریم کنند تا کارگران آلمانی ب ام و بیکار شوند تا "آلمانی ها" بفهمند که بیکاری چه دردی دارد!

از دید این رهبر سندیکالیست آلمانی، آلمانی است چه کارگر و چه سرمایه دار و انگلیسی هم انگلیسی است چه کارگر و چه سرمایه دار. این رهبر سندیکالیست در واقع نماینده بورژوازی است که قدرت رقابت با مثلاً ب ام و را ندارد. دارد بر عرق ملی برای دفاع از کارگر سرمایه میگذارد و از این کانال کارگر انگلیسی را به سربازان بورژوازی در حال ورشکستگی انگلیس تبدیل میکند. بجای خواست بیمه بیکاری مکفی، بجای خواست بالا بردن دستمزد کارگران ارزان در سایر نقاط دنیا خواست بیکار کردن کارگران آلمانی را پیش میگذارد. به این میگویند ناسیونالیسم.

رهبری کمونیستی، همانطور که مانیفست اعلام میکند، رهبری تلاش برای اتحاد جهانی طبقه کارگر است. رهبری تلاش برای اثبات هم سرنوشتهی کارگر از زن و مرد، کرد و فارس و ترک و بلوچ و افغانی تا سوئدی و آلمانی و انگلیسی است. رهبر تلاش علیه خرافات بورژوازی در هم کیسه کردن کارگر و سرمایه دار یک ملت است.

رهبری در همه عرصه ها و مسائل متنوع زندگی و مبارزه طبقه کارگر گفتیم مبارزه و فعالیت کمونیستی تنها بحث در مورد مسائل تئوریک یا سیاسی نیست و بخصوص تنها اعلام موضع در مورد مسائل متنوع نیست. این اعلام موضع ها البته لازم اند اما مطلقاً کافی نیستند. مبارزه کمونیستی باید درگیر مسائل مختلفی باشد که چه در ابعاد ذهنی و چه عملی طبقه کارگر و جامعه، در ابعاد عمومی تر، با آن‌ها روبرو است. و بویژه فعالیت کمونیستی باید معطوف به ایجاد اتحاد در صف طبقه کارگر روی زمین واقعی جامعه و ایجاد قدرت در صف طبقه کارگر باشد. این اهداف نیازمند آن است که فعالیت کمونیستی رهبری همه وجوه مبارزه و همه مسائلی که طبقه کارگر با آن‌ها روبرو است را وظیفه خود بدانند. چه در ابعاد سیاسی، چه در ابعاد اقتصادی، چه در ابعاد ایدئولوژیک، چه در بعد فرهنگی و غیره. فعالیت کمونیستی نیازمند آن رهبری است که تحت فشار نیازهای مرحله ای جنبش، افق و دورنمای سیاسی کار و وظایف خودش را محدود نکند.

واقعیت این است که فرد وقتی رهبر عملی است، مسائلی که روزمره روی میزش قرار میگیرد میتواند خیلی از تصاویر اساسی تر را از جلو چشمش دور کند. خاصیت فعالیت و رهبری کمونیستی این است که نگذارد این اتفاق بیفتد. سدی در مقابل این تاندانس خودبخودی بوجود آورد. تضمین کند که هر لحظه فعالیت کمونیستی همه این وجوه را تأمین میکند.

رهبری کمونیستی ناچار است که با هر گرایش و جریانی به بهانه ویژگی های این یا آن مرحله جنبش عملی به تعویق انداختن و یا دست شستن از این اصول را تبلیغ و مواعظه میکند، قاطعانه مقابله کند. سازشکار نباشد.

رهبری ای که در درجه اول یک رهبر سیاسی است نه رهبر تئوریک. ما نقش تئوری را در فعالیت کمونیستی گفتیم، منتها شناخت تئوریک از مسائل مبارزه طبقاتی نسبی است. مبارزه تا خاتمه مطالعات من منتظر نمی ماند. رهبر کمونیستی، مانند هر رهبر دیگری مجبور است که در هر جدال بر اساس دانسته هایش عمل کند.

اگر نیاز دارد متخصص دعوت کند و مشورت کند اما در هر حال ناچار است در حالی که جنگ در جریان است، مثل هر رهبر و فرمانده دیگر، تصمیم بگیرد.

اشاره کردم که ما باید از موضع کارگری که درگیر این جنگ است به مسائل نگاه کنیم. وسط اعتصاب نمیشود گفت نمیدانم چه باید کرد باید اول "آنتی دورینگ" را بخوانم یا چند سالی احتیاج به فکر یا استراحت دارم. ما ناچاریم مارکسیسم را در متن خود جنگ بیاموزیم. این امتیاز افسران و تئوریسین های بورژوائی را نداریم که اول در دانشگاه به آن‌ها درس میدهند بعد آن‌ها را به جنگ میفرستند. امیدوارم روزی ما هم این امکان را داشته باشیم. اما تا آن روز مجبوریم مارکسیسم و تئوری را در حال جنگ بیاموزیم. این دیوار البته دو طرف دارد. می‌شود از یک طرف دیوار افتاد و گفت اصلاً فعلاً وقت تئوری ندارم و کور وارد یک جنگ شد و یا گفت تا تئوری را تمام نکنم وارد جنگ نمیشوم. این بالانسی است که رهبری کمونیستی باید بتواند در شرایطی که قرار گرفته است نگاه دارد.

در همین رابطه است که به این نتیجه میرسیم که رهبری کمونیستی یک رهبری میانجی گرانه نیست، جانب دار است. مصلحت گرا نیست، روشن حرف میزند و روشن تصمیم میگیرد. رهبری آینده نگر است و به استقبال مسائل آتی میرود.

رهبری در تعریف پیروزی طبقه کارگر در هر نبرد: جنگ مجموعه‌ای از نبرد ها است. جنگ طبقاتی پرولتاریا هم مجموعه‌ای از نبرد های مختلف است که در جبهه های مختلف و در زمان های مختلف که غالباً مستقل از اراده ما شکل میگیرد است.

رهبری کمونیستی لازم است که در هر یک از این نبردها پیروزی قابل تحقق طبقه کارگر با اتکا به نیروئی که در آن نبرد دارد را خیلی ابژکتیو تعریف کند. مثلاً در بحث سرنگونی جمهوری اسلامی. باید تعریف کند که در هر مقطع با توجه به نیروهای در صحنه از نظر طبقه کارگر سرنگونی چه معنی ای دارد. اگر انقلابی دمکراتیک در جریان است پیروزی طبقه کارگر در این انقلاب دمکراتیک یعنی چه؟

تعریف پیروزی به معنی اعلام موضع در مورد آرزو های مان نیست. باید پیروزی را با توجه به زور و نیروئی که دارید تعریف کنید. درست مانند فرمانده ای که نیروی دشمن و نیروی خود را میبیند و در هر نبرد پیروزی را تعریف میکند. از جمع این نبردها در یک جنگ میشود پیروز بیرون آمد. نمیشود شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را شعار اعتصاب بر سر فلان خواست کرد و بعد هم اعلام کرد که شکست خوردیم. باید هر جا و در هر نبردی، از یک اعتصاب تا یک انقلاب پیروزی را بر اساس نیروئی که میتواند آن را متحقق کند تعریف کرد. موانع عملی و ذهنی تحقق این پیروزی را نشان داد و بخصوص راه عملی و نه خیالی و آرزوها، را پیش پا گذاشت و تلاش کرد که عملی شود.

جدال علیه سبز است، جدال علیه سیاه است، جدال برای دستمزد است، جدال برای اضافه کار است، جدال در متن مسئله ملی است، و جدال برای هر چیز دیگری که هست، در این جدال‌ها پیروزی پرولتاریا، در مقابل پیروزی جنبش های بورژوائی باید تعریف کرد و مانند رهبر و فرمانده هر نبردی دست به کار متحقق کردن آن پیروزی شد. این ما را میرساند به نکته بعدی.

رهبری در به پیروزی رساندن هر مبارزه: رهبری تنها شعار دادن نیست. تنها نوشتن نیست. رهبری عملی یک جنگ یا نبرد است. فعالیت کمونیستی رهبری اش هدایت کننده یک جنگ برای به پیروزی رساندن آن است. شما نمیتوانید بروید در صحنه جنگ و بگویید من مواضع درست را گفتم. باید پیروزی را سازمان داد. مانند یک فرمانده نظامی که میداند باید این یا آن موضع، این یا آن ارتفاع و این یا آن نقطه کلیدی را گرفت و نبرد برای تصرف این مواضع را سازمان میدهد و رهبری میکند، رهبری کمونیستی باید در همه عرصه هائی که درگیر است فرمانده به پیروزی رساندن قدم به قدم آن نبرد باشد.

اشاره کردم که یکی از شکاف های یا ترک های موجود در صف کمونیستی خصلت فردی، ذهنی روشنفکران است. این خصلت در میدان جنگ میتواند رهبری کمونیستی را از یک امر عملی-فکری بی یک امر تماماً ذهنی تبدیل کند. در این صورت رهبری تبدیل می شود به اعلام موضع. اگر به پرسید که در فلان جدالی که طبقه کارگر یا جامعه با آن روبرو بود چه کردید پاسخ اش این است که "گفتم!!!". ما در حزب حکمتیست مجبور شدیم قراری تصویب کنیم که "گفتم" گزارش نیست. کردم، نکردم، میشود، نمیشود و غیره گزارش است.

و بلاخره رهبر حرفه ای است: گفتیم یک پای ثابت فعالیت کمونیستی وجود شبکه انقلابیون حرفه ای است. و گفتیم که حرفه ای بدین معنی نیست که از حزب حقوق میگیرند. به این معنی است که متخصص حرفه شان هستند. و اگر حقوقی از حزب میگیرند به دلیل این تخصص شان است.

و در این رابطه هیچ چیز جای رهبری که فن رهبری بلد است را نمیگیرد. خاصیت هر رهبر عملی کارگری همین است. با تجربه این را می آموزند. اما باید این تجربه را عملی کنند و گسترش بدهند و مهمتر اینکه یاد بدهند.

فصل ۱۱ - فعالیت کمونیستی: روشنگری یا مبارزه؟

جلسات قبل گفتیم فعالیت پایه ای کمونیستی عبارت است از آگاه کردن، متحد کردن و رهبری پرولتاریا در انجام انقلاب پرولتری، و نه انقلاب طبقات دیگر. در مورد جنبه هائی از این فعالیت صحبت کردیم. اینجا و آنجا اشاره کردیم که این فعالیت تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست، بلکه اساساً یک مبارزه است.

جلسه امروز در مورد دو موضوع صحبت خواهیم کرد. یکی روی این سؤال که آیا فعالیت کمونیستی روشنگری است یا مبارزه متمرکز می شویم و دوم از این بحث خود را به این سؤال میرسانیم که چه سازمانی برای این مبارزه لازم است؟

در پاسخ به این سؤال که آیا فعالیت کمونیستی روشنگری است یا مبارزه؟ جواب این است که این فعالیت قطعاً روشنگرانه هست. اما دسته بندی آن بعنوان روشنگری میتواند ما را به نتیجه گیری نادرست برساند. سر از آکادمیسم در بیآوریم. روشنگری قطعاً یک وجه فعالیت کمونیستی است. اما این روشنگری در چارچوب، به عنوان یک جز و در خدمت یک جدال سیاسی معین باید فهمیده شود. اجازه بدهید در این مورد کمی مکث کنیم. دوباره تاکید میکنم که این بحث

هم قاعده‌تاً مفصل‌تر در جزوه فعالیت کمونیستی خواهد بود اینجا من صرفاً مقدمه‌ای به آن بحث را ارائه می‌دهم.

بخش وسیعی از کسانی که خود را چپ یا مارکسیست می‌خوانند غالباً فعالیت کمونیستی، به هر معنی که آن را می‌فهمد، را در روشننگری خلاصه می‌کنند. در بهترین حالت علیه خرافه مبارزه می‌کند، نصیحت می‌کند، حرف‌های حکیمانه می‌زند و غیره و در اغلب موارد حتی این جنگ را هم نمی‌کنند تنها به اعلام موضع و صدور فتواهای سیاسی و تئوریک بسنده می‌کنند. روشننگری را به اعلام موضع خلاصه کرده‌اند. البته از ابزارهای این روشننگری مثل نشریه، کتاب، تلویزیون، رادیو، و امروز سایت و اینترنت هم استفاده می‌کنند. روشن است آن بخشی از این فعالیت که با بورژوازی جنگ فکری می‌کند، کار مفیدی را انجام می‌دهد. جنگ فکری با بورژوازی بخش مهمی از فعالیت کمونیستی است. اما این کار هنوز با تغییر دنیای بیرون، که مضمون و هدف فعالیت کمونیستی است، بسیار فاصله دارد.

ما میتوانیم سال‌ها و سال‌ها روشننگری کنیم و تأثیر قابل اعتنائی در دنیای بیرون خود نگذاریم. همه چیز در دنیای ما به جدال طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی گره می‌خورد. این جدال نه تنها در نهایت بلکه روزمره به سیاست، مبارزه سیاسی، تناسب قوای سیاسی و از آن مهم‌تر به موقعیت ابژکتیو و روزمره‌ای که طبقه کارگر، که قاعده‌تاً موضوع یا مخاطب روشننگری است، در آن قرار دارد گره می‌خورد.

از این بگیری که اگر کارگر بخواهد سرسوزنی از این روشننگری استفاده کند با قوه قهریه بورژوازی، با دستگاه مذهب و ناسیونالیسم و غیره رو به رو می‌شود تا اینکه اصولاً بخش اعظم طبقه کارگر از امکان و فرصت مادی برای استفاده از این روشننگری محروم‌اند. بورژوازی و موقعیت زندگی این را از او دریغ می‌کند.

این چپ تاریخا پیامبران حقیقت بوده‌اند. وظیفه خود را این دانسته‌اند که حقیقت را به مردم ابلاغ کنند. ممکن است حرف غلطی هم نزنند ولی در غیاب یک مبارزه سیاسی و با اتکا به نیروهای ابژکتیو آن مبارزه و آن ابلاغ حقیقت مابسی ثمر یا کم ثمر خواهد ماند و روشننگر حقیقت جوی ما به ایفای نقش حکیم و یا در بهترین حالت نیکوکار اجتماعی محدود می‌ماند.

منظور از روشننگری آگاه کردن طبقه کارگر نسبت به کل خرافه‌ای است که جامعه سرمایه‌داری و تمام ابزارهای تحمیق آن تولید می‌کنند و بعلاوه اتکا به مکانیسم‌هایی که دسترسی به این روشننگری و اتخاذ نتایج عملی آن توسط طبقه کارگر را محدود یا ناممکن می‌کند به اندازه خود این روشننگری اهمیت دارد. موانعی که دسترسی طبقه کارگر به این آگاهی را ناممکن و یا عملی کردن آن را در هر قدم غیر عملی می‌کند. پرسیدن این سؤال که روشننگری یا آگاه کردن با چه موانعی ابژکتیوی روبرو می‌شود و چگونه میتوان آن‌ها را خنثی کرد بخشی از صورت مسئله فعالیت کمونیستی است.

شما نمیتوانید روشننگری موثر را از شکستن دیوار محدود کننده آن جدا کنید. فرق یک آکادمیست با یک فعال کمونیست در همین است. حتی اگر بورژوازی اجازه روشننگری را به شما بدهد، که در جایی مانند ایران نمیده‌د، قابلیت تأثیر گذاری آن توسط موقعیت اجتماعی طبقه کارگر محدود میشود. به اروپا و کشورهایی که

در آن اختناق و استبداد وجود ندارد نگاه کنید متوجه منظور من میشوید. مارکس است که میگوید آگاهی بخشی از ربنای جامعه است و به سیاست و قدرت سیاسی گره میخورد. به زبان ساده نه تنها به دستگاه زندان و پلیس بورژوازی بلکه به کل امکانات بورژوازی و بی امکانی پرولتاریا گره میخورد.

در نتیجه باید از خود پرسیم که این روشنگری یا آگاهگری با چه موانعی روبرو است؟

برای اینکه توضیح دهیم که چرا توضیح و نشر حقیقت کافی نیست. حجم عظیم ضد آگاهی یا خرافه ای که کل این دستگاه بورژوازی تولید میکند را در نظر بگیرید. از مذهب تا دانشگاه، از مدرسه تا تلویزیون و سینما و نشریات اش، همه دستگاه تولید خرافه هستند. دستگاه تولید آگاهی وارونه. دستگاهی که میخواهد به طبقه کارگر حقه کند که این زندگی ات است. کمونیسم تمام شد، مبارزه برای برابری تمام شد، معلوم شده تنها راه سرمایه داری است و برابری و رفاه را باید در چارچوب این سیستم تعریف و محدود کرد. کارگر حق دارد مبارزه کند بشرطی که در چهار چوب سرمایه داری باشد.

و آگاه گری که فکر کند در مقابل این سیستم عظیم جهانی میتواند با چند نشریه به ایستد بازنده است. شما یک نشریه منتشر کنید، بورژوازی ده هزار نشریه منتشر میکند، شما یک ساعت برنامه تلویزیونی داشته باشید بورژوازی در عوض صد کانال تلویزیونی دارد. امکانات، چه از نظر کمیت و چه از نظر جذابیت، به معنی رایج آن، اصلاً قابل مقایسه نیست.

بورژوازی جهانی است، بی بی سی و سی ان ان و همه اینها را دارد. شما امروز اگر از هر کس پرسید سبز در ایران چیست، از آرژانتین تا چین از احزاب چپ اروپائی تا ایرانی همه یک چیز به شما میگویند یک تصویر به شما میدهند.

دستگاه ضد آگاهی بورژوازی ظرف چهار و هشت ساعت دنیا را فرموله میکند که در ایران، از دید منفعت بورژوازی، چه اتفاقی دارد می افتد و این جهان بینی را به جهان بینی همه، از جمله طبقه کارگر، تبدیل میکند. انتشار یک نشریه یا یک تلویزیون اصلاً قادر به مقابله با این سیستم نیست.

در بعد دیگر، هر ناصح و پیامبر حقیقتی فوراً با تکفیر دستگاه مذهب از مسجد و کلیسا تا کنیسه و معبد راهبان روبرو میشود. شما فعالیت کمونیستی را جایی شروع کنید قبل از پلیس اول با آخوند و کشیش و کاهن روبرو میشوید. آن هم نه در سطح جدل روشنگرانه بلکه با تکفیر و با توسل به زور متدین ها.

بعد از این تازه به سرکوب دولت و محدودیت آزادی بیان و غیره میرسید. آزادی بیان ممنوع است. ناصحان حقیقت نمیتوانند حرفشان را بزنند. آدم های خیلی خوبی هستند اما پیامبران حقیقت، نود و نه درصد حرفشان را نمیتوانند بزنند اگر مسجد و کلیسا و معبد کتابهایشان را نسوزانند دولت این کار را میکند.

در کنار این سرکوب و ارعاب دارو دسته های غیر رسمی بورژوازی. بسیج، دارو دسته هائی بورژوازی مسلح. چند نفر یادشان هست که در سال های قبل وقتی، حتی اگر کارگران در کردستان اعتصاب میکردند، حزب دمکرات رسماً از بورژوا حمایت میکرد و کارگران را سرکوب میکرد؟ در تاریخ جنبش کارگری آمریکا، این دو دسته های مسلح بورژوازی بیش از پلیس در سرکوب، ترور و

ار عاب فعالین طبقه کارگر نقش بازی کرده و میکنند.

بورژوازی همیشه آدمهای مسلح خودش را سازمان میدهد. قبل از اینکه پای دولت به میان برسد بخش زیادی از کارگران مبارز و چپی و کمونیست را همین دار و دسته های مسلح خود صاحب کار سرکوب میکنند.

تازه اینها تنها ابزار های سرکوب فکری است. انقیاد اقتصادی طبقه کارگر مواعی به همین جدیت را در مقابل روشنگری قرار میدهد. بورژوازی طبقه کارگر را از نظر اجتماعی و انقیاد اقتصادی در موقعیتی قرار میدهد که ضرورت کار برای معیشت را تبدیل به سدی در مقابل فعالیت روشنگرانه میکند.

شما چگونه میتوانید از کارگری که روزی پانزده ساعت کار میکند انتظار داشته باشید که کاپیتال که هیچ نوشته‌های من و شما را بخواند؟ مانیفست را بخواند، کمونیسم را به عنوان یک علم یاد بگیرد؟

کارگری که پانزده ساعت کار میکند باید دو ساعت هم از خواب اش بزند با رفاقیش جلسه بگیرد، کتابی بخوانند و فرصت رسیدن به فرزندان و خانواده اش را صرف این کار کند؟ چند نفر از ما اگر در چنین موقعیتی قرار بگیریم این کار را میکنیم؟ بخشی از رهبران کمونیست کارگر البته این کار را میکنند اما آنها قهرمانان واقعی و گمنام زمانه ما هستند و تعدادشان، به نسبت جمعیت کارگری، محدود.

محدودیت‌های فرهنگی بعد دیگری از این موانع است که بورژوازی طبقه کارگر را در آن حبس میکند. مارکس میگوید فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه است. در همه نظام های طبقاتی چنین است. بورژوازی با تمام امکانات خود با استفاده از پیشرفته‌ترین دست آورد های بشری فرهنگ خود را به جامعه خفته میکند. تصویر خود از دنیا را به تصویر کل جامعه از دنیا تبدیل میکند. طبقه کارگر هم جزئی از این جامعه است و فرهنگ حاکم بر آن جزئی از این فرهنگ. اینکه در زندگی طبقه کارگر این فرهنگ روزمره در تناقض با نیازهای او قرار میگیرد مساله مهم دیگری است که بعداً به عنوان یکی از اهرم‌های مقابله با بورژوازی به آن خواهیم پرداخت. اما طبقه کارگر هدف اصلی و قربانی اصلی فرهنگ بورژوازی است.

کارگر، بنا به تعریف مارکس، تمام زندگی‌اش گذراندن از امروز به فردا است. طبقه کارگری که بنا به تعریف هر روز باید از نو نیروی کارش را بفرشد و هر روز ممکن است بیکار شود و در دنیای کار طاقت فرسا و زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی جهنمی گیر کرده است، بیش از هر چیز دنبال آفیون است. مذهب و ناسیونالیسم بخشی از این آفیون‌ها هستند، کل دنیا و انتظار از دنیایی که بورژوازی در مقابل او قرار میدهد آفیونی از همین قبیل است. آفیونی که از تلویزیون، از مدرسه، از موقعیت خود در جامعه میگیرد.

مثلا تصویر کارگر از زن همان است که جامعه بورژوائی به او میدهد. زن خانه دار در زندگی طبقه کارگر جزئی از پروسه تولید سرمایه داری است. سرمایه دار قیمت نیروی کار کارگر را بر اساس قیمت مواد خام نیاز برای باز تولید کارگر حساب میکند. آن کس که این مواد خام را به غذا یا مواد قابل مصرف تولید میکند غالباً زن خانه دار است یا فرض سرمایه دار این است که زن خانه دار کارش این

است. در نتیجه کارگر برای باز تولید نیروی کار خود، برای اینکه فردا بتواند سر کار برود به یک برده بی مزد در خانه، به یک همخوابه برای تولید مثل احتیاج دارد.

بورژوازی کارگر را در این موقعیت قرار میدهد. در این دنیا فضا برای جا گیر شدن یا مطلوب شدن تبلیغات مذهبی و بورژوائی در مورد فرودستی زن، ایده زن فرمانبر پارسا، جا پیدا میکند، فضای پذیرش پیدا میکند. افیونی دیگر برای توجیه موقعیت کنونی زندگی. این تنها یک نمونه است. میتوان همین را به رابطه کارگر با خود و فرزندانش تسری داد.

سؤال دیگر این است که این پروسه آگاه گری یا روشنگری چند سال طول میکشد؟ کی ثمر میدهد؟ باید توجه کرد که اولاً مارکسیسم علم است و هر کس باید آن را بیاموزد و در ثانی بالاخره چند سال طول میکشد که فعالیت روشنگرانه این علم را به کارگر بیاموزد؟

برای یک کارگر چند سال تحقیق و تفحص لازم است تا متوجه کل سیستم سرمایه داری شود؟ پاسخ به همه خرافاتی که بطور دائم در ذهن طبقه کارگر میکارند را بیاید؟

اگر فعالیت کمونیستی را تنها به یک امر روشنگرانه ترجمه کنیم آنوقت در دنیای ما عمر کارگر، اگر اعدام نشود یا زندانی یا بیکار نشود، به تسلط بر این علم کفاف نمیدهد.

مارکسیسم، مانند هر علم دیگری آموختنی است. مارکسیسم را همان قدر می شود سینه به سینه و ارثی به کسی تحویل داد که فیزیک یا پزشکی را میشود. آگاهی آموختنی است ارثی نیست. سینه به سینه منتقل نمیشود. من و شما هر چقدر مارکس را بخوانیم نمیتوانیم آن را سینه به سینه به فرزندمان یا همکارمان منتقل کنیم. نمی توانیم مارکس را به بچه هایمان انتقال بدهیم. هر کس باید خود مارکسیسم را بیاموزد همانطور که فیزیک دان باید فیزیک را بیاموزد. کارگری که بیست سال یاد گرفته وقتی از دنیا می رود، نسل جدید کارگر باید دوباره از صفر شروع کند. چگونه میتوان این دور باطل را تمام کرد؟

میخواهم بگویم که تبدیل کردن مبارزه کمونیستی به یک فعالیت آموزشی به همه این تناقضها بر میخورد. انتها ندارد و انقلاب سوسیالیستی را موقوف به محال میکند.

اینها البته تنها گوشه هائی از موانعی است که روشنگری صرف با آن روبرو میشود. در نتیجه پیغمبر حقیقت بودن جواب معضلات فعالیت کمونیستی را نمی دهد. بحث من مطلقاً کم قدر کردن کار روشنفکران یا روشنگری نیست. در دنیای پر از حماقت ما، دست هر روشنفکر یا روشنگری که علیه خرافه می ایستد را باید فشرد. روشنگری جزئی از فعالیت کمونیستی است اما فعالیت کمونیستی تفسیر نیست. تلاش سازمان یافته برای تغییر است.

نکته این است اگر بخواهید در چارچوب اهداف فعالیت کمونیستی روشنگری کنیم باید راه مقابله با ارتش جهل، زور و زر را داشته باشید.

فصل ۱۲ - چشم اسفندیار سرمایه دار - نقطه قدرت کمونیسم

در مقابل کل دستگاه قدرتمند بورژوازی برای تضمین تفرقه در صفوف طبقه کارگر با اتکا به خرافه و زور، این سیستم در مقابل کمونیسم چشم اسفندیاری دارد که کل این سیستم را در مقابل فعالیت کمونیستی آسیب پذیر میکند. این چشم اسفندیار خود پروسه تولید سرمایه داری و نفس کار و زندگی طبقه کارگر است. پروسه و زندگی ای که مثل مغناطیس آهن کمونیسم را می قاپد و سرمایه داری در مقابل آن بشدت آسیب پذیر است.

در جامعه سرمایه داری یک چیز قابل تعطیل کردن نیست. پروسه تولید سرمایه داری، پروسه سود بری سرمایه و درگیری بلاانقطاعی که این پروسه میان کارگر و کارفرما در هر لحظه از پروسه تولید و در هر لحظه از زندگی کارگر حاکم میکند است. درگیری در اشکال بسیار کنکرت، بر سر دستمزد، ساعت کار، مطالبات کارگران و این سؤال ساده چرا حاصل کار من گیر کسی می آید که هیچ نقشی در تولید ثروت ندارد؟ سؤالی که نقطه شروع آگاهی به جامعه طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی است. هیچ درجه ای از سرکوب و اختناق این رویارویی، این مبارزه گاه آشکار و گاه پنهان را از میان نمیرد. این کشاکش همزاد سرمایه داری است و تنها با از میان رفتن سرمایه داری خاتمه می یابد.

مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی در محیط کار، در محیط باز تولید نیروی کار (محل زندگی) تقابل دائم دو طبقه در تمام لحظات زندگی اجتماعی منطق جامعه ماست. مبارزه ی طبقاتی ای که مانیفست به آن اشاره میکند. مبارزه ای بلاانقطاع گاه آشکار و گاه پنهان. از دندان قروچه کارگر در مقابل کارفرما تا اعتصاب و تا قیام پرولتری را در برمیگیرد.

این دنیا، دنیایی که کارگر در آن کار میکند، تجربه ای که کارگر در هر لحظه از زندگی و کارش میکند و سؤالاتی که چه در ذهن اش و چه در مبارزه اش پیش می آید پاسخ کمونیستی را می بلعد. به شرطی که فعال کمونیستی آنجا حاضر باشد. به شرطی که روشنگر کمونیست ما خود را به این زندگی، سؤالات و سؤال کنندگان آن معطوف کند. اینجا زندگی کل سیستم عظیم تبلیغات و سرکوب سرمایه داری را دور میزند یا دامنه عمل آن را محدود میکند، بهترین امکان برای خنثی کردن خرافات بورژوائی را بدست میدهد.

اگر دستگاه کوچک تبلیغات کمونیستی، در قیاس با دستگاه عظیم بورژوازی، مخاطب، موضوع و تمرکز خود را این دنیای کارگری قرار دهد هر ساعت آن به اندازه هزاران ساعت تبلیغات بورژوازی نفوذ خواهد داشت. اما چنین دستگاه تبلیغاتی وقتی میتواند این کار را انجام دهد که پشتش به شبکه کارگران کمونیست باشد. تبلیغات اش در هر سطحی فشرده و ارتقا یافته تبلیغات های محلی باشد و از آن ها تغذیه کند. در غیر این صورت تبلیغات کمونیستی و روشنگری ما تبدیل به انشاهائی می شود که باید در خلوت خود در مورد فوائد گوسفند بنویسیم، حتی اگر یک گوسفند هم در زندگی ندیده باشیم.

اگر در این دنیای کارگری فعالیت کنید آنوقت هر کارگر ناراحت مبلغ شما، تکثیر کنند نشریه شما، مبلغ برنامه تلویزیونی و سایت شما خواهد بود. و پرتیراژترین نشریه، پربیننده ترین برنامه تلویزیونی و یا سایت را خواهید داشت. و این تنها راه فایق آمدن بر امکانات عظیم بورژوازی است.

این فعالیت کمونیستی هم سراسری است و هم محلی. چنین فعالیت کمونیستی از یک مرکز غیبی و یا محدود قابل انجام نیست. این فعالیت بشدت بر فعالیت محلی اتکا دارد. باید بتواند در هر چارچوب جغرافیایی به سؤالات و معضلات کارگران در آن محدود جواب بدهد، راه نشان بدهد، تاکتیک برای مبارزه پیش بگذارد و نشان دهد که کمونیسم جواب کل مسائل طبقه کارگر است. از خرد تا کلان. هر مرکزی همانقدر میتواند بر این ارابه زندگی کارگری سوار شود که ما به از خود را در سطح پایین تر خود داشت باشد. در غیر این صورت تبلیغات ما برد محدودی خواهد داشت و تاکتیک های ما به عبارات حکیمانه کلی تقلیل پیدا خواهد کرد.

در چنین پروسه ای است که کارگر ظرف یک روز میتواند به اندازه چند سال مارکسیسم را جذب کند. در تجربه زندگی و مبارزه در دنیای کارگری کارگر با سرعت بیشتر و بیش از هر جا کمونیسم را میشناسد، متحد و آگاه میشود، رهبران اش را میشناسد، به آنها توکل میکند. و همان صحنه ای را خلق میکند که ده روزی که جهان را لرزاند توصیف میکند.

در خلال چنین پروسه ای است که طبقه کارگر طبقات دیگر را میشناسد، نتنها از پیروزی ها بلکه از شکست هایش می آموزد، اهمیت اتحاد سراسری را میبیند و حقانیت کمونیسم را درک میکند. حتی اگر در مبارزه ای به راهی که فعالین کمونیست پیش گذاشته اند گوش ندهد و شکست بخورد برمیگردد و میگوید کمیته کمونیستی کارخانه حق داشت. این پیروزی عظیمی برای فعالیت کمونیستی است.

این فعالیت البته با فعالیت جنبش ها و کسانی که فکر میکنند فعالیت کمونیستی یعنی فعالیت ضد رژیمی فرق دارد. فعالیت ضد بورژوازی، ضد کار فرما، از سطح کارگاه چند نفره تا سطح جامعه بیشتر از هر چیز محمل خود آگاهی طبقه کارگر است.

یکی از دوران های درخشان فعالیت حزب کمونیست ایران در اواخر دهه شصت و هفتاد شمسی در ایران است که این حزب تبدیل به سخنگوی بخش عظیمی از کارگران کردستان شد. در آن سالها هر کارگر کردی بنا به تعریف طرفدار حزب کمونیست ایران بود. رفقانی که درگیر بوده اند میدانند حزب کمونیست و کومه له در آن زمان بر عمیق ترین ارتباط را با همه کانون های کار و زندگی کارگری، که بخش مهمی از آن ها معطوف به کارگران فصلی بودند، متکی بود. تفاوت کومه له قبل از کنگره دو حزب کمونیست که در آن بحث های کمونیسم کارگری مطرح می شود و کومه له بعد از کنگره دو (و کنگره پنجم کومه له) در ایجاد این تغییر عمیق در سبک کار و نحوه فعالیت در محل کار و زیست طبقه کارگر بود. حتی اگر به تجربه حزب توده نگاه کنید همین واقعیت را میبینید.

بر متن چنین رابطه ای است که تازه در دوره های تحول انقلابی و تلاطم های اجتماعی به قول لنین کارگر در هر روز به اندازه ده سال چیز یاد میگیرد. این یاد گیری در دوره انقلابی حقیقت دارد اگر حزبی داشته باشید که بخش انتگره کار و

زندگی و مبارزه طبقه کارگر باشد. در غیر این صورت حتی در دوره های انقلابی هم پخش حقیقت دردی را دوا نخواهد کرد.

از زمان افلاطون که فکر میکرد مدینه فاضله اش را میتواند با اتکا به روشن شدگان بنا بگذارد و از سوسیالیسم تخیلی که فکر میکرد میتوان با ارشاد و سازمان دادن آلترناتیو روشن شدگان در کنار نظام تولیدی کنونی از دنیای فقر و بندگی نجات پیدا کرد فاصله زیادی گرفته ایم. اما هنوز آن توهمات بجای خود باقی است.

فصل ۱۳ - کمیته های کمونیستی و حوزه های حزبی

موضوع بعدی که به آن میپردازیم این است که سازمان مناسب برای فعالیت کمونیستی چیست؟

قبلاً اشاره کردیم که در سطح عمومی فعالیت کمونیستی یک جدال، یک مبارزه و یک فعالیت سیاسی است و ابزار دخالت در سیاست حزب است. گفتیم که با همه اهمیتی که هر نوع اتحاد و سازمان در طبقه کارگر دارد این فعالیت خاص توسط یک سازمان خاص قابل انجام است. اتحادیه، سندیکا، شورا، مجمع عمومی، صندوق تعاون و ... با همه اهمیتی که در اتحاد طبقه کارگر دارند نمیتوانند فعالیتی را انجام دهند که نیازمند نوع دیگری از اتحاد در طبقه کارگر است. و این اتحاد، اتحاد کمونیستی است. حزب کمونیستی که میتواند تکلیف سرمایه داری را روشن کند.

اما این در سطح عمومی است. سؤالی بعدی که باید از خود کرد این است که اساس این فعالیت در محل چیست؟ آیا هر عدهای جمع شوند و اسم خود را حزب بگذارند قادر به انجام اینکار خواهند بود؟ یا این حزب باید به یک فونکسیون یا کارکرد پایه‌ای در طبقه کارگر متصل باشد و بر آن استوار باشد؟

در فرهنگ سیاسی معمولاً به این فونکسیون نام سلول پایه را داده اند. اما این نام گذاری گرچه ابعادی از واقعیت را در سطح سازمانی نشان میدهد در سطح عملی اغتشاشاتی به وجود آورده است.

در یک سطح سلول پایه حزب را میتوان حوزه تعریف کرد. بالاخره میتوان تصور کرد که حوزه حزبی پایه‌ای ترین جایی است که اعضای حزب در آن جمع میشوند. به هر حال این نوع تعریف از سلول معطوف به آرایش است که درست هم هست و البته اشکال دیگری نظیر خانه حزب و غیره را هم می‌شود وارد این تصویر کرد. به هر حال این سلول چه حوزه باشد و چه خانه حزب. مبنای تعریف سازمان حزب است.

اما عدم توجه به چارچوب سازمانی و نه کارکردی این تعریف سنتا، در تاریخ اخیر کمونیسم، سازمان حزب را از فونکسیون اساسی فعالیت کمونیستی که رهبری طبقه کارگر است و همچنین از مکانیسم های این رهبری جدا کرده است و حزب را تبدیل به جمع هر عدهای کرده است که آروزی رهبری طبقه کارگر را دارند اما فاقد پایه‌ای ترین سلول اعمال این رهبری هستند.

حوزه اعضا بخصوص در دوران اختناق میتواند بخش مهمی از سازمانی هر حزب کمونیستی باشد. اما تحزب کمونیستی و فعالیت کمونیستی چیزی فراتر از حوزه و خانه حزب است. فعالیت کمونیستی جایی جاری و مؤثر است که نوع دیگری از سازمان برای فعالیت کمونیستی وجود دارد. سازمانی که پایه‌های ترین کارکرد فعالیت کمونیستی را در خود منعکس میکند. بالاخره سلول پایه ساختمان بدن هر حیوانی است. اما ده میلیون سلول را هم که جمع کنید هنوز یک حیوان یا یکی از اعضای بدن آن حیوان را ندارید. موجودیت یک حیوان معطوف به وجود کارکردی است که متمایز از کارکرد یک سلول است. در مورد حزب و فعالیت کمونیستی هم همین شباهت را میتوان برقرار کرد.

ایده حوزه سلول پایه‌ای در فعالیت کمونیستی به پروسه استاندارد کرد حزب بلشویک، بعد از تصرف قدرت سیاسی و بعداً به پروسه استاندارد کردن سازمان‌های تابع انترناسیونال سوم برمیگردد. این دسته بندی گرچه در یک سطح درست است اما وقتی جایگزین کارکرد پایه در فعالیت کمونیستی می‌شود نشان از اولین بارقه های تئوریزه کردن جدائی کمونیسم از طبقه کارگر است. روندی که نئین در دوره آخر عمر خود نسبت به آن هشدار میدهد.

به هر صورت، وقتی که به تاریخ تنها انقلاب پرولتری پیروزمند دنیا، یعنی انقلاب اکتبر نگاه میکنید و به حزبی که این انقلاب را سازمان داد دقت میکنید متوجه می‌شوید که قبل از پیروزی انقلاب بحثی از حوزه ها نیست. تاریخ سازمانی حزب بلشویک به تاریخ کمیته های آن، کمیته باکو، کمیته وایبورگ، کمیته پوتیلف و غیره برمیگردد. این کمیته های، در دوره اختناق سازمان ثابتی از اعضا را زیر دست خود ندارند. کارگران و کمونیست های زیادی اعضا و جوارح این کمیته ها هستند اما سلول پایه‌ای بنام حوزه را ندارند و ما جایی نمیتوانیم از نقش چنین حوزه هائی ردی پیدا کنیم.

در نتیجه تشخیص تفاوت میان سلول پایه سازمانی حزب و سلول پایه فعالیت کمونیستی مهم است. این نکته را در معرفی ایده کمیته های کمونیستی به تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده ایم.

سلول پایه سازمان حزبی یعنی اینکه اعضای یک حزب چگونه بهم متصل می‌شوند. این سلول قطعاً چیزی مانند حوزه یا خانه حزب است. اما سلول پایه فعالیت کمونیستی نمیتواند حوزه یا جمع اعضای حزب در یک محل باشد. سلول پایه کارکردی حزب، یعنی آگاهگری، متحد کردن و رهبری طبقه کارگر در چار چوبی که اینجا راجع به آن صحبت کردیم و در محیط معین توسط جمع اعضا قابل انجام نیست.

عضویت در حزب کمونیستی و یا در فعالیت کمونیستی باید ساده باشد. باید بتواند هر کارگر و هر کمونیستی که خود را در اهداف این فعالیت شریک میداند و میخواهد در قالب آن کاری بکند را متحد کند. اما فونکسیون پایه فعالیت کمونیستی از چنین جمع علاقمندانی ساخته نیست.

اگر این تفکیک را قائل نشویم آنوقت به جای سازمان دادن این فعالیت کمونیستی میرسیم به درست کردن جمع ها و هسته هائی که کاری از آنها ساخته نیست. عملاً کارشان به روشنگری و پخش حقیقت محدود می‌شود که البته بد نیست اما جواب معضل ما نیست.

به این معنی بحث کمیته های کمونیستی در مقابل حوزه کمونیستی یا هر سازمان دیگری از اعضا قرار نمیگیرد. حوزه کمونیستی جمع آدمهای کمونیست است. کمیته کمونیستی جمع آن کمونیستهایی است که میتوانند اجرای آن فونکسیون پایه‌ای در فعالیت کمونیستی را در یک جایی تضمین کنند. کمیته های کمونیستی مجبورند برای انجام کار خود سازمان های پایه اعضای خود، مانند حوزه، را ایجاد کنند.

بحث سازمان دادن فعالیت کمونیستی را باید از بحث سازمان دادن کارکرد پایه‌ای آن شروع کرد نه از بحث آرایش. از سر آرایش میتوان اشکال بسیار متنوعی را در دوره های مختلف و با توجه به شرایط بوجود آورد. جایی این سازمان حوزه است، جایی خانه حزب، جایی واحد کشوری در خارج کشور، جایی هسته و غیره و غیره. آنچه این اشکال را موجه میکند وجود فونکسیون فعالیت کمونیستی، یعنی کمیته های کمونیستی است. اشکال مختلف سازمان پایه اعضای حزب هیچکدام فی النفسه غلط نیستند. آنجا غلط می‌شود که آن را جای آن سازمانی قرار دهیم که قرار است فعالیت کمونیستی، در ابعادی که اینجا به آن‌ها پرداختیم، را انجام دهند.

برای اینکه بدانیم فعالیت کمونیستی پایه در جایی انجام میگیرد یا نه باید نگاه کنیم که اتحاد و سازمان این فعالیت، یعنی کمیته های کمونیستی وجود دارند یا نه. ندیدن این واقعیت بخشی از انعکاس جدائی کمونیسم از طبقه کارگر و فونکسیون های پایه آن است. انعکاس فرمالیسمی که است که بخش وسیعی از آنچه خود را کمونیست میداند در آن اسیر است یا به آن نیاز دارد. همه چیز برایش آرایش است و کارکرد که به پایه آن کارکرد که طبقه کارگر است اصولاً نیازی ندارد.

از نظر ما سلول پایه فعالیت کمونیستی کمیته کمونیستی است. جایی که کمیته کمونیستی وجود ندارد، آنجا فعالیت کمونیستی هنوز به شیوه سازمان یافته وجود ندارد. هر تجمعی از اعضا هم وجود داشته باشد مانند موجودات تک سلولی یا چند سلولی در اقیانوس هستند که دست و پا و سر ندارد. هزار بار گفته ایم که بچه شیر از همان بچگی شبیه شیر است. بچه شیر شبیه یک موجود تک یاخته ای نیست، بچه شیر، شیر است گیرم که بچه باشد.

کمیته های کمونیستی ناچارند جغرافیایی باشند، کمیته علی العموم معنی ندارد. کمیته کمونیستی معطوف به کارخانه، محله، شهر و غیره است. بلاخره به یک جغرافیا معین مربوط است. قبلاً اشاره کردیم که امر رهبری کردن و متحد کردن طبقه کارگر، در پایه‌ای ترین سطح یک رهبری محلی است. نمیتواند باشد. نمیتوان از آرژانتین برای کارگران ذوب آهن تاکتیک تعیین کرد. کمیته های ذوب آهن و یا راه آهن مسئول سازمانیابی، اتحاد و رهبری طبقه کارگر در آن محیط هستند.

روشن است که ابعادی از مبارزه بیرون از این جغرافیا قرار میگیرند فقط با ذوب آهن نمیشود انقلاب کرد. آنوقت پای کمیته های با دایره عمل جغرافیایی وسیعتر به میان می‌آید تا سطح حزب کشوری که خود البته یک سازمان جغرافیایی است.

فصل ۱۴ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در جنبش‌ها و در میان طبقات دیگر

از ابتدای این بحث ما تمام تأکیدمان بر این بود که فعالیت کمونیستی راجع به متشکل کردن طبقه کارگر برای انقلاب پرولتری است. فعالیت کمونیستی درباره متشکل کردن مردم یا دانشجویان یا روشنفکران یا آدم‌های ناراضی نیست. راجع به طبقه کارگر به معنی اخص آن است و این پایه هویتی ماست.

ولی آیا این تأکید به معنی آن است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی به جنبش‌های دیگری که توده وسیعتری را (که کارگر هم غالباً جزو آن است) یا جنبش‌هایی که در مضمون سوسیالیستی نیستند ربطی ندارد؟ پاسخ قطعاً منفی است. بدون تعریف دقیق و دخالت طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی در این جنبش‌ها، اگر بخواهم از استعاره اول این بحث استفاده کنم، ساختمان بی درو پنجره، بی آب و برقی را میماند که یا قابل سکونت نیست و یا در هر حال ساختمان درستی نیست. بحث ما کم ارزش کردن جنبش‌های دیگر نیست، بحث قرار دادن هر کدام از این مولفه‌ها در جای خود است.

نه طبقه کارگر در مبارزه موجود در جامعه تنهاست و نه جنبش کمونیستی تنها جنبشی است که در جامعه مشغول مبارزه برای زندگی بهتر یا دنیای بهتری است. این بحث به قدمت مانیفست کمونیست است که یک فصل خود را به توضیح این واقعیت اختصاص داده است.

جنبش‌های حق طلبانه و یا آزادی خواهانه غیر سوسیالیستی نه تنها در جامعه کم نیستند بلکه به وفور وجود دارند. این جنبش‌ها در بسیاری از اوقات در این حق طلبی و یا آزادی خواهی با طبقه کارگر و با فعالیت کمونیستی شریک هستند. تفاوت جنبش کمونیستی طبقه کارگر از این جنبش‌ها در رابطه‌ای که جنبش کمونیستی با نفس وجود جامعه سرمایه داری دارد است.

انسان‌ها در جامعه الزاماً برای خواست سوسیالیستی به حرکت در نمی‌آیند. جنبش‌های دیگری را شکل می‌دهند. مثلاً جنبش‌های زن. جنبش‌های خلاصی فرهنگی علیه عقب ماندگی و ارتجاع مذهبی، جنبش دفاع از حق کودک، جنبش دفاع از حق پناهندگان، جنبش ضد مذهبی و بی‌خدائی، جنبش‌های دفاع از آزادی‌های سیاسی و فرهنگی، جنبش دهقانان علیه فئودالیسم، جنبش علیه مجازات اعدام، جنبش دفاع از محیط زیست یا حتی جنبش‌های سرنگونی رژیم و غیره و غیره.

وقتی می‌گوییم این جنبش‌ها سوسیالیستی نیستند، و جنبش‌های دمکراتیک هستند به این معنی است که تحقق مطالبه آن‌ها در مضمون نیازمند برانداختن سرمایه داری نیست، در چارچوب سرمایه داری هم قابل تحقق هستند. به جوامع غربی اگر نگاه کنیم می‌بینیم که بسیاری از این خواست‌ها متحقق شده‌اند. این تفاوت ماهوی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر با این جنبش‌ها است. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه داری قابل تحقق نیست.

جنبش برابری حقوقی زن و مرد را در نظر بگیرید. وقتی می‌گوییم این جنبش سوسیالیستی نیست، دمکراتیک است یعنی پیروزی آن الزاماً کار مزدی را بر نمی‌آورد.

اندازد. اینکه بورژوازی فعلاً در جایی به نفع اش نیست این برابری را تأمین کند، موضوع دیگری است. این جنبش به معنی لغو کار مزدی و یا برداشتن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید نیست. بخش مهمی از نیروهای این جنبش در مقابل جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هستند. بورژوا هستند.

یا جنبش برای آزادی های سیاسی، آزادی تشکل و غیره را در نظر بگیرید. اینها همه میتوانند در چارچوب سرمایه داری هم متحقق شوند. توده‌ای که به این جنبش ها جذب می‌شود برای این امر به میدان آمده اند. پیروزی این جنبش ها به نفع طبقه کارگر است، زندگی، مبارزه و اتحادش را ساده‌تر میکند. اما نفس کارگر بودن، ود در نتیجه بورژوا بودن را زیر سوال نمیبرند.

آیا چون موضوع فعالیت کمونیستی طبقه کارگر است به معنی است که مثلاً دانشگاه ها دیگر مهم نیستند؟ اینطور نیست. ما جای دیگری گفتیم که دانشگاه ها، بویژه در کشورهایی نظیر ایران، یکی از حلقه های مهم در مبارزه سیاسی طبقه کارگر هستند. دانشگاه ها از کانون های مهم اند که هم میتوانند علیه طبقه کارگر نقش بازی کنند و هم برعکس در خدمت انقلاب پرولتری طبقه کارگر باشند.

گفتیم روشنفکران یکی از عواملی هستند که نقش مهمی در آگاهی کمونیستی طبقه کارگر، در جدال فکری علیه بورژوازی ایفا میکنند. روشنفکران جامعه اساساً در دانشگاه بار می‌آیند. در کارخانه فرصت چندانی برای چنین کاری وجود ندارد. جلب این روشنفکران به کمونیسم و فعال کردن آنها برای مبارزه کمونیستی مهم است.

جنبش رهایی زن، توضیح دادم که جنبش رهایی زن جزء لاینجزای مبارزه طبقه کارگر است که نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند. حتی در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر دفاع از حق زن در مقابل همه خرافاتی که بورژوازی علیه زن باز تولید میکند و مقابله با همه آن تولیدات ضد آگاهی ای که بورژوازی در جامعه تولید میکند جز مهم مبارزه کمونیستی است.

همینطور جنبش خلاصی فرهنگی. بلاخره جوان ایرانی، اعم از کارگر یا غیر آن، میخاهد همان قدر از نعمات زندگی فکری و معنوی دنیا برخوردار باشد که هرکسی دیگر در اروپا برخوردار است. این جدال علیه عقب ماندگی به نفع طبقه کارگر است، طبقه کارگر در آن ذی نفع است.

رهبر کمونیستی در یک کارخانه نمی تواند به گسترش خرافه و عقب ماندگی فرهنگی، که قربانی اول و مهم آن طبقه کارگر است، بی تفاوت باشد و بگوید این به کارگر مربوط نیست. نمیتواند به ستم بر زن بی توجه بماند و بگوید این به کارگر مربوط نیست. ستم بر زن مبنای مهمترین شکاف و تفرقه در طبقه کارگر است که درست از وسط آن را نصف میکند. یا نمیتواند به آن چیزی که در دانشگاه ها میگذرد به سطره دست راستی گری و فاشیسم فکری در دانشگاه بی تفاوت باشد. همانطور که نمیتواند به توده وسیعی از زحمتکشانی که دست و پا میزنند، بیکارند، یا به کارگران بیکار، زحمتکشان شهری، جمع وسیع تهیدستان شهری یا روستایی بی تفاوت بماند.

کل تأکیدی که ما بر این حقیقت مهم گذاشتیم که مرکز و موضوع فعالیت کمونیستی اساساً فعالیت در درون طبقه کارگر است، به معنی این نیست که نسبت به این

بخش‌های جامعه و اعتراضات آن‌ها می‌توان یا باید بی تفاوت ماند. تفاوت بحث ما با کمونیسم بورژوازی این است که بیرون طبقه نشسته و نگاه میکند که وظایفش در قبال طبقه کارگر چیست، جنبش کمونیستی در طبقه کارگر است و نگاه میکند که چه رابطه‌ای را باید میان خود و سایر جنبش‌ها برقرار کند. از این موضع متوجه میشود که طبقه کارگر باید پیش‌تاز و رهبر همه این مبارزات باشد. منتهی باید پیروزی در هر کدام از اینها را از سر منفعت خود تعریف کند.

صرف نظر از اینکه سوسیالیسم نجات از کلاً هر نوع استثمار و سرکوب است، حتی از نظر منفعت اقتصادی هم بگیرید، برابری زن و مرد به نفع طبقه کارگر است. به دلایل خیلی روشنی حقوق زن و مرد را مساوی اعلام میکند، زن خانه دار را شاغل اعلام میکند و یا به او بیمه بیکاری بدهند، بلاخره زندگی را راحت تر میکند و به زن کارگر، به نصف طبقه کارگر اجازه مبارزه مؤثرتری را میدهد.

جنبش سرنگونی رژیم، به شکل انقلابی و غیر انقلابی آن فعلاً کاری نداریم ولی سرنگونی جمهوری اسلامی، چه در شکل انقلابی یا غیر انقلابی آن به معنی انقلاب سوسیالیستی نیست. انقلابات همگانی همه از این دست هستند. مثل زمان شاه که در نتیجه آن انقلاب آزادی‌های وسیع دمکراتیک، آزادی تشکل، برای یک دوره ای بوجود آمد.

این جنبش‌ها و این مبارزات هر چند مستقیماً سوسیالیستی نیستند ولی مستقیماً به مبارزه طبقه کارگر مربوط هستند و مستقیماً بر روی مبارزه طبقه کارگر تأثیر می‌گذارند. طبقه کارگر، کمونیستها و فعالیت کمونیستی مجبور است با اینها درگیر باشد. اینها هم یکی از ابزارها و یکی از کانالهای بسیار مهم در امر آگاهگری و متحد کردن و رهبری طبقه کارگر هستند.

در نتیجه در رابطه با این جنبش‌ها و این حرکات باید نکاتی را در نظر داشت:

۱ - مبارزه روزمره طبقه کارگر، بجز در دوره‌های انقلابی، خود در این قالب‌ها ظاهر میشود. مبارزه برای آزادی تشکل، مبارزه برای برابری حق زن و مرد، برای دستمزدها، علیه زدن خدمات اجتماعی و غیره. اعلام اینکه این مبارزات در جامعه ربطی به طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی آن ندارد نه تنها تیری به پای طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی است بلکه طبقه کارگر را در همان مبارزه روزمره هم به پیروزی نمیرساند.

گفتیم که یک محمل، یک کانال مهم آگاه و متحد شدن طبقه کارگر تجربه است و یک بُعد مهم از تجربه، تجربه روزمره از زندگی در کارخانه و در مقابل سرمایه دار است و بعد دیگر تجربه در ابعاد اجتماعی است. در این تجربه است که طبقه کارگر تفاوت خود با جنبش‌های دمکراتیک را می‌شناسد.

فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر باید پیش‌تاز، مبتکر و رهبر این مبارزات، سازمانده این حرکات باشند. این حکمی است که از مانیفست تا خطبیه مارکس به کمیته مرکزی جامعه کمونیست‌ها در مورد انقلابات ۱۸۴۸ و لنین از چه باید کرد و دو تاکتیک تا تزه‌های آوریل و چپ روی و از اولین نوشته‌ها تا آخرین نوشته‌های منصور حکمت بر آن پای فشرده شده است.

۲ - جنبش‌ها و اعتراضات همگانی بدون بر و برگرد فضا را برای انواع ناسیونالیسم و پوپولیسم، از انواع سکولار تا مذهبی و از شرق زده تا غرب زده،

باز میکند. بورژوازی و جنبش‌های بورژوائی با نشان دادن منافع مشترک طبقات و جنبش‌های مختلف سازش طبقاتی، حل کردن طبقه کارگر را در این جنبش‌ها موعظه میکند و خرافه تولید میکند. نفس وجود این جنبش‌ها و اعتراضات همگانی و درگیر بودن طبقه کارگر (غالباً در شکل احاد کارگری) طبقه کارگر را بشدت در این عرصه آسیب پذیر میکند.

اینجاست که سیاستی که مارکس و انگلس، لنین و بعداً حکمت روی آن پای میفشارند و به عنوان رکن اساسی سیاست کمونیستی تصویر میکنند پا پیش میگذارند. این سیاست این است که به از هر قدم که فعالیت کمونیستی در این عرصه‌ها بر میدارد باید صد برابر در توضیح تفاوت سیاست و منفعت طبقه کارگر با طبقات و جنبش‌های دیگر برداشت. باید دائماً تفاوت میان جنبش کمونیستی با سایر جنبش‌ها را در مقابل طبقه کارگر قرار دهد. باید این طبقه را نسبت به پوپولیسم و چپاندن همه طبقات در یک کیسه ملت، زن، ترک، کرد، فارس و عرب و عجم و اکسینه کند. این یک تلاش دائم است که وجود جنبش‌ها فرا طبقاتی و منفعتی که طبقه کارگر در این مبارزات دارد آن را هزار بار مبرم تر میکند.

۳- در این مبارزات و در این جنبش‌ها باید پیروزی را از زاویه منفعت طبقه کارگر تعریف کرد. پیروزی‌ای که به قدرت همان جنبش قابل حصول است و نه لیست آرزوها و این‌ت‌ز حکیمانه و غیر مارکسیستی و غیر اجتماعی که پیروزی تنها با انقلاب سوسیالیستی ممکن است.

باید تاکتیک برای پیروزی این مبارزات در هر محدوده‌ای را نشان داد. باید این پیروزی خاص را به تعریف بدنه اصلی توده مبارزه کننده از پیروزی تبدیل کرد. فعالیت کمونیستی باید تلاش کند که از این زاویه رهبری این مبارزات را بدست گیرد. این معنی هژمونی پرولتاریا بر این مبارزات است.

هر یک از این پیروزی باید طوری تعریف شود که در آن طبقه کارگر آگاه تر، متحد تر و قویتر بیرون بیاید. اینها شاخصها هستند. شاخص این نیست که امپریالیسم شکست میخورد، آخوند شکست میخورد و غیره، که خیلی هم خوب است شکست بخورند.

مثلاً فرض کنید در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی باید به پیروزی یک معنی مشخص دارد. فرض کنید سرنگونی‌ای که آزادی تشکل، آزادی بیان، بیمه بیکاری همگانی و چند فقره از این نوع خواستها، که در منشور سرنگونی ما آمده است را تأمین کند. معلوم باشد که از دل این ماجرا بورژوازی دوباره سوار بر گرده کارگر بیرون نیاید، طبقه کارگر در یک موقعیت بسیار مساعد تری برای سرنگونی بورژوازی قرار می‌گیرد.

در چنین صورتی است که میتوان تضمین کرد که طبقه کارگر به جزئی از نزاع‌های دورنی بورژوازی تبدیل نمیشود. بورژوازی تمام تلاشش را میکند که طبقه کارگر را به عنوان نیروی این جناح یا آن جناح خود به میدان بکشد و می‌کشد. کارگر در جامعه زندگی میکند و اگر جامعه به حرکت در آید طبقه کارگر هم به حرکت در می‌آید. اما این حرکت اصلاً به این معنی نیست که طبقه کارگر با پرچم و خواست‌های مستقل خود وارد این میدان میشود. بر عکس جنبش همگانی طبقه کارگر به سمت حل شدن در طبقات دیگر سوق میدهد. مگر اینکه فعالیت کمونیستی را بر اساس آنچه مارکسیسم پیش برده باشیم.

باید مثلاً سرنگونی را طوری تعریف کرد که از دل آن طبقه کارگر متحد تر، آگاهتر بیرون بیاید، توده وسیعتری از جامعه از زحمتکشان گرفته تا روشنفکران چپ، از مبارزین رهائی زن گرفته تا مبارزین برای خلاصی فرهنگی را بیشتر به دور خود جمع و متحد کرده باشد. این بخش‌های جامعه و این جنبش‌ها به نفع طبقه کارگر پلاریزه تر کرده باشد.

در چنین حالتی است که طبقه کارگر و بخش بزرگی از جامعه تفاوت طبقه کارگر با بورژوازی را مثلاً در برخورد به ستم بر زن میفهمد و متوجه می‌شود که رئیس جمهور شدن هیلری کلینتون یا ولی فقیه شدن خانم رهنورد پیشرفی برای بشریت نیست. برای جنبش زنان موقعیت طلب پیشرفت هست. برای دنیای طبقه کارگر و بخش اعظم زنان جامعه پیشرفتی نیست. چه فرق میکند زن بورژوا کارگر را استثمار کند یا مرد بورژوا؟

این‌ها مثال هائی بودند. می‌خواهم بگویم اینها همه عرصه‌های مهمی است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی باید در آن حضور، و حضور فائقه داشته باشد.

فصل ۱۵ – اصول فعالیت کمونیستی: کار در شرایط ویژه

این جلسه آخرین جلسه بحث فعالیت کمونیستی است تا اینجا من سعی کردم یک سیستم پایه‌ای از اینکه فعالیت کمونیستی را تصویر کنم. این جلسه از میان کل بحثهایی که بجا مانده، که بحثهای بسیار زیادی است و میشود به آنها پرداخت، ترجیح دادم راجع به دو مساله صحبت کنم و هر دو این مسائل به کار در شرایط ویژه مربوط میشود. و هر دو برای فعالیت کمونیستی نقشی مهم دارند و هر دو در قالب کلی اصول فعالیت کمونیستی، در چارچوبی که به آن اشاره شد نمی‌گنجند. طبعاً از آن متأثر هستند اما با آن یکی نیستند. اول کار در خارج کشور است و دوم گارد آزادی. که هر دو این فعالیت‌ها مهم هستند. اما اشکال ویژه‌ای از فعالیت کمونیستی هستند که در قالب مبانی کار کمونیستی قابل پوشش نیستند. مخلوط کردن آنها در این سطح فقط به اغتشاش فکری، جنبشی و سازمانی تبدیل میشود.

اینجا، با توجه به وقت، در رابطه با هر یک از این دو موضوع ده دقیقه‌ای صحبت میکنم.

۱ – کار در خارج کشور

یک حزب کمونیستی یا فعالیت کمونیستی در خارج کشور به چه کاری مشغول است؟ این سوال مهمی است چون با توجه به شرایط ایران خارج کشور به محلی امن یا امن تر برای فعالیت کمونیستی تبدیل شده است و تعداد زیادی از کمونیست‌ها در تبعید در خارج کشور زندگی میکنند. تشخیص اهمیت این عرصه مهم است چون در غیاب آن امکانات زیادی از دست داده می‌شود و رد کردن فعالیت در خارج کشور به شغل جریان‌ات سیاسی، داخل و خارج کشوری تبدیل شده است که در واقع اگر دقت کنید در داخل کشور هم کاری نمیکنند.

از طرف دیگر جایگزین کردن آن با فعالیت کمونیستی در داخل کشور پوشش چپ

تبعیدی بریده از جامعه برای ادامه زندگی در خارج و توجیه بی‌ربطی خود به جامعه و به طبقه کارگر است. بعداً به پدیده انقلابیون تبعیدی و شرایط روحی و فکری که غالباً بر آن تحمیل می‌شود اشاره می‌کنم. انقلابیون تبعیدی ای که ذهنها هم تبعیدی شده‌اند خارج کشور را عملاً و یا رسماً تنها محدوده فعالیت خود و یک عرصه در خود می‌بینند.

در خارج کشور میتوان به سطوح مختلفی از فعالیت اشاره کرد. بخشی از این فعالیت‌ها همان فعالیت‌های داخل کشور هستند که به دلایل امنیتی و امکانات به خارج منتقل شده‌اند یا آنجا سازمان داده میشوند. مثل محل انتشار نشریات تا تلویزیون و رادیو یا دفتر ارتباطات تشکیلاتی، بخش‌هایی از رهبری، یا تدارکات و غیره که لازم است زیر دست جمهوری اسلامی نباشند. این‌ها را من اینجا نمی‌پوشانم چون حدود و ثغور کارشان قاعدتاً معلوم است و کمتر در این باب اختلاطی بوجود می‌آید. معلوم است که بخشی از کار داخل کشور هستند.

بخش دیگر از این فعالیت‌ها به تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی ای بر میگردد که کمک میکند که یک پرچم، یک خط، یک سیاست و یا یک حزب برجسته شود، بر فضای خارج کشور تأثیر بگذارد و غیره. این آن بخش است که اینجا مورد اشاره قرار خواهیم داد.

اولین نکته‌ای که فوراً متوجه آن می‌شویم این است که از فعالینی حرف می‌زنیم که موضوع کارشان سازمان دادن طبقه کارگر این کشورها برای انقلاب پرولتری نیست، یا مستقیماً این نیست.

هر کمونیستی که بخواهد در انگلیس، سوئد، آلمان و غیره به فعالیت کمونیستی برای سازمان دادن طبقه کارگر آن کشورها برای انقلاب پرولتری مشغول شود باید به حزب کمونیست یا گروه کمونیستی کشوری انگلیس، سوئد یا آلمان و غیره بپیوندد یا آن را ایجاد کند. همانطور که در قدیم بخش زیادی از کمونیست‌های تبعیدی روسی در قالب احزاب کشوری اروپای غربی کار میکردند یا کمونیست‌های آلمانی و غیره بعد از انقلاب اکتبر در قالب حزب بلشویک کار میکردند. به این دلیل وقتی به حزبی مانند حزب سوسیال‌دمکرات روسیه و یا احزاب آن زمان نگاه میکنید، تشکیلات خارج کشور ندارند. سازمان‌های بسیار کوچک و ویژه، مانند دفتر نشریات سراسری، بخش‌هایی از رهبری یا مدرسه‌های حزبی و غیره را در خارج کشور دارند.

بسیاری از کمونیست‌های تبعیدی ایران، به دلایل مختلف، مثل زبان یا امکان و تمایل به ادامه کار در رابطه با محیطی که قبلاً با آن درگیر بوده‌اند، تصمیم می‌گیرند که در رابطه با ایران کار کنند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که ایرانیان برای اولین بار در تاریخ خود، بعد از انقلاب ۵۷، شاهد مهاجرت به خارج به دلایل سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی شده‌اند. نتایج انقلاب ۵۷ ایران برای اولین بار نسل ایرانیان باصطلاح مهاجر را شکل داد. لاقدر در این سطح شکل داد. قبل از انقلاب ۵۷ خیلی از ایرانی‌ها در خارج بودند اما یا دانشجوی بودند یا آدم‌های پولدار بودند. آن زمان وقتی در مرزهای همین اروپا پاسپورت ایرانی را نشان میدادید مثل اتباع کویتی و سعودی‌های پولدار با شما رفتار میکردند. حتی بعضاً از اتباع کشورهای خود محترمانه‌تر با ایرانی‌ها رفتار میکردند، چون تصور این بود که

ایرانی پولدار است و آمده است که پول خرج کند. حتی دانشجویان سیاسی و مثلاً قاجاق ایران غالباً از درجه رفاه خوبی برخوردار بودند، مجبور به امرار معاش به شکل کنونی نبودند و غالباً اگر بورس تحصیلی نداشتند، خانواده آنان آنقدر وسع داشت که به آنها برسد.

امروز این پدیده دیگر وجود ندارد. مهاجرین ایرانی در خارج کشور درست مانند مهاجرین کشور های دیگر هستند که در خارج زندگی میکنند. بسیاری از آنها به ایران رفت و آمد دارند. مثل مهاجرین ایتالیایی در آمریکا، در سالهای قدیم یا مهاجرین افغانی در ایران. در بین این مهاجرین البته میان آنهاهی که تبعیدی هستند و آنها که مهاجر هستند تفاوت هست. تبعیدی امکان رفت و آمد به ایران را ندارد، زیر فشار جمهوری اسلامی است و عملاً نوعی زندانی است، که بعداً به آن خواهیم پرداخت. مهاجر زندگیش را در خارج کشور میکند و ارتباطات و رفت و آمد خود را با ایران دارد. این دو گروه گرچه در یک جغرافیای واحد هستند اما عملاً در دو دنیای متفاوت زندگی میکنند.

فضای سیاسی و فرهنگی این توده وسیع در خارج کشور بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر مستقیم دارد. همیشه فضای مهاجرین و تبعیدیان بر فضای کشوری که از آن آمده‌اند تأثیر داشته است. بعلاوه اینکه دنیای امروز ما و جهانی شدن ارتباطات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره به این تأثیر ابعادی به شدت وسیع‌تر داده است. در دنیای ما خارج و داخل به هم وصل اند. دو دنیای کاملاً جدا نیستند، جای هم را نمیگیرند اما بر هم تأثیرات وسیع دارند. سیاست و فعالیتی که در ایران عروج کند بر فضای خارج کشور تأثیر مستقیم میگذارد و سیاست و فعالیتی که در خارج کشور پرچم شاخصی داشته باشد و علاقه جلب کند در ایران هم منعکس میشود.

سؤال این است که فعالیت کمونیستی چگونه خود را به این ارتباط متقابل وصل میکند؟

لیست بلندی از کارهایی که می‌شود کرد را میتوان ردیف کرد. لیستی که به درجه زیادی بستگی به نیرویی که برای انجام آن هست میتواند بلند یا کوتاه باشد. اما جهت ها یا پایه هائی را میتوان نشان داد که مستقل از نیرو، فعالیت کمونیستی باید آن را به عنوان قطب نمای خود بگیرد. در این رابطه شاید باید به مولفه های زیر اشاره کنم:

۱ - بر فراشتن یک پرچم یک آلترناتیو بی قید و شرط کمونیستی در فضای سیاسی ایران

۲ - جدال دائم با همه سیاست‌های بورژوائی و با همه سنت‌های بورژوائی و خرافاتی که بورژوازی به داخل جامعه و طبقه کارگر پمپ میکند

۳ - تبدیل شدن به سخنگوی اعتراض کارگری در ایران، در ابعاد جنبشی و اجتماعی آن و نه حزبی، و تلاش برای ایزوله کردن جنبش های بورژوائی در خارج کشور

۴ - جلب بیشترین حمایت از مبارزه طبقه کارگر ایران، چه در ابعاد سوسیالیستی به معنی اخص آن و چه در ابعاد دمکراتیک برای آزادی‌های

سیاسی، سرنگونی جمهوری اسلامی، خلاصی فرهنگی، رهائی زن، حقوق کودک و غیره.

۵ - تلاش برای سیطره دادن و یا برجسته کردن سیاست کمونیستی بر فضای ایرانیان مهاجر. تنگ کردن فضای نفوذ جریان‌ات ارتجاعی، مانند اسلامی‌ها، ناسیونالیسم و فاشیسم فارس و کرد و ترک و غیره در خارج کشور.

۶ - ایزوله کردن جمهوری اسلامی در خارج کشور.

۷ - یک سطح دیگر از فعالیت در خارج کشور به عنوان یک کمونیست ساکن آن کشور است. یعنی شما اگر کمونیست باشید و در آلمان، فرانسه یا انگلیس زندگی کنید نمیتوانید با کمونیست‌های طبقه کارگر در آن کشور‌ها ارتباط نزدیک نداشته باشید. قاعدتاً کارگران کمونیست آنجا را میشناسید، قاعدتاً با آنها رفت و آمد میکنید، قاعدتاً تلاش میکنید به اصطلاح سرپلی باشید علیه خرافه‌ای که در خارج کشور و در اروپا و آمریکا راجع به فعالیت کمونیستی هست و به اصطلاح سرپل رابطه انترناسیونالیستی میان کمونیسم در ایران با کمونیسم در این جوامع نباشید.

این نکات به ترتیب اولویت نیستند. اما میتوانند مبنای فعالیت کمونیستی در خارج کشور باشند که طبعاً هر جریانی به تناسب نیروی خود شاخص‌های پیشروی در هر عرصه را تعریف میکند و مهمتر اینکه تضمین میکند که پیشرفت میکند، بزرگ می‌شود و نیرو می‌گیرد. و فضا را بر غیر خود تنگ میکند. فعالیت که نتواند با این شاخص آخر خود را موفق ببیند تأثیری در دنیای بیرون ندارد. بعداً توضیح میدهم که برای اکثریت تبعیدیان سیاسی دنیای بیرون وجود ندارد.

این واقعیت فعالیت کمونیستی در خارج کشور را با مسائل و پیچیدگی‌های دیگری روبرو میکند که اینجا به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

الف - ترکیب مهاجرین

ترکیب طبقاتی و سیاسی مهاجرین ایرانی در خارج کشور نه مثل جامعه ایران است و نه مثل جامعه کشور هائی که در آن زندگی میکنند. بخش اعظم این مهاجرین کارگر نیستند. فعالیت در میان آنها بیشتر با معضلات فعالیت مثلاً در شمال شهر تهران و یا مناطق مرفه شهرهای ایران شبیه است. مطلقاً منظوم این نیست که کار در میان ایرانیان را کم اهمیت کنم، به پیچیدگی‌های آن اشاره میکنم.

در این رابطه باید به قابلیت نفوذ ناسیونالیسم و بعضاً مذهب در میان ایرانیان در خارج کشور اشاره کنم. فاصله فرهنگی با جامعه‌ای که در آن زندگی میکنند، وجود راسیسم و ترس از خارجی در همه این کشورها، ایرانیان را هم مانند بقیه ملیت‌ها، به سمت تأمین امنیت روحی، اجتماعی و اقتصادی از طریق تشکیل گتوهای قومی و مذهبی سوق میدهد و بهترین مجال را به ناسیونالیسم و مذهب و سایر دسته‌بندی‌های ارتجاعی میدهد.

در افتادن با این پدیده اصلاً کار ساده‌ای نیست. اما فعالیت کمونیستی باید یک هدف اساسی و مهم خود را شکستن این حصارها و این گتوهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بداند. آنچه در این گتوها میگذارد بدون تردید در ایران هم انعکاس پیدا میکند.

اینجاست، که مبارزه علیه عقب‌ماندگی فرهنگی و سیاسی، مبارزه در دفاع از حقوق انسانی، مبارزه در دفاع از حق زن، حق کودک، علیه مذهب و غیره، علاوه بر اهمیت آن در خود ایران دارای اهمیت زیادی در فعالیت در خارج کشور است. تبدیل شدن به فعال، سخنگو و سازمانده این مبارزات در خارج کشور که، درست مثل داخل کشور، بسیار فراتر از صرف روشنگری یک مبارزه عملی و سیاسی است، نهایت اهمیت را پیدا میکند.

ب - ایرانیان کارگر در خارج کشور

بخش وسیعی از مهاجرین ایرانی تحصیلکردگان ناراضی کشور هستند و عملاً از نظر طبقاتی متعلق به بخش بالای جامعه هستند که وقتی به خارج کشور می‌آید بعضاً مجبور می‌شوند به کارگری روی بیاورند. معضلی که این بخش دارند بیشتر شبیه معضلات سیاسی و فکری نسل اول دهقانان یا خرده بورژواهایی است که روزمره به طبقه کارگر می‌پیوندند. زندگی و رویایشان در موقعیت اجتماعی ای که پشت سر گذاشته اند سیر میکند. تلاش غالباً باطل برای برگشتن به آن گذشته دارند. درست مانند دهقان یا خرده بورژوائی که تازه به صف طبقه کارگر پیوسته است، این بخش هم، مثل نسل اول کارگر، غالباً در محیط کار به عنوان کارگر عقب مانده ظاهر میشوند. غالباً در بیگانگی از موقعیت جدید خود به ناسیونالیسم تمایل نشان میدهند و یا به آن جلب میشوند. جلب فضا و محیط‌های بسته ملی، قومی و مذهبی می‌شوند در آن احساس امنیت بیشتری میکنند. غرق خاطرات گذشته می‌شوند و در همان دنیا باقی میمانند حتی از نعمات فرهنگی، فکری و مادی ای که برایشان قابل دسترس است خود را محروم میکنند.

امروز تعداد وسیعی کارگر ایرانی در سوئد، فرانسه یا آلمان کار میکنند اما ما کمتر آن‌ها را در صف پیشروان کارگری در محل کار خود میبینیم. به عکس غالباً نقش مثبتی در ایجاد اتحاد طبقاتی در محیط خود را ندارند. ناسیونالیسم و مذهب مانند افیون منگ شان میکند و به زندگی در یک دنیای خیالی ادامه میدهند. بسیاری از اینها، در حرف، خود را چپ یا کمونیست میدانند اما در دنیای واقعی سر سوزنی در مبارزه طبقه ای که جزئی از آن هستند نه تنها نقش ندارند، نه تنها محمل هیچ اتحاد و مبارزه ای، حتی در بعد سندیکائی آن، نیستند، غالباً دیر تر از بقیه به صف مبارزه کارگر میپیوندند. با هر فعال کارگری که در اروپا صحبت کنید دل خونی از این وضع دارد. مثل کارگر افغانی در ایران. این بخش از کارگران ایرانی در خارج غالباً نه متحد میکنند، نه اصلاً ضد خرافه هستند، نه زبان را درست یاد میگیرند، نه با کارگر چپی و کمونیست این کشور، که اصلاً کم هم نیستند، رفیق هستند.

فعالیت کمونیستی نمیتواند در تلاش برای بیرون کشیدن این توده کارگری به توجه باشد و در کنار فعالین کارگری این کشور ها قرار نگیرد. کمونیست های ایرانی بسیار بیشتر از کمونیست های محلی به ذهن این بخش از توده کارگر دسترسی دارند و باید نقش بازی کنند.

ب - پدیده انقلابیون تبعیدی و مایخولیای سیاسی، فکری و اجتماعی

بالاخره باید به پیچیدگی دیگر اشاره کنم که قبلاً در مناسبت‌های مختلف به آن نکت زده ام.

پدیده تبعید مانند زندان است. دست فعال را از جامعه اش قطع میکند. این پدیده اجباری است، تبعیدی انگار در سلول زندان زندگی میکند. تبعید درست مانند زندان ارتباط عملی و ذهنی با جامعه ایران را محدود میکند و در طولانی مدت، همانطور که زندان به دنیای در خود تبدیل میشود، فضای زندگی تبعیدی هم به یک فضای مجازی در خود تبدیل میشود. این دنیای مجازی دنیای می‌شود که جای دنیای بیرون را میگیرد. مشغله های آن، اتحاد ها و جدائی های آن دوستی‌ها و دشمنی‌ها در آن، به تدریج پایش از جامعه کنده می‌شود و جامعه جایش را به جامعه تبعیدی‌ها یا زندانی‌ها میدهد. این فضای مایخولیائی را بوجود می‌آورد که برای کسی که در بیرون آن ایستاده است قابل درک نیست. درست مثل زندان. دنیای بیرون به تدریج در ذهن و عمل این انقلابیون تبعیدی عقب مینشیند و جایش را به دنیاهای کوچک، قهرمانان و ضد قهرمانان قلابی میدهد.

گرچه تبعیدی تمام این مایخولیا را در قالب عبارات سیاسی تصویر میکند و لابد باید به آن هم پرداخت، اما تبیین سیاسی از این واقعیت اکثریت "رویداد های" این دنیا را نمیتواند توضیح دهد. سیاست، مارکسیسم و غیره بحث‌هایی در باره جامعه هستند. اما جامعه تبعیدی مایخولیا زده بنا به تعریف از جامعه پریده است. اینجا دیگر پای روان‌شناسی فردی و روان‌شناسی فرقه‌ها به میان کشیده میشود.

در این فضای مایخولیائی تجدید قوا در خارج کشور و جوان کردن سازمان‌های خارج کشوری اصلاً کار ساده‌ای نیست، مگر اینکه یک کمونیسم قوی، اجتماعی و قابل مشاهده در داخل کشور را داشته باشید. تازه آنهم دایره بعد محدودی دارد.

خاصیت تبعید در تمام طول تاریخ این بوده است. این پدیده هم اصلاً منحصر به ایرانیان و دوره ما نیست. بویژه بعد از تحولات انقلابی در یک کشور ما با پدیده "انقلابیون در تبعید" روبرو می‌شویم. انگلس و بعضاً لنین در مورد آن حرف زده اند. به آنها می‌گوید "انقلابیون ایمیگره" یا انقلابیون مهاجر. کمون پاریس با آن روبرو میشود، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با انقلابیون فراری ای که به خارج از کشور تبعید می‌شوند یا خود فرار میکنند روبرو می‌شود. و ما در همه این‌ها این پدیده را میبینیم.

تنها آن بخش از تبعیدیان سیاسی میتوانند و توانسته اند خود را از این فضای بیمار کنار نگاه دارند که کشتی دنیای ذهنی خود را به اسکله‌هایی در دنیای واقعی یعنی در جامعه ایران بسته باشند. کل تأکیدات چندین ساله ما که باید اجتماعی بود، باید خود را از چشم طبقه کارگر، فعال کمونیست و کلاً جامعه بیرون از خود نگاه کرد و محک زد، تلاشی بوده است برای فرو نرفتن به این سیاه چاله مخبط شدن که با جاذبه عظیمی همه ما، در خارج از کشور، را به سمت خود میکشاند. جامعه و دنیای بیرون از ما قطب نما را به دست میدهد. مرگ فعالیت کمونیستی این است که خود در این دنیا محبوس گردد.

۲- کارد آزادی

یکی دیگر از اشکال ویژه و مهم فعالیت کمونیستی چیزی است که ما تحت عنوان گارد آزادی معرفی کرده ایم. این ایده مهم است چون به رابطه فعالیت کمونیستی با قدرت سیاسی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، معنی روز میدهد.

اینکه یک حزب سیاسی باید قدرت را بگیرد نه ایده مارکس است و نه منصور حکمت. منطق کل مبارزه سیاسی در تاریخ جامعه بورژوائی است. همه احزاب چه چپ و چه راست، جز احزاب حاشیه‌ای و در واقع غیر سیاسی، این ایده را به این یا آن شکل در خود دارند. بحث گارد آزادی این است که در دنیای امروز ما برای گره زدن فعالیت یا تحزب سیاسی به قدرت نمیتوان و نباید منتظر موقعیت مناسب در دوره انقلابی ماند. بورژوازی و کل جریان‌ات ارتجاعی، که هم در حکومت و هم در خارج از حکومت قرار دارند، تلاش دارند که با اعمال زور مانع از رسیدن فعالیت کمونیستی به آن مقطع شوند. فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر امروزه تنها با دستگاه سرکوب رسمی دولت روبرو نیست. با انواع دارو دسته های ارتجاعی و بورژوائی روبرو است که چه بسا در اپوزیسیون هستند اما در کنار دستگاه رسمی دولت علیه فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر به زور و قهر متوسل میشوند.

واقعیت این است که فعالیت کمونیستی امروزه با وضعیت متفاوتی نسبت دوران گذشته روبرو است. بهترین الگویی که ما داریم، الگوی حزب کمونیست روسیه است. آنوقت بورژوازی مسلح، دولت بود. دولت بود قزاق و پیاده نظام داشت که اگر آن را شکست میدادی پیروز میشدی. همانطور که در قیام اکتبر و بعداً در جنگ داخلی اینها را شکست دادند. امروز دنیا بطور کلی عوض شده است. آن زمان نه اپوزیسیون مسلح بود و نه دولت در کنار نیرو های نظامی خود به دارو دسته هائی به همان وسعت و گاه مهم تر از آن اتکا داشتند. در آن دوره خطر سناریو سیاه، خطر پاشیدن شیرازه های جامعه توسط دارودسته های مسلح دولتی، غیر دولتی و ضد دولتی وجود نداشت. پدیده‌ای که در سومالی، لبنان، افغانستان، یوگسلاوی و عراق دیدیم را نداشتیم. جامعه ما دائم در خطر فروپاشی نبود. فروپاشی جامعه بدترین شرایط ممکن برای فعالیت کمونیستی و برای انقلاب کارگری است. عراق نمونه برجسته این واقعیت است.

در روسیه ما این وضع را نداشتیم. که اپوزیسیون، اگر منفعت اش ایجاب کند قبل از اینکه دولت را سرنگون کند کمونیست‌ها و طبقه کارگر را تروریزه و سرکوب کند. در زمان لنین مقوله به اسم بسیج نداشتیم. موتور سوارها، لباس شخصیها، بسیج در محله، بسیج کارخانه نداشتیم، سلفی و مجاهد و اپوزیسیون مسلح وجود نداشت. کسی آن زمان به خودش بمب نمی بست و وسط جلسه شورا خودش را منفجر نمی کرد. کسی بچه ده ساله را مسلح نمی کرد به نارنجک و مسلسل نمی کرد که برود زن بی حجاب یا مخالف را ترور کند. امروزه این کارها وسیعاً رواج دارد. یعنی کارگر کمونیست و فعالیت کمونیستی میتواند توسط اسلامیها و سلفی ها و شیعه اثنی العشری، مجاهد، حزب دمکراتی و غیره تهدید و ترور شود. همراه دولت یا مستقل از دولت این کار را میکند.

این واقعیت بر ذهن جامعه و بخصوص بر ذهن کارگر سنگینی میکند و همین سنگینی باعث احتیاط و دست نگا داشتن. چند کارگر، چند انسان آزاده در جامعه ایران وجود دارد که از این نگران است که حتی اگر این‌ها را در سنگر قیام در

تهران شکست بدهم، طرف می‌رود از کن و سولوقون تهران و سایر شهرها را به توپ و موشک مینند و اگر اسلحه اتمی هم داشته باشد در استفاده از آن تردید نمیکند؟ کسی که بخودش بمب میند و در مدرسه و بیمارستان خود را منفجر میکند در بکارگیری اسلحه اتمی یا شیمیایی تردیدی میکند؟

حتی ما در انقلاب ۵۷ هم این پدیده را نداشتیم. امروز اسلامی‌ها می‌روند دختر بچه‌ها را به خاطر اینکه به مدرسه می‌روند میکشند، به خود بمب میندند و خود را در میان آن‌ها منفجر میکنند. می‌خواهم بگویم که فعالیت کمونیستی با این صورت مسأله جدید روبرو است.

طبعاً اگر ما با چنین وضعی روبرو شویم تمام تلاشمان را خواهیم کرد که به آن در بیفتیم و از دل آن کمونیسمی که همه این نیروهای ارتجاعی را سرکوب میکند را شکل دهیم. اما نکته این است که نباید منتظر فاجعه ماند. باید از امروز جلو آن سنگر بست. این سنگر بندی هم علاوه بر نوشتن و روشنگری نیازمند کار مشخص و سازمان و فعالیت مشخص در جامعه است.

در نتیجه بحث بر سر یک کارکرد یا فونکسیون جدید است که امروز به فعالیت کمونیستی اضافه شده است. خنثی کردن این نیروهای ارتجاعی تا ندان مسلح و تا مغز استخوان ایندولویک و تا عمق روح شان لپین و ارتجاعی. بحث گارد آزادی از اینجا شروع میشود نه از هسته مسلح. ایده گارد آزادی راهی است برای مقابله مؤثر توسط فعالیت کمونیستی با این لشکر ارتجاع.

گفتم که گارد آزادی در باره ایجاد هسته‌های مسلح نیست. ایجاد این هسته‌ها ممکن است و حتماً در مقاطعی بخشی از این پروژه است. اما نه گارد آزادی در این باره است و نه گارد آزادی در باره سازمان دادن مبارزه مسلحانه و نه حتی گارد آزادی در باره دست بردن فوری به اسلحه است. گارد آزادی در باره دادن قدرت دفاع از خود به کارگر و آدم آزادیخواه آن جامعه است که خود بتواند از خود دفاع کند. اتفاقاً در دوره حتی طولانی‌ای نه لازم است و نه درست است که گارد آزادی، به معنی متعارف آن، مسلح شود.

واقعیت این است که چه در حزب حکمتیست که مبتکر گارد آزادی بوده است و چه در بیرون از این حزب به وفور گارد آزادی به معنی تشکیل هسته‌های مسلح گرفته شده است. گویا یک عده‌ای جمع میشوند، هسته مسلح مخفی درست می‌کنند، مسلحانه اعلامیه پخش میکنند، اعلام وجود میکنند و غیره. یا اینکه گارد آزادی به حفظ پتانسیل یا چهره مسلح حزب حکمتیست در کردستان خلاصه شده است. ما بدون ایده گارد آزادی هم تلاش داشتیم که چهره مسلح حزب در کردستان را حفظ کنیم، پروژه‌های رهبران کمونیست در میان مردم را داشتیم و غیره. انجام این فونکسیون نیازمند ایده گارد آزادی نبود و نیست.

بحث گارد آزادی بحث به وجود آوردن یک کارکرد است. یک فونکسیون در جامعه و در طبقه کارگر و زحمت کش است که از مکان دفاع از خود را به او بدهد.

دنیای ما پر از انواع بورژوائی و ارتجاعی مکانیسم‌های اعمال قدرت محلی حتی بدون داشتن اسلحه هستید. از اشکال مقاومت در مقابل اسرائیل در فلسطین تا مثلاً ارتش آزادی بخش ایرلند که نود و نه درصدشان اسلحه نداشتند. دنیای ما پر از فرم‌هایی از سازمان‌یابی توده‌ای و سیاسی است که عملاً در محل و در قالب

تناسب قوای موجود عمل جریانات مخالف را محدود یا ناممکن میکنند. رشد سلفی‌ها در کردستان که متکی به تهدید دائمی کمونیست‌ها و فعالین چپ این جامعه به ترور و ارباب است نمونه دیگر است.

میخواهم بگویم که گارد آزادی مساوی با فعالیت نظامی نیست، گارد آزادی مساوی با هسته‌های مسلح نیست، گارد آزادی با حفظ چهره نظامی در کردستان فرق میکند. گارد آزادی سمبل قدرت یابی قدم به قدم طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی در دفاع از خود است.

یک جای مهم این فعالیت محله است. گارد آزادی میتواند هر قالبی به خود بگیرد از تیم ورزشی تا جمع بچه‌های محل. اما کاری که میکنند این است که قدم به قدم میدان فعالیت و جولان نیروهای ارتجاعی را در محله‌ها محدود یا با مشکل روبرو میکنند. نمیگذارند محل شان پاتوق استبداد بشود. بسیجی‌ها در آنجا احساس امنیت نمیکند، این عدم امنیت میتواند از هو کردن و دست انداختن تا ترساندن را شامل شود که نه تنها الزاماً مسلحانه نیست بلکه در عمل در اغلب اوقات غیر مسلح است. با سنگ، با هو کردن، با اینکه طرف بیاید آنجا ببیند همه با او بد هستند. از این اشکال گرفته تا روزی که لابد اسلحه بر می‌دارند. گره قضیه وصل بودن این کارها به فعالیت‌های نیروهای ارتجاعی از سرکوب آزادی تا ستم بر زن و کودک و تا هر بعدی که فعالیت کمونیستی میپوشاند را در برمیگیرد.

گارد آزادی را مساوی گرفتن با اسلحه و مساوی گرفتن با فعالیت مسلحانه تقلیل دان یک بحث خیلی پایه‌ای و استراتژیک راجع به اوضاع امروز به مبارزه چریکی و یا ادامه مبارزه مسلحانه در کردستان است.

شکل دادن به این فعالیت پدیده‌ای قدم به قدم است، خود آگاه کردن، جمع آوری قوا، ریشه داشتن در محل، داشتن پشتوانه معنوی و عملی در محل، متحد کردن برای دفاع از خود، متحد شدن برای بدست گرفتن ابتکار در امن کردن محل و برای کوتاه کردن قدم به قدم دست ارتجاع و بورژوازی از زندگی و کنترلی که بر طبقه کارگر و مردم زحمتکش و مبارزه یک محل دارد یک روزه و با یک هسته عملی نیست.

کافی است بچه‌های یک محل بروند آخوندی را که علیه زنها فتوا داده را بگیرند، در چارچوب تناسب قوا، ادب کنند، بترسانند. آن آخوند از فردا در مورد هجوم به زن در آن محل حساب دیگری باز میکند و کل مبارزه برای رهائی زن. لااقل در آن محل احساس قدرت و امنیت بیشتری میکند. یادم است یک زمانی این اسلامی‌ها میرفتند ماه رمضان مردم را برای سحری با دهل بیدار میکردند عده‌ای هم پیدا شدند این‌ها را گیر می‌آوردند و دهل هایشان را سوراخ و پاره میکردند. اسلحه و نارنجکی هم در کار نبود.

گارد آزادی حول ایده قدرت یابی و متحد شدن است برای دفاع از خود، برای امن کردن فعالیت خود و نا امن کردن فضا برای طرف مقابل است. این از فشار فیزیکی تا فشار روحی را شامل میشود.

در نهایت معلوم است که کار به اسلحه میکشد. طرف مقابل کار را به اسلحه میکشاند اما امروز اگر دست به اسلحه نمی‌بریم به این دلیل است که این کار به نفع ما نیست. در شرایطی که اوضاع مناسب باشد حتماً دست به اسلحه خواهیم

برد. این امر باید برای گارد آزادی روشن باشد. اینکه این تقابل به مقابله قهرآمیز و این مقابله قهرآمیز به توسل به اسلحه و این توسل به اسلحه به توسل به سلاح گرم میرسد یک پروسه است که باید در دنیای واقعی طی شود و گرنه به مبارزه مسلحانه به شیوه چریکی و یا شیوه مبارزه مسلحانه در کردستان، آنهم در شرایطی که خود این مبارزه دیگر وجود ندارد میرسیم که هر دو ماجرا جوئی و آوانتوریستی خواهد بود. گارد آزادی که از این بحث در میآید ربطی به تئوری‌ها و سنت‌های رایج در مورد مبارزه مسلحانه ندارد.

یک حزب کمونیستی ممکن است و پیش می‌آید که مبارزه مسلحانه را سازمان میدهد و باید هم این کار را بکند اما بحث کار آزادی بحث دیگری است. یکی گرفتن این دو عملاً طبقه کارگر و مردم انقلابی را در هر قدم اش فلج میکند. چون در جایی دست به اسلحه می‌بیرید که طرف دست بالا دارد. از طرف دیگر مبارزه روزمره طبقه کارگر را تبدیل به ادامه هسته‌های مسلح میکند که به شکل طبقه کارگر آسیب میزند. پلیس را علیه آن تحریک میکند، خود این تشکل‌ها را پراکنده میکند چون کسانی که حول این تشکل‌ها جمع شده‌اند برای این جنگ نیامده‌اند. هیچ رهبر و فرمانده عاقلی توده‌ای را به جنگی نمیبرد که برای آن به میدان نیامده است.

به هر حال این دو را باید از هم تفکیک کرد تا بشود به اصطلاح پیش رفت. گارد آزادی امروزش یک چیز است و آینده اش یک چیز دیگر است. بهترین تعریفش به نظر من همان سمبل قدرت یابی قدم به قدم است، از هو کردن و سوت کشیدن امیدوارم هیچوقت به اسلحه نکشد، از تنگ کردن فضا به اینها گرفته تا پس زدن تعرض شان به هر درجه ای که آدم بتواند و متناسب با شرایط باشد.

درست از همین سر ما از روز اول فونکسیون گارد آزادی را یک فونکسیون محلی و تابع کمیته‌های کمونیستی محلی اعلام کردیم.

نکته آخری که می‌خواهم توجه شما را به آن جلب کنم این است که هم منطق و هم تجربه نشان میدهد که ایده گارد آزادی جوانان کم تجربه را به سرعت به خود جلب میکند. کسانی که صبر کار توده‌ای، جمع کردن نیرو و مبارزه کنترل شده را ندارند، به سرعت میتوانند گارد آزادی را به هسته چریکی مخفی تبدیل کنند و اقدامات ماجراجویانه را در دستور خود قرار دهند. اینجا کنترل کامل کمیته‌های کمونیستی بر این فرم‌های سازمانی و تزریق عقل سیاسی و اجتماعی به آنها حیاتی است.

به هر حال برای تشریح بیشتر دعوت میکنم که به اسناد و مباحثاتی که در حزب حکمتیست در این مورد وجود دارد رجوع کنید.

امیدوارم کل این بحث توانسته باشد که درجه ای را بر فعالیت کمونیستی باز کند و کمکی به فعالین کمونیست طبقه کارگر باشد. اگر این بحث را مفید می‌پایید، آن را مبنای کارتان قرار دهید و به دست کارگران و کمونیست‌های دیگری برسانید.